



نقش امام سجاده

در رهبری شیعه پس از واقعه کربلا

محسن رنجبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش امام سجاد علیه السلام در رهبری شیعه

نویسنده:

محسن رنجبر

ناشر چاپی:

موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قدس سره

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	نقش امام سجاد علیه‌السلام در رهبری شیعه
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	تحمید و تشکر
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۶	افقهای تازه در تاریخ امامت (مقدمه استاد پیشوایی)
۱۷	کلیاتی پیرامون تحقیق حاضر
۱۷	موضوع تحقیق، جایگاه و اهمیت آن در تحقیقات تاریخی
۱۸	هدف تحقیق
۱۸	سؤال اساسی تحقیق
۱۸	روش تحقیق
۱۸	پیشینه‌ی تحقیق (معرفی گزیده‌ی منابع)
۱۸	اشاره
۱۹	کتاب‌های تاریخ عمومی
۲۰	کتاب‌های تاریخ ائمه
۲۲	کتاب‌های تراجم و رجال
۲۲	تألیفات معاصران
۲۴	سیره و ویژگی‌های فردی، اخلاقی و علمی امام سجاد علیه‌السلام
۲۴	سیره و منش کلی امامان شیعه
۲۴	اشاره
۲۴	تبلیغ و تفسیر دین
۲۴	احیای دین و زدودن خرافات
۲۴	کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی

۲۵	ویژگی‌های فردی امام سجاد
۲۵	مادر امام سجاد
۲۷	شخصیت اخلاقی و علمی امام سجاد
۲۷	اشاره
۲۸	عبادت و بندگی
۲۸	عشق ورزیدن به محرومان و دلجویی از آنان
۲۸	بزرگواری، بردباری، گذشت
۲۹	شجاعت
۲۹	مقام علمی امام سجاد
۳۰	دورنمای کلی عصر امامت امام سجاد علیه‌السلام
۳۰	اشاره
۳۱	دوره‌ی اسارت
۳۱	اشاره
۳۱	علت اتخاذ این روش
۳۱	دوره‌ی قیام‌ها و شورش‌ها
۳۱	اشاره
۳۲	اهمیت رسالت امام در این دوره
۳۲	دوره‌ی ثبات و سازندگی
۳۲	اشاره
۳۲	زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و رساندن پیام آن
۳۲	نشر مبانی اعتقادی و فرهنگی شیعه
۳۳	مراقبت بر جریان‌ها و امور داخلی جامعه اسلامی
۳۳	نیرو سازی
۳۳	افشای چهره‌ی امویان

۳۴	خلفای معاصر امام سجاد
۳۴	اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام سجاد علیه‌السلام
۳۴	اشاره
۳۴	زامنداری یزید
۳۵	پادشاهی عبدالملک
۳۶	عاملان ستمکار
۳۶	جنايات حجاج در عراق
۳۷	انحطاط فکری و اخلاقی جامعه
۳۸	وضعیت شیعیان در این عصر
۴۰	نقش اعتقادی و علمی امام سجاد علیه‌السلام
۴۰	اشاره
۴۱	تبیین فرهنگ و اندیشه‌ی اصیل اسلامی
۴۱	گروه شکاکان
۴۲	شیوه‌های تبلیغی امام سجاد
۴۲	اشاره
۴۲	پند و ارشاد امت
۴۳	تبیین معارف الهی، در قالب دعا
۴۴	ابعاد مختلف صحیفه‌ی سجادیه
۴۴	اشاره
۴۵	اصول اعتقادات
۴۵	اشاره
۴۵	توحید و خداشناسی
۴۶	عدل
۴۶	نبوت و امامت

۴۷	معاد
۴۷	احکام و فروع دین
۴۷	اشاره
۴۷	نماز
۴۸	روزه
۴۸	زکات
۴۸	حج (عمره و زیارت قبر پیامبر)
۴۹	جهاد
۵۰	امر به معروف و نهی از منکر
۵۰	تولا و تبری
۵۰	اشاره
۵۱	دعای استسقاء و طلب باران
۵۱	دعا برای همسایگان و دوستان
۵۱	رساله‌ی حقوق
۵۲	امام سجاد علیه‌السلام و تبیین و تثبیت مسأله‌ی امامت
۵۲	اشاره
۵۲	در تفسیر قرآن
۵۳	در خطبه‌ها
۵۳	در روایات
۵۴	به زبان دعا
۵۴	در بیان مسائل فقهی
۵۴	با ارائه‌ی کرامات و خیر دادن از امور غیبی
۵۵	امام سجاد علیه‌السلام و دفاع فرهنگی
۵۵	اشاره

- ۵۵ هشدار درباره‌ی عقاید غالیان
- ۵۶ مبارزه با جبر گرایی
- ۵۶ مبارزه با مشبهه
- ۵۶ احتجاج با متصوفه و زاهد نمایان
- ۵۷ مبارزه با عالمان درباری
- ۵۷ اشاره
- ۵۷ برخورد حضرت با زهری
- ۵۸ امام سجاد و حسن بصری
- ۵۹ امام سجاد علیه‌السلام و احیای فقه شیعه
- ۵۹ اشاره
- ۶۰ نمونه‌هایی از روایات فقهی امام
- ۶۰ بیان اقسام روزه
- ۶۱ حل مشکل فقهی زهری
- ۶۱ زنده نگه داشتن و حفظ سنت پیامبر درباره‌ی اذان
- ۶۱ کفر مانع ارث است
- ۶۱ تحریم نکاح محارم جز در مورد فرزندان آدم
- ۶۱ حکم نبیذ
- ۶۱ نقش نیت در عمل
- ۶۱ عدم جواز تکفیر در نماز
- ۶۲ امر کردن کودکان به نماز خواندن
- ۶۲ جواز جهر به «بسمله»
- ۶۲ شرط جواز خرید کنیز آوازه خوان
- ۶۲ حد زنا با خواهر
- ۶۲ استحباب زیاد نماز خواندن در مسجد کوفه

- ۶۳ دیه‌ی سقط جنین
- ۶۳ کیفیت نماز مریض
- ۶۳ استحباب کسب در وطن
- ۶۳ نقش امام سجاد علیه‌السلام در تداوم نهضت حسینی
- ۶۳ اشاره
- ۶۴ ایراد خطبه‌های روشنگرانه و افشاگرانه
- ۶۴ اشاره
- ۶۴ اهل بیت در کوفه
- ۶۴ خطبه‌ی امام سجاد
- ۶۵ در کاخ پسر زیاد
- ۶۶ کسب تکلیف از یزید
- ۶۶ اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شام
- ۶۷ در دمشق
- ۶۷ مجلس یزید
- ۶۸ خطبه‌ی امام سجاد
- ۶۹ بازگشت به مدینه
- ۶۹ تجدید پیمان با شهیدان
- ۷۰ ورود به مدینه
- ۷۰ سخنان امام سجاد در مدینه
- ۷۱ زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی عاشورا
- ۷۱ اشاره
- ۷۲ آثار و پیامدهای این حرکت
- ۷۲ اشاره
- ۷۲ آثار و نتایجی که پدیدار گشت

- آثار و نتایجی که در کوتاه مدت آشکار گردید ۷۳
- آثار و نتایجی که در دراز مدت نمایان گردید ۷۳
- مواضع سیاسی امام سجاد علیه‌السلام ۷۳
- اشاره ۷۳
- مواضع سیاسی امام سجاد در برابر قیام‌ها و شورش‌های عصر خویش ۷۳
- واقعه‌ی حره‌ی واقم (۶۳ ه. ق.) ۷۳
- اشاره ۷۴
- چرا امام سجاد با قیام مدینه همراه نشد؟ ۷۵
- آیا امام سجاد با یزید بیعت کرد؟ ۷۶
- قیام توابین (۶۱ - ۶۵ ه. ق.) ۷۷
- اشاره ۷۷
- فرجام قیام ۷۸
- رابطه امام سجاد با توابین ۷۹
- قیام مختار (۶۶ - ۶۷ ه. ق.) ۸۰
- اشاره ۸۰
- موضع مختار در برابر توابین ۸۰
- آغاز قیام و پیروزی مختار ۸۰
- شورش اشراف و کشتار قاتلان امام حسین ۸۱
- قتل مختار ۸۲
- ارزیابی قیام مختار ۸۲
- شخصیت مختار ۸۳
- موضع امام سجاد در برابر قیام مختار ۸۴
- شورش عبدالله بن زبیر (۶۱ - ۷۳ ه. ق.) ۸۵
- اشاره ۸۵

- ۸۶ موضع امام سجاد در قبال شورش ابن‌زبیر
- ۸۷ شورش خوارج
- ۸۷ اشاره
- ۸۸ ارزیابی شورش‌های خوارج
- ۸۹ سکوت امام سجاد در برابر خوارج
- ۸۹ شورش ابن‌اشعث (۸۰ - ۸۳ ه. ق.)
- ۸۹ اشاره
- ۹۰ ارزیابی شورش ابن‌اشعث
- ۹۱ موضع امام سجاد در برابر شورش ابن‌اشعث
- ۹۱ مواضع سیاسی امام سجاد در برابر امویان
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ سیاست کناره‌گیری و سکوت
- ۹۲ امام سجاد و حجاج بن یوسف ثقفی
- ۹۳ شیوه‌ی رفتار امام سجاد با هشام بن اسماعیل
- ۹۳ امام سجاد و عبدالملک
- ۹۴ بی‌اعتنایی حضرت به عبدالملک
- ۹۴ طرح استقلال اقتصادی امام
- ۹۵ نظر امام درباره عمر بن عبدالعزیز
- ۹۶ تربیت نیروهای صالح و عالم (نیرو سازی)
- ۹۶ اشاره
- ۹۷ تربیت یافتگان امام
- ۹۷ اشاره
- ۹۷ ثابت بن دینار، معروف به ابوحمزه‌ی ثمالی
- ۹۸ ابوخالد کابلی

- ۹۸ یحیی بن ام الطویل
- ۹۸ سعید بن جبیر
- ۹۸ سعید بن مسیب
- ۹۸ جابر بن عبدالله انصاری
- ۹۸ عمرو بن عبدالله سبعی
- ۹۹ تربیت و آزاد سازی بندگان
- ۱۰۱ نمونه‌هایی از رفتارهای تربیتی امام سجاد با بردگان
- ۱۰۲ تربیت اخلاقی و پرورش روحی جامعه‌ی اسلامی
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۳ گذشت از خطاکاران
- ۱۰۳ دستگیری از بیچارگان و تهیدستان
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ صدقات پنهانی
- ۱۰۴ صدقات عمومی
- ۱۰۴ پرداخت دیون بدهکاران
- ۱۰۴ کفالت خانواده‌های بی‌پناه و تهیدست
- ۱۰۴ صدقه دادن لباس
- ۱۰۵ بحثی در منابع مالی امام
- ۱۰۷ عبادت و راز و نیاز امام سجاد
- ۱۰۷ تواضع و فروتنی
- ۱۰۸ شهادت امام علیه‌السلام
- ۱۰۹ خلاصه و نتیجه گیری
- ۱۰۹ چهل حدیث از سخنان امام سجاد علیه‌السلام
- ۱۱۲ پاورقی

نقش امام سجاد علیه السلام در رهبری شیعه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: نقش امام سجاد(ع) در رهبری شیعه / محسن رنجبر، ۱۳۴۹. مشخصات نشر: قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، مرکز انتشارات، ۱۳۸۳. مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص. فروست: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله؛ ۱۲۱. تاریخ؛ ۲۱. شابک: ۱۸۵۰۰ ریال ۱-۰۹-۵۸۸۳-۹۶۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال: چاپ چهارم ۴-۰۹-۵۸۸۳-۹۶۴-۹۷۸: یادداشت: چاپ قبلی: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲. (بدون فروست) یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۳۹] - ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق --. سرگذشت نامه موضوع: شیعه -- تاریخ شناسه افزوده: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات رده بندی کنگره: BP۴۳/۷۹ن ۱۳۸۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۰۵۳۸

تحمید و تشکر

الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله حمد و ستایش، خدای قادر متعال را سزاست که بر این بنده ی حقیر منت نهاد و توفیق داد چند صباحی در بوستان سیره و روش امام سجاد علیه السلام تنفس کرده و از عطر دل انگیز آن استشمام کنم. درود بی پایان بر ارواح پاک پیامبران الهی، به ویژه حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان عصمت و طهارت او. سلام بر روح پر فتوح بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی قدس سره، بزرگ احیاگر تفکر دینی قرن که با دم مسیحایی خویش، روح تازه ای در کالبد جامعه ی اسلامی دمید و نهضتی عظیم در گیتی برپا نمود، و با تحیت فراوان بر مقام عظمای ولایت، نایب ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - حضرت آیه الله خامنه ای - مد ظله العالی - در طلیعه ی این اثر، نگارنده بر خویش فرض می داند که از مسؤولان محترم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره به ویژه فیلسوف فرزانه، استاد حوزه و دانشگاه آیه الله مصباح یزدی - حفظه الله - که زمینه و امکانات این کار را فراهم آوردند، تقدیر و تشکر نماید. همچنین از اساتید عظیم الشأن و بزرگوار، حجه الاسلام و المسلمین یوسفی غروی و آقای دکتر خضری که از رهنمودهای ارزنده و پیشنهادهای سازنده ی ایشان استفاده ی وافر کردم و نیز از اساتید گرانقدر، حجه الاسلام و المسلمین مهدی پیشوایی و حجه الاسلام و المسلمین محمد رضا جباری که پس از مطالعه ی این اثر، از تذکرات ارزشمند و مفیدشان این حقیر را بهره مند ساختند، سپاسگزاری می گردد. در پایان، از همه ی دست اندرکاران امور انتشارات مؤسسه که امکان چاپ این اثر را فراهم ساختند، قدردانی می شود. [صفحه ۱۷]

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمین؛ و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرین. بررسی و مطالعه در سیره و روش زندگی امامان معصوم علیهم السلام ما را به این مطلب رهنمون می سازد که هر یک از آن بزرگواران در عصر خویش با اوضاع و شرایط خاصی روبه رو بودند. از این رو، یکی صلح را پذیرفت و دیگری جنگید، یکی با دعا و نیایش به پاسداری از مکتب و گسترش معارف اسلامی پرداخت و دیگری این مهم را با تأسیس دانشگاه بزرگ علوم و معارف اسلامی به انجام رساند؛ یکی عصر خویش را تحت نظر دستگاه جور و یا در زندان به سر برد و دیگری تا مرحله ی ولایت عهدی، به چنین دستگاهی نزدیک شد. بدین سان، پیشوایان

معصوم علیهم السلام در شرایط مختلف، مشعل هدایت را - به گونه‌ای عینی - فرا روی رهروان حق برافروختند و آنان را به بهره‌گیری از این نور الهی و حرکت در پرتو آن دعوت کردند. از آن جا که دوران امامت تمامی امامان علیهم السلام امتداد دوره‌ی رسالت و مکمل آن است، نگرش به تاریخ سیاسی اسلام در این دوره، باید بر اساس یک مجموعه‌ی کلی و به هم پیوسته انجام گیرد؛ زیرا نقش هر یک، استمرار و تکمیل نقش دیگری است. نکته‌ی دیگر آن که، اختلاف روش‌ها و سیاست‌ها در این مجموعه‌ی واحد، ناشی از اختلاف در دیدگاه‌ها و اهداف نیست؛ بلکه ناشی از اختلاف شرایط و اوضاع اجتماعی و سیاسی است که هر امام با آن مواجه بوده است؛ چرا که امامت، از حیث شرایط و اهداف، یکی است و امامان علیهم السلام همه یک نورند؛ اما تکلیفشان این بود که هر یک از ایشان، رسالت الهی خود را با در نظر گرفتن شرایط زمان خویش، عملی سازد. این اختلاف روش را گاه در زندگی یک امام علیه السلام نیز می‌بینیم که در شرایطی ویژه روشی متمایز را برمی‌گزیند؛ اما در شرایط دیگر، ادامه‌ی آن روش را بی‌نتیجه و احتمالاً به زیان مکتب می‌بیند از اینرو به سیاستی دیگر رومی آورد. چنان که زندگی امیرمؤمنان علیه السلام در دوران بیست و پنج ساله‌ی سکوت و دوران زمامداری‌اش، و نیز زندگی امام حسین علیه السلام [صفحه ۱۸] در عصر زمامداری معاویه و فرزندش یزید بهترین نمونه‌ی این اختلاف روش به لحاظ تفاوت اوضاع و شرایط است. چارچوب این پژوهش از سه بخش تشکیل شده است. بخش اول دارای دو فصل است که در فصل اول به سیره و روش کلی امامان شیعه و در فصل دوم به ویژگی‌های فردی، اخلاقی و علمی امام سجاد علیه السلام پرداخته شده است. بخش دوم نیز دو فصل دارد که در فصل اول دورنمای کلی عصر امامت امام سجاد علیه السلام و در فصل دوم اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر آن بزرگوار مورد بررسی قرار گرفته است. بخش سوم شامل ۸ فصل است که در آن به اهم فعالیت‌ها و تلاش‌های حضرت سجاد علیه السلام در راستای هدایت و رهبری جامعه اسلامی در سه نقش: ۱- اعتقادی، علمی و فرهنگی ۲- سیاسی و اجتماعی ۳- تربیتی و پرورش روحی جامعه اسلامی؛ پرداخته شده است. بی‌گمان در این نوشتار، خطاها و کاستی‌های فراوانی وجود دارد که نگارنده بر آنها آگاهی ندارد. با تواضع تمام، از صاحبان علم و استادان فن درس خواهم آموخت و چشم بر آن دارم که مرا در فهم این کاستی‌ها و خطاها یاری رسانند. در پایان لازم به یادآوری است کتاب حاضر، پایان‌نامه‌ی تحصیلی مؤلف در مقطع کارشناسی ارشد (M.A) رشته‌ی تاریخ مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره در سال ۱۳۷۸ بوده که اینک با اصلاحاتی به محضر پژوهشگران تقدیم می‌شود. و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب. محسن رنجبر شهریور ۸۰ [صفحه ۱۹]

افق‌های تازه در تاریخ امامت (مقدمه استاد پیشوایی)

در حوزه‌ی میراث تاریخ و تاریخ‌نگاری و مسلمانان، یکی از عرصه‌های گسترده و مهم، میراث تاریخی مربوط به اهل بیت و ائمه معصومین علیهم السلام است. از همان سده‌ی دوم و سوم هجری که سیره نویسی و تاریخ‌نگاری در میان مسلمانان شکل گرفت، پا به پای شاخه‌های مختلف تاریخ‌نگاری، تدوین و تألیف آثار مربوط به زندگانی امامان معصوم نیز توجه مورخان را به خود جلب کرد و آثاری در این زمینه پدید آمد که جایگاه خاص خود را پیدا کرد. با مروری به فهرست‌ها و معاجم مربوط به کتب و آثار سده‌های نخستین، امثال رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی و فهرست ابن ندیم، این معنا روشن می‌گردد. فهرست‌های سده‌های بعدی و دوره‌ی معاصر مانند کشف الظنون و الذریعه نیز میزان توجه دانشمندان اسلامی به این مقوله و ارقام بالای آثار تدوین شده در این زمینه را تأیید می‌کند. آخرین بررسی جامع کتاب‌شناسی که در این زمینه توسط محقق گرانمایه آقای عبد الجبار الرفاعی صورت گرفته (و در یازده جلد وزیری منتشر شده) مجموع آثار تدوین شده پیرامون زندگی و فضایل اهل بیت و ائمه علیهم السلام را تا زمان ما بالغ بر ۱۴۲۰۶ اثر نشان می‌دهد. [۱] (تعداد آثار مربوط به زندگی هر یک از ائمه نیز به تفکیک نشان داده شده است) نکته‌ی مهم مورد نظر در این جا اشاره به سبک و سیاق این کتابها است. می‌دانیم که روش تاریخ‌نگاری و بررسی حوادث تاریخی،

از قرن هشتم به بعد متحول گشته و باب [صفحه ۲۰] تحلیل و نقد و بررسی رویدادها، به روی مورخان باز شده است. طبعاً آثار مربوط به زندگی امامان معصوم نیز از این تحول و دگرگونی مستثنا نبوده است. از این رو ملاحظه می‌شود که این گونه آثار در گذشته بیشتر جنبه‌ی وقایع نگاری داشته تا تحلیل حوادث، اما در میان آثار متأخران گرایش به نقد و تحلیل به چشم می‌خورد. از این گذشته وجه غالب در آنها بیان فضایل و مناقب و خوارق عادات و کرامات و این گونه مباحث بوده است. به همین جهت حوادث سیاسی و رویدادهای اجتماعی، فصل خاصی نداشته بلکه در لابلای مباحث دیگر به آنها پرداخته شده است. ابعاد دیگر زندگی ائمه علیهم‌السلام نیز مانند خدمات اجتماعی، فرهنگی، موضع گیریهای سیاسی و... از هم تفکیک نشده است. چنانکه اشاره شد خوشبختانه در عصر ما که روش تاریخ نگاری تحول بیشتری یافته و شکل علمی پیدا کرده، باعث شده است که سبک و سیاق تاریخ زندگی ائمه علیهم‌السلام نیز تحول یافته وضع بهتری پیدا کند. در پرتو این تحول، پژوهشگران معاصر با دید تازه‌ای به حوادث دوران ائمه نگریسته و توانسته‌اند زوایای ناشناخته‌ای را کشف کنند. بدین ترتیب افقهای تازه‌ای در این عرصه گشوده شده و نیافته‌های ارزنده‌ای به دست آمده است. نگاهی به آثار جدید در این زمینه طی نیم قرن اخیر این معنا را به روشنی اثبات می‌کند. اثر حاضر را که ثمره‌ی زحمات و کوششهای پژوهشگر ارجمند و پرتلاش جناب آقای حسن رنجبر است، باید در ردیف آثاری قرار داد که در جستجوی کشف افقهای تازه است. نگاهی به فهرست فصول کتاب، این معنا را تأیید می‌کند. این اثر که نخست به صورت پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی تاریخ تدوین یافته، با بازنگری خود پژوهشگر و افزودن نکات تکمیلی و به جای مانده، به شکل کتاب حاضر پای در عرصه‌ی انتشار می‌گذارد. در انتظار آثار جالب و بدیع دیگری از ایشان هستیم. سعی‌شان همواره مشکور باد. قم مهدی پیشوائی [صفحه ۲۱]

کلیاتی پیرامون تحقیق حاضر

موضوع تحقیق، جایگاه و اهمیت آن در تحقیقات تاریخی

یکی از موضوعات و مباحثی که می‌بایست در تاریخ و سیره‌ی امامان علیهم‌السلام بیش‌تر به آن پرداخته شود، عصر امامت امام سجاد علیه‌السلام و نقش آن حضرت در رهبری شیعه پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام است. اهمیت شناخت و لزوم مطالعه درباره‌ی این موضوع، زمانی روشن می‌گردد که بدانیم گروهی از مورخان و نویسندگان قدیم و معاصر - از شیعه و سنی - بر این باورند که امام سجاد علیه‌السلام بعد از حادثه‌ی جانگداز عاشورا، از امور سیاسی کناره گرفت و به امور عبادی و شخصی خویش پرداخت؛ و نه تنها در برابر خلفای بنی امیه هیچ گونه اعتراض و موضع گیری منفی از خود نشان نداد، بلکه از مطیع‌ترین و محبوب‌ترین افراد اهل بیت علیهم‌السلام نزد دستگاه حاکم بود. ابن‌سعد به نقل از زهری می‌نویسد: علی بن الحسین علیه‌السلام، میانه‌ترین، مطیع‌ترین و محبوب‌ترین فرد خاندان خویش نزد مروان و عبدالملک بود. [۵]. روزبهان خنجی نیز گوید: آن حضرت، بلند عزم و قصد و بلند همت است؛ زیرا اصلاً به خلافت صوری التفات نفرمود و عزم و همت خود را مخصوص و مقصور بر عبادت و امور آخرت ساخت. [۵]. یکی از نویسندگان شیعی می‌نویسد: فاجعه‌ی کشته شدن پدر امام سجاد علیه‌السلام که حضرت شاهد و ناظر آن بود، دردناک‌تر از آن [صفحه ۲۲] بود که وی را رها کرده، بعد از آن چیزی از امارت دنیا را طلب کند یا به مردم اعتماد کند یا در امور سیاسی دخالت کند. از این رو، حضرت بر عبادت مداومت کرد... [۵]. نویسنده‌ی دیگری گوید: شیعه با کشته شدن حسین، رهبری که محور گروه و تشکیلات باشد و آنان را به سوی محقق ساختن تعالیم و ارزش‌های شیعی رهنمون سازد، از دست داد؛ و امام زین‌العابدین علیه‌السلام از سیاست کناره گرفت و به دین و عبادت خدا روی آورد و رهبر روحانی شیعه گردید. او مبارزه‌گر سیاسی که شیعه گمان می‌کرد، نبود؛ تا آن جا که باقی ماندن در مدینه را در طول

زندگی‌اش ترجیح داد. [۵]. این گفته‌ها و اظهار نظرها، نمونه‌ای از دیدگاه‌های نادرست و یکسو نگرانه‌ی بعضی از نویسندگان سنی و شیعه نسبت به امام سجاد علیه‌السلام بود. در حالی که اگر منابع و مآخذ مربوط به زندگی امام سجاد علیه‌السلام مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، نتیجه‌ای کاملاً عکس آنچه این گروه به آن اعتقاد دارند، به دست می‌آید، و روشن می‌گردد که آن حضرت در برابر دستگاه حاکم و مسائل و رویدادهای عصر خویش، موضع‌گیری‌های سیاسی زیادی داشته‌اند که در فصلهای آینده به آنها پرداخته خواهد شد.

هدف تحقیق

هدف از این نوشتار، بررسی ابعاد مختلف فعالیت‌های امام سجاد علیه‌السلام می‌باشد که در راستای انجام رسالت بزرگ و مقدس هدایت و رهبری شیعه صورت گرفته است. همچنین به بیان و تشریح این مطلب خواهیم پرداخت که: بیماری حضرت که بنا بر مصلحت و حکمت الهی جهت زنده ماندن ایشان بوده و نیز کناره‌گیری حضرت از مردم و سکونت در بادیه (بنابر آن چه در بعضی از روایات آمده) مدتی کوتاه به طول انجامیده است، و پس از آن با بهره‌گیری از اصل تقیه و در نظر گرفتن اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه، به هدایت و رهبری شیعیان می‌پردازد. [صفحه ۲۳]

سؤال اساسی تحقیق

این تحقیق، سؤال اصلی زیر را پاسخ می‌دهد که: امام سجاد علیه‌السلام بعد از حادثه کربلا، چگونه شیعه را هدایت و رهبری کرد تا از انزوا و انقراض نجات یافت؟ هم چنین تحقیق حاضر سؤالات دیگری را نیز پاسخ می‌دهد که عبارتند از: ۱. شیوه‌های مبارزاتی حضرت با دستگاه جور و نحوه‌ی برخورد وی با جو پر اختناق حاکم چگونه بوده است؟ ۲. سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های امام علیه‌السلام نسبت به قیام‌ها و شورش‌های عصر خویش علیه امویان چه بوده است؟ ۳. هدف امام علیه‌السلام از گریستن بسیار در فراق پدر بزرگوارش چه بود؟ ۴. راز و رمز دعا‌های صحیفه‌ی سجادیه، علت تدوین رساله‌ی حقوق و ایراد سخنان و خطابه‌های پند گونه چیست؟ ۵. فلسفه‌ی خرید برده‌های بسیار و آزاد کردن آنان و ازدواج با کنیزان چه بوده است؟ ۶. علت توجه بیش از حد امام علیه‌السلام به حال محرومان و مستمندان و دل‌جویی و دست‌گیری از آنان چیست؟ ۷. روش مبارزه‌ی امام علیه‌السلام با افکار و اندیشه‌های انحرافی و عالمان درباری چگونه بوده است؟ ۸. چگونه امام علیه‌السلام به احیای فقه شیعه همت گماشت؟

روش تحقیق

بررسی تاریخی زندگانی امامان معصوم علیهم‌السلام و اوضاع و شرایط حاکم بر عصر هر یک از آنان، نیازمند پژوهش در تاریخ است؛ از این رو، شیوه‌ی تحقیق در این کتاب، به روش کتابخانه‌ای است که بنا به اقتضای طبیعی پژوهش‌های تاریخی، از منابع و مآخذ معتبر و کهن تاریخ عمومی، تاریخ ائمه علیهم‌السلام و...، فیش برداری شده و پس از تنظیم و تحلیل مواد آن فیش‌ها و آرایه چارچوب این پژوهش، در نهایت به نگارش اثر پرداخته شده است؛ هر چند نگارنده به منظور معرفی و ارائه بعضی از دیدگاه‌ها و تحلیل‌های معاصران، از مراجعه به آثار آنها (که به زبانهای عربی و فارسی نگاشته شده‌اند) بی‌نیاز نبوده است. [صفحه ۲۴]

پیشینه‌ی تحقیق (معرفی گزیده‌ی منابع)

در مورد سابقه‌ی موضوع مورد تحقیق، منابع و آثار تألیف شده به چند دسته تقسیم می‌شود: الف) کتاب‌های تاریخ عمومی؛ ب) تواریخ ائمه علیهم‌السلام؛ ج) تراجم (شرح حال نگاری) و رجال؛ د) آثار مؤلفان معاصر. حال، به بررسی هر دسته همراه با معرفی اجمالی مهم‌ترین منابع آن می‌پردازیم.

کتاب‌های تاریخ عمومی

در این دسته از منابع، اخبار مفصل و در مواردی، حاصل و خلاصه‌ی چند خبر به صورت نقل به معنا، از حوادث و اوضاع تاریخی و سیاسی عصر امام سجاد علیه‌السلام ارائه می‌شود که در بعضی موارد، با یکدیگر تناقض دارند، حوادثی چون واقعه‌ی حره؛ قیام توابین؛ قیام مختار؛ شورش عبدالله بن زبیر؛ شورش‌های خوارج و... مهم‌ترین منابع تاریخ عمومی عبارتند از: ۱. تاریخ یعقوبی: این کتاب اثر احمد بن ابی‌یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (م ۲۹۲ ه ق) می‌باشد. وی در نگارش تاریخ خویش به ساخته‌های مخالفان شیعه توجهی نکرده و به دلیل بی‌طرفی در نگارش تاریخ، به تشیع متهم شده است. تاریخ یعقوبی یک دوره تاریخ عمومی است که از هبوط آدم آغاز شده و پس از آن که به ظهور اسلام رسیده، حوادث را تا سال ۲۵۹ هجری بررسی کرده است و بعد از تاریخ «خليفة بن خياط» [۶]، قدیمی‌ترین کتاب تاریخ عمومی است که در تمدن اسلامی نگاشته شده است. یعقوبی کتاب خود را به صورت تاریخی و غیر حدیثی نگاشته است؛ یعنی به جای آن که حوادث تاریخی را به صورت حدیث و با ذکر سلسله سند بیاورد، پس از استفاده از مأخذهای مختلف، کتاب خود را تألیف کرده است. تاریخ یعقوبی اطلاعات ارزشمندی را از اوضاع و احوال خلفای اموی و واکنش آنان در برابر قیامها و شورش‌های [صفحه ۲۵] آن دوره ارائه داده و گزارش‌های مفیدی را از اوضاع سیاسی عصر امام سجاد علیه‌السلام بازگو می‌کند. علاوه بر این، یعقوبی با اعتماد به روایات شیعی، از امامان شیعه سخن گفته چنانکه در مورد امام سجاد علیه‌السلام، با عنوان «وفاء علی بن الحسین» مطالبی را ذکر کرده است و سخنانی چند از حضرت را در تاریخ خود آورده است. ۲. انساب الاشراف: مؤلف این کتاب، احمد بن یحیی بن جابر بن بلاذری (م ۲۷۹ ه ق) می‌باشد. بلاذری تاریخ دوران اسلامی را در قالب نسب‌شناسی آورده است. از آن جا که او کوشیده تا شرح حال افراد برجسته را ارائه دهد، در اثر خود مطالبی را آورده که هم در حوزه‌ی تاریخ است و هم در حوزه‌ی شرح حال نگاری کاربرد دارد، و این امتیازی است که این اثر بر سایر کتابهای تاریخی دارد، هر چند از داشتن نظم منطقی بی‌بهره است. بلاذری بحث از انساب را با بیان نسب عدنانی‌ها آغاز کرده است؛ ابتدا از بنی‌هاشم و پس از آن از بنی عبد شمس سخن می‌راند و پس از اتمام اخبار قریش، به بیان نسب قبایل دیگر پرداخته است. این کتاب به مناسبت، از مختار و عبدالله بن زبیر یاد می‌کند و قیام آن‌ها را شرح می‌دهد، همچنین واقعه‌ی حره، قیام توابین، شورش خوارج و شورش عبدالرحمن بن اشعث را بیان می‌کند. ۳. تاریخ الرسل و الامم و الملوک (تاریخ الطبری): این کتاب تألیف «ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری» (م ۳۱۰ ه ق) می‌باشد. طبری در آغاز کتاب، با اشاره به این مطلب که نقلها را با سند ذکر کرده، خواسته است خود را از ذکر مطالب نادرست تبرئه کند. اگر چه طبری با این کار سبب شده که بسیاری از گزارش‌های تاریخی محفوظ بماند، اما به دلیل گزینش‌های نادرست وی از روایات و نقل آنها از افراد دروغگویی همچون سیف بن عمر، مورد نفی و انکار برخی از محققان معاصر قرار گرفته است. [۷]. طبری تاریخ خود را از هبوط آدم آغاز کرده و با ذکر نسب پیامبر صلی الله علیه و آله حوادث تاریخ اسلام را تا سال ۳۰۲ هجری به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر این، کتابی با عنوان «ذیل المذیل» در شرح حال صحابه و تابعین بر اساس سال درگذشت آنان نوشت که تنها تلخیص آن توسط «عرب بن سعد» (م ۳۷۰ ه ق) با عنوان «المنتخب من ذیل المذیل» باقی مانده است. وی هم چنین حوادث تاریخی تا سال ۳۲۰ را با عنوان «صلة تاریخ الطبری» نگاشته است. [صفحه ۲۶] روش طبری در این کتاب، نقل روایت بعد از ذکر سند آن است. وی در هر حادثه‌ای نقلهای مختلف را با ذکر اسناد متفاوت بیان کرده است. وی حوادث تاریخی را بر اساس سال وقوع آن‌ها تنظیم کرده است، از این رو

حوادث تاریخی و سیاسی عصر امامت امام سجاد علیه‌السلام را همچون جریان اسارت اهل بیت علیه‌السلام، واقعه‌ی قیام توابین و... مطابق سال وقوع آن بیان کرده است. ۴. مروج الذهب و معادن الجواهر: علی بن حسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ ه ق) مؤلف این کتاب می‌باشد. مسعودی با انجام سفرهای طولانی به خارج از مرزهای اسلامی که به منظور جمع آوری اخبار و اطلاعات درباره‌ی دیگر ملت‌ها بوده است، کتاب خود را نوشت و اطلاعات و آگاهی‌های به دست آمده در این سفرها را همراه با برداشتهای جامعه شناسانه از زندگی اجتماعی ملت‌های دیگر در کتاب خود منعکس کرد. او از جمله مورخان آگاه به شیوه‌ی تاریخ نگاری اسلامی است. روش تاریخ نگاری مسعودی، تحقیقی - تألیفی است که در آن ارائه‌ی اسناد ضروری نیست و نقل به معنا کافی است، از این رو او از ارائه سند خودداری کرده است. مسعودی از جمله مورخانی است که روایات شیعی را در برخی موارد، از نظر دور نداشته است. وی ضمن ذکر اوصاف و ویژگی‌های خلفای اموی، به حوادث سیاسی عصر مورد بحث می‌پردازد و اخبار ارزشمندی را در این باره ارائه می‌دهد.

کتاب‌های تاریخ ائمه

بیشتر مؤلفین کتاب‌های تاریخ ائمه علیهم‌السلام، علمای برجسته شیعه می‌باشند که اخبار مربوط به معصومین علیهم‌السلام از قبیل روایات دال بر امامت آنان، اخبار مربوط به امور خارق العاده، امامان علیهم‌السلام، مناقب ایشان و... را آورده‌اند و آگاهی‌های ذی قیمتی را در مورد زندگی آن بزرگواران ارائه می‌دهند که در ذیل مهم‌ترین آنان به طور اختصار معرفی می‌شوند. ۱. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: این کتاب اثر ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به «شیخ مفید» (۴۱۳ - ۳۳۶) از عالمان برجسته شیعه می‌باشد که شرحی است از زندگی امامان شیعه و در سال‌های اخیر از سوی مؤسسه‌ی آل‌البیت علیهم‌السلام به صورت تحقیق شده در دو مجلد منتشر شده است. جلد نخست این کتاب [صفحه ۲۷] (تا صفحه ۱۹۸) تماماً مربوط به زندگی حضرت علیهم‌السلام در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله است، که در عین حال به بسیاری از مسائل سیره نیز پرداخته است. پس از آن باقی زندگی امام علی علیه‌السلام و در جلد دوم نیز زندگی سایر امامان علیهم‌السلام را آورده است. شیخ مفید با استفاده از مأخذهای گوناگون، کتاب را به گونه‌ای تدوین کرده که به کار شیعیان بیاید و آن‌ها با مطالعه‌ی کتاب، با زندگی پیشوایان خویش آشنا شوند. در عین حال، وی به منابع و اسناد توجه داشته و در تمام کتاب، سند نقل‌های خویش را آورده است. اما این کتاب هیچ گونه اطلاعاتی پیرامون شرایط سیاسی - اجتماعی عصر امامان شیعه علیهم‌السلام و نیز اوضاع و احوال شیعیان و چگونگی ارتباط آن‌ها با امامان علیهم‌السلام ارائه نمی‌دهد. این اثر بعد از بیان تاریخ تولد و شهادت امام سجاد علیه‌السلام، دلایل عقلی و نقلی امامت حضرت را بیان کرده اخباری چند در فضایل و مناقب حضرت سجاد علیه‌السلام ارائه می‌دهد و در پایان، اولاد حضرت را برمی‌شمارد. ۲. اعلام الوری باعلام الهدی: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی یا تفرشی (م ۵۴۸ ه ق) از علمای برجسته شیعه، مؤلف این کتاب می‌باشد. این کتاب در چهار رکن تألیف شده است: رکن اول در سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیهما‌السلام؛ رکن دوم در زندگی و امامت امام علی علیه‌السلام، رکن سوم در شرح امامت و زندگی امامان علیهم‌السلام تا امام حسن عسکری علیه‌السلام و رکن چهارم در مورد امامت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - این اثر مختصری از دیدگاه تاریخی شیعه را درباره‌ی سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تاریخ امامان علیهم‌السلام به همراه بحث امامت آن‌ها، بیان کرده است. شیخ طبرسی کتاب خود را به یکی از شاهان شیعه مازندران به نام علی بن شهریار بن قارن از آل باوند (سلطنت ۵۳۴ - ۵۱۱ ه ق) اهدا کرده و در مقدمه با ستایش فراوان از وی سخن گفته است. این سلسله از سلاطین شیعه مذهب خطه مازندران در دوران طولانی سلطنت خویش برای بسط مذهب شیعه در آن ناحیه تلاش می‌کردند. با توجه به این که طبرسی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که شیعیان گرچه در ایران فراوان بودند، اما در بیشتر نقاط حکومت در دست اهل سنت بود، از این رو نوشته‌های وی به صورت معتدل

نگاشته شده تا باعث تحریک دیگران بر ضد شیعه نشود. وی نیز مانند دیگر علمای معاصر خویش در ایران همچون عبدالجلیل قزوینی، شیعه‌ای معتدل بوده است. [صفحه ۲۸] شیوه‌ی شیخ طبرسی در بحث از زندگانی ائمه علیهم‌السلام، مانند ارشاد و آثار دیگر، از بیان خصوصیات شخصی، سال تولد و شهادت و کیفیت آن و نیز معرفی فرزندان و مدت خلافت و امامت و محل دفن آغاز شده و به دنبال آن برای اثبات امامت هر امام، از دلایل عقلی و نقلی سخن به میان می‌آورد. در بحث کرامات و امور خارق العاده‌ی امامان علیهم‌السلام به تناسب، بخشی از اخبار زندگی هر امام عرضه می‌شود. از آنجایی که هدف وی از تألیف کتاب بیشتر تهیه‌ی متنی برای معرفی امامان علیهم‌السلام به شیعیان بوده است، از ذکر منبغ‌ها و مأخذهای مطالب خودداری کرده و بیشتر اخبار را بدون ذکر مأخذ آورده است، هر چند در مواردی نام کتاب و مؤلف آن را نیز آورده است. ۳. مناقب آل ابی‌طالب: این اثر متعلق به ابوجعفر محمد بن علی بن جعفر بن شهر آشوب سروری مازندرانی (م ۵۸۸ ه ق) است. این تألیف مهم و مفصل با بهره‌گیری از صدها کتاب گردآوری شده و مؤلف با نقل از منابع مختلف و ذکر اسامی آن‌ها، کار با ارزشی ارائه کرده است. بخش اعظم این کتاب شامل زندگی امیرمؤمنان علیه‌السلام و فضائل آن حضرت از مأخذهای اهل سنت است. اما پیش از آن، سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده و در ادامه، اخبار مربوط به امامان علیهم‌السلام را نقل کرده است. این کتاب با بحث درباره‌ی امامت امام سجاد علیه‌السلام، به معرفی این امام همام می‌پردازد و سپس کرامات، مناقب و فضائل ایشان را بیان می‌کند و در پایان به تاریخ تولد، شهادت، مدت عمر، محل دفن، فرزندان و اصحاب امام سجاد علیه‌السلام می‌پردازد. ۴. کشف الغمّه فی معرفه‌ الائمة: این اثر مهم تاریخی، تألیف ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح اربلی (م ۶۹۲ ه ق) از ادیبان و کاتبان اواخر حکومت عباسی و دوره‌ی نخست حکومت ایلخانان مغول می‌باشد. با این که مذهب وی شیعه‌ی اثنی عشری بوده است، اما با عالمان اهل سنت هم روابط دوستانه‌ای داشته است. اربلی جلد نخست کتاب خویش را در سال ۶۷۸ هجری و جلد دوم آن را در سال ۶۸۷ تألیف کرده است. از آن جا که وی شیعه‌ی معتدلی بود، کتابش منبع مهمی برای نویسندگان سنی و شیعه‌ی قرون بعد گردیده است و متن عربی آن را، علی بن حسین زواره‌ای (قرن دهم) با عنوان «ترجمه‌ المناقب» ترجمه کرده که در سه جلد چاپ شده است. منابعی که اربلی در تألیف این اثر از آن‌ها استفاده کرده، به هشتاد اثر می‌رسند که [صفحه ۲۹] بعضی از آن‌ها اکنون وجود ندارند و آنچه در کشف الغمه بر جای مانده، تنها مطالب بر جای مانده از آن آثار است. از جمله‌ی این آثار، کتاب «السقیفه و فدک» اثر «ابوبکر جوهری» است. جلد دوم مترجم این کتاب با بیان زندگی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام آغاز گشته و با شرح زندگانی امام جعفر صادق علیه‌السلام پایان می‌پذیرد. در شرح زندگانی امام سجاد علیه‌السلام بعد از بیان تاریخ ولادت، نسب، اسم، کنیه و لقب حضرت به ذکر مناقب و کرامات ایشان می‌پردازد. نکته قابل توجه آن که اربلی تمام مطالب شیخ مفید را در ارشاد، که درباره‌ی امام سجاد علیه‌السلام است، در کتاب خود می‌آورد. همچنین، از ابونعیم اصفهانی و دیگر مؤلفان قبل از خویش اخباری را نقل می‌کند. ۵. الاحتجاج: ابومنصور احمد بن ابی‌طالب طبرسی از علمای بزرگ قرن ششم، مؤلف این کتاب می‌باشد. وی در مقدمه‌ی کتاب هدف خود از تألیف این کتاب را چنین بیان می‌کند: «آن چه مرا به تألیف این کتاب واداشت؛ اعتقاد گروهی از اصحاب بود به این که باید از احتجاج و مباحثات جدلی اگر چه به حق باشد، اجتناب کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم‌السلام اهل مجادله نبودند و به شیعه هم چنین اجازه‌ای نداده‌اند، بلکه حتی از این کار نهی کردند. پس مناسب دیدم کتابی مشتمل بر احتجاجات معصومان علیهم‌السلام در اصول و فروع دین با مخالفانشان بنویسم و بیان کنم که نهی ائمه از این عمل، مربوط به افرادی هست که قادر به این کار نیستند؛ اما اگر افراد ماهر و توانایی در این امر وجود داشته باشند، مکلفند که با دشمنان ائمه علیهم‌السلام به احتجاج برخیزند تا بدین وسیله مقام و فضائل ایشان منتشر گردد.» [۸]. مؤلف در ابتدا با بیان آیاتی از قرآن که در آن‌ها، پیامبران به احتجاج با دشمنان خدا امر شده‌اند، بحث را آغاز کرده و سپس احتجاجات پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان، یهودیان، مسیحیان و... بیان می‌کند و سپس احتجاجات دیگر معصومان و اهل بیت علیهم‌السلام را بازگو می‌نماید. در مورد امام سجاد علیه‌السلام هم، ابتدا

احتجاج حضرت با یزید بن معاویه را آورده سپس احتجاج آن بزرگوار را در بعضی از مسائل دینی بیان می‌کند و در پایان، موعظه‌هایی از [صفحه ۳۰] حضرت را می‌آورد. دیگر احتجاجات حضرت، احتجاج با محمد بن حنفیه در مسأله امامت، حسن بصری، زهری و ثابت بنانی است.

کتاب‌های تراجم و رجال

این گروه از منابع، اطلاعات ارزشمندی را در مورد امام سجاد علیه‌السلام و یاران حضرت ارائه می‌دهند که در زیر، به طور اجمال سه اثر مهم معرفی می‌گردد. ۱. اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)؛ اثر مورد بحث، تلخیص کتابی است با عنوان «معرفه الرجال الناقلین عن الائمة المعصومین» تألیف ابوعمر و محمد بن عمر بن عبد‌العزیز کشی که شیخ طوسی رحمه الله آن را تلخیص کرده و تحت عنوان «اختیار معرفه الرجال» بدست ما رسیده است. نجاشی درباره‌ی اصل کتاب کشی می‌گوید: «کشی از افراد غیر قابل اطمینان، فراوان روایت کرده و کتاب رجال او دارای اغلاط بسیار است» [۹]. در واقع شیخ طوسی با تلخیص این کتاب به تهذیب آن پرداخته است؛ هر چند که این کار وی، این اثر را عاری از تحریفات نکرده است. در رجال کشی، روایت‌هایی در مدح و ذم مختار وارد شده است. علاوه بر این، اطلاعات ارزشمندی در مورد اصحاب و یاران امام سجاد علیه‌السلام ارائه شده است. این اثر، کهن‌ترین منبع شیعی است که قصیده فرزاد در مدح امام سجاد علیه‌السلام در آن آمده است. ۲. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء: مؤلف این اثر، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ ه ق) می‌باشد. این اثر شرح حال تاریخی و دقیقی را از کسانی که در مقامات معنوی داشته و از اولیاء محسوب می‌شدند ارائه داده و بیشتر حالات و مقاماتشان را برمی‌شمرد؛ از خلفای راشدین، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب صفه شروع می‌کند و زنان صحابه را هم می‌آورد. فصل عمده‌ی مجلدات کتاب، به چند صد نفر از تابعین در قرن‌های دوم و سوم مربوط می‌شود. این کتاب در مجموع حدود هشتصد شرح حال دارد. در جلد سوم چند صفحه‌ای به امام سجاد علیه‌السلام اختصاص داده شده و روایاتی [صفحه ۳۱] در فضایل و کرامات حضرت بیان شده است که در تألیفات علمای قرون بعد، همچون ابن شهر آشوب و اربلی مورد استفاده قرار گرفته است. ۳. الطبقات الکبری: محمد بن سعد بن منیع معروف به ابن سعد کاتب واقدی (م ۲۳۰ ه ق) مؤلف این کتاب می‌باشد. این اثر مجموعه‌ای غنی از تاریخ و شرح حال نگاری است. جلد اول و دوم به سیره‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اختصاص داده شده و بقیه کتاب به طبقه بندی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند: مهاجران بدری، انصار بدری، مسلمانان پیش از فتح مکه، تابعین از اهل مدینه، آنان که بعدها ساکن مکه، طائف، یمن، یمامه، بحرین، کوفه، بصره، واسط، مدائن، بغداد، خراسان، شام، جزیره و مصر شدند، اختصاص دارد. همچنین در هر قسمت به طبقات متعدد آن قسمت نیز اشاره شده است. جلد هشتم هم مربوط به زنان و جلد نهم فهرست مجلدات دیگر است. گزارش بلندی درباره‌ی روابط مختار با عبدالله بن عمر، ابن زبیر و به ویژه با امام سجاد علیه‌السلام و ابن حنفیه، در طبقات ابن سعد آمده است. این گزارش روایت حجازی مبهم و مرسلی است که از قطعات خبری گوناگون و متضاد تشکیل شده است که در مواردی، رگه‌هایی از شایعات و جعلیات امویان دیده می‌شود. در همین گزارش آشفته و پریشان، به آغاز و سرانجام قیام و دستاوردهای آن اشاره شده است. در جلد پنجم، در ذیل عنوان «بقیه الطبقة الثانية من التابعین» گزارش‌هایی را درباره‌ی شرح حال امام سجاد علیه‌السلام، در قالب چند خبر ارائه شده است.

تألیفات معاصران

این دسته از آثار دو گونه‌اند: الف) کتاب‌هایی که در شرح زندگی دوازده امام علیهم‌السلام نگاشته شده‌اند و زندگی هر یک از آنان، به طور نسبتاً کوتاه بررسی شده است. که برای نمونه می‌توان به چند اثر زیر اشاره کرد: ۱. حیات فکری و سیاسی امامان

شیعه؛ تألیف رسول جعفریان؛ در تألیف کتاب یاد شده، پس از مقدمه مفید استاد علامه سید جعفر مرتضی عاملی، تحت عنوان «مسائل مهم پیرامون تاریخ نویسی درباره‌ی ائمه اطهار علیهم السلام» و مقدمه‌ی مؤلف با عنوان «اهل البیت [صفحه ۳۲] علیهم السلام» قسمت‌هایی از زندگانی سیاسی و مبارزاتی امامان معصوم علیهم السلام به صورت فشرده بررسی شده است. ضمناً این اثر به زبان عربی در بیروت چاپ شده است. ۲. سیره‌ی پیشوایان اثر مهدی پیشوایی؛ در این کتاب که استاد آیة الله جعفر سبحانی مقدمه‌ای بر آن نگاشته است، دوران امامت ائمه علیهم السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا شهادت امام عسکری علیه السلام، به چهار دوره تقسیم گردیده است. مؤلف شرح زندگانی امام سجاد علیه السلام را با شناخت مختصری از زندگانی حضرت آغاز کرده و در ادامه، به ابعاد مختلف فعالیت‌ها و مبارزات حضرت می‌پردازد. از دیگر آثار معاصرین می‌توان به سه اثر زیر اشاره کرد: سیره‌ی الائمة الاثنی عشر: اثر هاشم معروف الحسنی، ائمتنا: تألیف علی محمد علی دخیل و سیره‌ی معصومان: تألیف سید محسن امین. که زندگی امام سجاد علیه السلام همراه با زندگی امام حسن و امام حسین علیهم السلام به دست حسین وجدانی ترجمه شده است. ب) آثاری که در خصوص زندگانی امام سجاد علیه السلام تألیف شده و برخی از آن‌ها اطلاعات و گزارش‌های جامعی از سیره و روش حضرت ارائه می‌دهند، در این جا، برای آشنایی بیشتر، به معرفی مختصر مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود. ۱. الامام زین العابدین؛ نگارش سید عبدالرزاق موسوی مفرم. اثر مورد بحث ابتدا به ویژگی‌های شخصی امام سجاد علیه السلام می‌پردازد و در ادامه، درباره‌ی روایات دال بر امامت امام سجاد علیه السلام، کرامات حضرت، بحثی در مدارک صحیفه‌ی سجادیه، رساله‌ی حقوق، سخنان امام سجاد علیه السلام و مناقب و فضایل ایشان سخن می‌راند. تاکنون دو ترجمه از این کتاب ارائه شده است. یکی به دست حبیب روحانی و با عنوان «زندگی امام زین العابدین علیه السلام» و دیگری به وسیله مرتضی فهیم کرمانی به نام «رهبر آزادگان». ۲. زندگانی علی بن الحسین علیه السلام؛ اثر دکتر سید جعفر شهیدی. کتاب مزبور درباره‌ی زندگانی و ویژگی‌های اخلاقی و علمی حضرت سجاد علیه السلام بحث نموده و اوضاع سیاسی و اجتماعی مسلمانان در آن عصر و سفر حضرت از مدینه به مکه و کربلا و از کربلا به کوفه، شام و مدینه را شرح داده است. در پایان با تأملی در رساله‌ی حقوق و صحیفه‌ی سجادیه امام، درباره‌ی نگارش قرآن به خط امام سجاد علیه السلام نکاتی را متذکر شده است. ۳. حیاة الامام زین العابدین؛ تألیف باقر شریف قرشی. این اثر اطلاعات ارزشمندی [صفحه ۳۳] را در مورد ویژگی‌ها و خصوصیات رفتاری و روحی امام سجاد علیه السلام، عبادت‌ها، دانش‌ها، مواظب و حکمت‌ها، تألیفات و شاگردان، و یاران، همچنین درباره‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی عصر آن حضرت ارائه می‌دهد. کتاب مورد بحث در سال‌های اخیر به وسیله‌ی محمدرضا عطائی با نام «تحلیلی از زندگانی امام سجاد علیه السلام» ترجمه گردیده است. ۴. جهاد الامام السجاد؛ نوشته‌ی سید محمدرضا حسینی جلالی. کتاب یاد شده با دو بحث مقدماتی درباره‌ی امامت آغاز گشته و پژوهش عمیقی در زندگانی فکری و سیاسی امام سجاد علیه السلام در پنج فصل ارائه می‌دهد: فصل اول: دوران مبارزه در زندگانی امام سجاد علیه السلام (در کربلا، در اسارت و در مدینه)؛ فصل دوم: مبارزه فکری و عملی در میادین قرآنی، حدیثی و...؛ فصل سوم: مبارزه اجتماعی و عملی امام سجاد علیه السلام در میدان‌های تربیتی، اخلاقی و...؛ فصل چهارم: جلوه‌های منحصر به فرد در زندگانی امام سجاد علیه السلام (زهد، عبادت و...؛ فصل پنجم: موضع‌گیری‌های قاطع حضرت سجاد علیه السلام در برابر حکام ظالم و دستیاران آن‌ها؛ در پایان کتاب، نتایج بحث و مطالبی درباره‌ی رساله‌ی حقوق امام علیه السلام بیان شده است. این کتاب در بین بیست و چهار اثر ارسالی به مؤسسه‌ی آل البیت علیهم السلام برای مسابقه، حائز رتبه‌ی اول شده است. ۵. پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، نگارش مقام معظم رهبری. حضرت آیة الله خامنه‌ای (حفظه الله). این کتاب که حاصل بحث‌های مؤلف محترم در حزب جمهوری اسلامی است، به تحلیلی کوتاه اما عمیق از زندگی امام سجاد علیه السلام می‌پردازد و دوران امامت آن حضرت را به سه دوره تقسیم کرده و مهم‌ترین اقدامات و فعالیت‌های آن بزرگوار را مورد بررسی قرار می‌دهد. گذشته از این آثار، سه مقاله از علامه استاد سید جعفر مرتضی عاملی به نام‌های «الامام السجاد باعث الاسلام من

جدید»؛ «لماذا نهى امير المؤمنين عن قتال الخوارج» و «ضرب النقود فى الاسلام» در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفت. این سه مقاله در جلد اول از مجموعه چهار جلدی «دراسات و بحوث فى التاريخ و الاسلام» به چاپ رسیده است. [صفحه ۳۵]

سیره و ویژگی‌های فردی، اخلاقی و علمی امام سجاد علیه السلام

سیره و منش کلی امامان شیعه

اشاره

امامان معصوم علیهم السلام افزون بر آن که امامت و رهبری جامعه‌ی اسلامی را عهده‌دار بوده‌اند، وظایف خطیری را بر عهده داشته‌اند که اهم آن‌ها عبارت است از:

تبلیغ و تفسیر دین

بنابر آیات شریف قرآن و روایات معصومان علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و دین اسلام خاتم ادیان آسمانی و شریعت کامل، جامع و در برگیرنده‌ی تمام دستورهای لازم برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌هاست. با این حال، در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برای بسیاری از مسائل، حکم خاصی بیان نشده است. به اعتقاد شیعه، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفات، همه‌ی میراث نبوت را به امام علی علیه السلام سپرد و آن بزرگوار در دوران امامت خویش، مسائلی را بیان نمود و بقیه را به امام بعد از خود سپرد و این روش تا دوران امام مهدی (عج) ادامه یافت. بنابراین، مهم‌ترین وظیفه‌ی امامان علیهم السلام، «بیان احکام اسلام و تفسیر آن» است. [۱۰].

احیای دین و زدودن خرافات

متأسفانه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست دشمنان برای ضربه زدن به دین باز شد. جلوگیری از کتابت و نشر حدیث، حرکت شوم حدیث سازی، حاکمیت ستمگران اموی و عباسی و رواج فساد و بی بند و باری نیز آنان را در مشوش کردن و وارونه جلوه دادن چهره‌ی اسلام، کمک کرد. در مقابل، فقط امامان معصوم علیهم السلام بودند که با بیان اسلام حقیقی، سیمای دین را از پس پرده‌های سیاه تحریف آشکار کردند. [صفحه ۳۶] وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و پنج سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نماز خواند، بسیاری از افرادی که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش کرده یا عمدا ترک کرده بودند، دوباره آن را به یاد آوردند. [۱۱].

کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی

امامان معصوم علیهم السلام تشکیل حکومت اسلامی را - که خود، امام و حاکم مشروع جامعه باشند - بهترین وسیله برای بسط و نشر احکام الهی می‌دانستند. البته بعد از امام حسین علیه السلام هیچ یک از امامان علیهم السلام برای رسیدن به حکومت، به اقدام نظامی دست نزد و علت عمده‌ی آن فراهم نبودن شرایط و نداشتن نیروی کافی بود. از این رو پس از صلح امام حسن علیه السلام اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی، صرفاً شامل تبیین اهداف، خط مشی، زمینه سازی برای حکومت و تربیت افراد بود. و بدین جهت پس از صلح امام حسن علیه السلام جز واقعه‌ی کربلا، قیام مسلحانه دیگری مشاهده نمی‌شود و قیام کربلا نیز اقدامی متناسب با شرایط خاص آن زمان بود که اگر آن شرایط خاص، قیام و جان فشانی اهل بیت را اقتضا نمی‌کرد، این نهضت صورت نمی‌گرفت

و امام حسین علیه‌السلام همچون ده سال اول امامت خویش، بر تبیین ایده‌ی انقلاب و تربیت افراد و ایجاد زمینه می‌پرداخت تا شرایط مناسب برای به دست گرفتن حکومت تحقق یابد. [۱۲]. پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام در شرایطی امامت و هدایت جامعه‌ی اسلامی را عهده‌دار شدند که هر گونه حرکت و قیام مسلحانه از جانب امام علیه‌السلام، پیامدهای ناگواری برای حضرت و باقیمانده‌ی شیعیان در برداشت. از این رو، آن بزرگوار شیوه‌های دیگری را برای هدایت و رهبری شیعیان اتخاذ نمودند، که در نوشتار حاضر، به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت.

ویژگی‌های فردی امام سجاد

امام سجاد علیه‌السلام فرزند برومند حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، بنا بر قول مشهور در نیمه‌ی [صفحه ۳۷] جمادی الاخر سال ۳۸ هجری دیده به جهان گشود. [۱۳] آن حضرت دو سال از دوران امامت امام علی علیه‌السلام، ده سال از امامت امام مجتبی علیه‌السلام و ده سال از امامت پدر بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام را درک کرده و بعد از آن، به مدت ۳۴ سال امامت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده داشته است. [۱۴]. نام آن بزرگوار «علی»، کنیه‌ی مشهورش [۱۵] «ابوالحسن» [۱۶] و لقب‌های معروفش «زین العابدین»، «سید العابدین» و «سجاد» است. [۱۷]. یکی از محققان درباره‌ی این لقب‌ها می‌نویسد: «بیش تر کسانی که این لقب‌ها را بدو داده‌اند نه شیعه بودند و نه او را امام و منصوب از جانب خدا می‌دانستند، اما نمی‌توانستند آنچه را در او می‌بینند ندیده بگیرند. هر یک از این لقب‌ها نشان دهنده‌ی مرتبه‌ای از کمال نفس، درجه‌ای از ایمان، مرحله‌ای از تقوا و پایه‌ای از اخلاص است و بیان دارنده‌ی اعتماد و اعتقاد مردم به دارنده‌ی این لقب‌هاست: سید عابدان، پیشوای زاهدان (قدوة الزاهدین)، مهتر پرهیزکاران (سید المتقین)، امام مؤمنان، زیور صالحان (زین العابدین)، چراغ شب زنده‌داران (منار القانتین)، دارای پیشانی پینه بسته (ذوالثغفات). چنان که خواهید خواند، او به حقیقت مظهر نمایان این صفت‌ها بوده است و این گفته‌ای است که همگی بر آنند [۱۸]. [صفحه ۳۸] چنان که درباره‌ی زمان تولد حضرت اختلاف است، در مورد محل تولد حضرت نیز اختلاف است. بنابر گفته‌ی مشهور، شهر مدینه محل تولد حضرت سجاد علیه‌السلام بوده است؛ [۱۹]؛ اما بعضی محل تولد او را شهر کوفه می‌دانند [۲۰] به نظر می‌رسد قول اخیر به حقیقت نزدیک‌تر باشد؛ چرا که امام علی علیه‌السلام همراه فرزندانش امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، از سال ۳۶ هجری تا زمان شهادتش (چهل هجری) در کوفه به سر می‌برده‌اند؛ لذا تولد امام سجاد علیه‌السلام (بنا بر مشهور: ۳۸ ه ق) در مدینه نبوده است. مگر آن که گفته شود امام حسین علیه‌السلام با همسرش در مدینه زندگی می‌کرده‌اند؛ یا همسرش به تنهایی در مدینه اقامت داشته و یا زمان ولادت حضرت سجاد علیه‌السلام برای زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بوده‌اند. اما نه تنها قرینه یا شواهدی بر این وجوه نداریم بلکه قرائن تاریخی، بر اقامت فرزندان امام علی علیه‌السلام در کوفه و همراهی ایشان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نبردهای این دوره دلالت دارد. چنان که در یکی از روزهای نبرد صفین زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرزند خود امام حسن علیه‌السلام را دید که دلیرانه به طرف میدان کارزار می‌شتابد، فرمود: «املکوا عنی هذا الغلام لا یهدنی، فانی انفس بهذین (یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام) علی الموت لثلا ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله» [۲۱]. این جوان را نگه دارید و به آمدن با منش مگذارید (تا قصد جنگ نکند) و پشت مرا نشکند؛ دریغم آید که این دو را مرگ در رسد و با کشته شدن آنان، دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر رسد.

مادر امام سجاد

بنابر نظر بیش تر مورخان، مادر امام علی بن الحسین علیه‌السلام دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است. اما در اسم و نحوه‌ی ازدواج این بانو با امام حسین علیه‌السلام اختلاف بسیار است [۴۳]؛ چنان که اسامی وی تا چهارده [۴۴] حتی هفده [۴۵] اسم شمرده

شده است. با تمام [صفحه ۳۹] تلاش‌های پی‌گیری که بعضی از محققان و نویسندگان در این زمینه انجام داده‌اند، نظر دقیق و قانع‌کننده‌ای در این باره ارائه نشده است. تحقیق و نقد و بررسی در این موضوع در دهه‌های اخیر از آن جهت بیش‌تر صورت گرفته است که برخی از خاورشناسان مغرض و دشمن مکتب تشیع و به پیروی از آنان بعضی از نویسندگان مسلمان، ازدواج امام حسین علیه‌السلام با شاهزاده خانم ایرانی و انتساب خاندان رسالت به دودمان ساسانی را علت گرایش ایرانیان به اهل بیت علیه‌السلام و در نتیجه پذیرش مکتب تشیع معرفی کرده‌اند [۴۶] و اعتقاد شیعیان را به حق الهی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام از بقایای اعتقاد قدیمی ایرانیان به «فره‌ی ایزدی» پادشاهان ساسانی دانسته‌اند [۲۶]؛ زیرا پادشاهان ساسانی خود را آسمانی نژاد می‌دانستند و برای خود مقامی نیمه‌خدایی و فوق‌بشری قائل بودند و کیش زرتشت آن روزگار نیز این نوع تفکر را تأیید می‌کرد. [۲۷]. بعضی از محققان، تمام یا اکثر اخباری را که در این باره وجود دارد و همچنین اخبار معدودی که دلالت بر ام ولد بودن مادر دارد جمع‌آوری کرده و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. [۲۸]. باید توجه داشت که هر چند اصل ماجرا شهرت بسزایی داشته و در کهن‌ترین متون تاریخی شیعه چون وقعه‌ی صفین [۲۹]، تاریخ یعقوبی [۳۰] و بصائر الدرجات [۳۱] که همگی در قرن [صفحه ۴۰] سوم تألیف یافته‌اند، نقل شده است، اما اختلاف میان مفاد این روایات و عدم سازگاری پاره‌ای از آن‌ها با روایات فتوحات و غیره، آن قدر چشمگیر است که محققان معاصر، اصل داستان شهربانو و ازدواج وی با امام حسین علیه‌السلام و ولادت امام سجاد علیه‌السلام از شاهزاده خانم ایرانی را مشکوک دانسته‌اند. چنان که استاد شهید مطهری بعد از تشکیک در این باره می‌نویسد: ادوارد براون از کسانی است که داستان را مجعول می‌داند. کریستن سن نیز قضیه را مشکوک تلقی می‌کند. سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران، آن را افسانه می‌داند [۳۲]. علاوه بر این، از صدها سال پیش محدثان و نسب‌دانان بر مضمون این روایات خرده‌رفته‌اند و به انکار آن پرداخته‌اند. ابن‌عنه یکی از نسب‌شناسان معروف علوی (م ۸۲۸ ه ق) در این باره می‌نویسد: خداوند علی بن‌الحسین علیه‌السلام را به فرزند زادگی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، از پادشاه زادگی بی‌نیاز فرموده است؛ آن هم دختری که بر سنت اسلامی متولد نشده است. اگر پادشاهی موجب شرف بود، باید عجم بر عرب و بنی‌قحطان [۳۳] بر بنی‌عدنان فضیلت داشته باشند. [۳۴]. وی بعد از این که می‌گوید قول مشهور آن است که مادر امام سجاد علیه‌السلام دختر یزدگرد سوم بوده و نامش شاه‌زنان بوده، در پایان می‌افزاید: بسیاری از نسب‌شناسان و مورخان این قول را نپذیرفته‌اند. بنا به گفته‌ی آن‌ها، دختران یزدگرد همراه او به خراسان رفتند. [۳۵]. دلیل دیگری که اصل داستان را خدشه‌پذیر می‌کند، سندی است که نشان می‌دهد تا آغاز سده‌ی دوم هجری، شاهزاده خانم ایرانی در خاندان هاشمی ناشناخته بوده است. این سند، نامه‌ی منصور دوانیقی در پاسخ به محمد بن عبدالله بن حسن (مشهور به نفس زکیه) است. محمد در نامه‌ی به منصور، خود را «مهدی امت» خوانده و امامت و خلافت را حق خود دانسته و فضیلت خاندان خود را بر شمرده و منصور را به اطاعت [صفحه ۴۱] خود فرا خوانده است. منصور در پاسخ او نامه‌ی طولانی و تهدیدآمیز نوشته و در ضمن آن می‌گوید: «پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر از علی بن‌الحسین علیه‌السلام در خاندان شما متولد نشده و مادر او ام ولد بود [۳۶]. نوشتن «ام‌ولد» تحقیری است که منصور به محمد بن عبدالله روا می‌دارد. این نامه را که طبری در حوادث سال ۱۴۵ هجری آورده، نیم قرن پس از رحلت امام علی بن‌الحسین علیه‌السلام نوشته شده است که در آن زمان، بسیاری از هاشمیان زنده بوده‌اند. اگر داستان اسیر شدن شهربانو و آوردن او به مسجد مدینه درست بوده و اگر مادر علی بن‌الحسین علیه‌السلام دختر یزدگرد پادشاه ایران بوده [۳۷]، منصور چنان تعبیری به کار نمی‌برد و اگر دروغ نوشته بود محمد سخنش را در دهانش می‌شکست و بدو پاسخ می‌داد، که مادر علی بن‌الحسین شاهزاده بوده است نه کنیز [۳۸]. نکته دیگر آن که، مورخان هنگام شرح جنگ‌های مسلمانان و ایرانیان، داستان حرکت و عقب‌نشینی یزدگرد را از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر به تفصیل نوشته‌اند. بر اساس این گزارش‌ها، یزدگرد و خاندان او هیچ‌گاه در میدان جنگ نبوده‌اند؛ زمانی که جنگ قادسیه شروع شد، یزدگرد در مدائن بود و پیش از آمدن مسلمانان به مدائن به حلوان رفت. سپس از حلوان به اصفهان و از آن جا به اصطخر و کرمان و مرو

گریخت [۳۹] در این عقب نشینی‌ها یزدگرد نه تنها زنان، خویشاوندان و خزانه‌ی خود را همراه داشته است، بلکه آشینان، رامشگران و یوزبانان او نیز همراه وی بوده‌اند [۴۰] بنابراین، دختران او کجا، کی و چگونه به اسارت مسلمانان در آمده‌اند؟ بنابراین، با وجود قرائن و شواهد ذکر شده، احتمالاً در فتح مدائن کنیزکانی اسیر شده‌اند؛ چنان که مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند: «در روز فتح مدائن، مسلمانان، از کنیزان کسرا تنی چند به اسارت گرفتند که مادر من یکی از آنان است [۴۱]. [صفحه ۴۲] نیز بعید نیست که در فتح خراسان و شرق ایران، دخترانی اسیر شده باشند؛ چنان که بلاذری می‌نویسد: «گفته‌اند: مادر علی بن الحسین، سجستانی (سیستانی) است [۴۲]» و احتمال دارد که امام حسین علیه السلام یکی از این زنان را به همسری گرفته و امام علی بن الحسین علیه السلام از او متولد شده باشد. در پایان این بحث، مناسب است به شعر منسوب به ابوالاسود دوئلی که در کتاب شریف اصول کافی آمده است، اشاره‌ای شود. روایت شده است که ابوالاسود درباره‌ی نسب امام علی بن الحسین علیه السلام گفته است: و ان غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت به التمام [۴۳] [۴۴]. پسری که از یک سو به کسری و از سوی دیگر به هاشم می‌رسد، گرامی‌ترین فرزندی است که به او بازوبند بسته‌اند. اگر چه این شعر در یکی از معتبرترین کتاب‌های شیعه آمده است، اما استدلال به آن برای اثبات مدعا، درست به نظر نمی‌رسد؛ چرا که: اولاً، چنین بی‌تی در دیوان ابوالاسود یافت نشده است [۴۵] و فقط در بعضی از منابع (که کهن‌ترین آن اصول کافی است) به ابوالاسود نسبت داده شده است. ثانیاً، بر فرض قبول انتساب این بیت به ابوالاسود، این که مراد از «غلاما بین کسری و هاشم» امام علی بن الحسین علیه السلام باشد، نه شخص دیگری از هاشمیان، احتیاج به اثبات تاریخی دارد. ثالثاً، احتمال دوم در معنای «ان غلاما بین کسری و هاشم» آن است که مراد از کسری، نژاد و تبار فارسی و عجمی باشد نه نژاد و تبار شاهان ساسانی (یزدگرد سوم)؛ بنابراین، معنای مصرع چنین می‌شود: «پسری که از یک سو به فارس و از سوی دیگر به هاشم می‌رسد (یعنی مادرش عجمی است). حال با این احتمال، دیگر نمی‌توان برای اثبات [صفحه ۴۳] مدعا، به این بیت استدلال کرد. چرا که تبار عجمی داشتن یعنی این که ایرانی باشد؛ اما این که لزوماً از تبار پادشاهان ساسانی باشد، از بیت فهمیده نمی‌شود. رابعاً، سبک بیت و مضمون آن، با مولود خاندانی که به سنت‌های موروثی پای‌بند هستند، مناسب‌تر است تا با مولود خاندان امامت، آن هم کسی که هم خود، امام و هم فرزند و پدر امام است. [۴۶].

شخصیت اخلاقی و علمی امام سجاد

اشاره

امامان معصوم علیهم السلام خورشیدهای فروزان آسمان بشریتند آنان به معنای واقعی کلمه، انسان‌های کاملی هستند که در همه‌ی جهات اخلاقی، عبادی و علمی به اوج کمال رسیده و نمونه‌ی تجسم عینی قرآن هستند. در عصر خلافت جباران اموی که ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی فراموش شده و دنیا خواهی، تجمل، اشرافیت، تکبر، ظلم و سایر رذایل انسانی، خوی پسندیده‌ی زمان بود، امام سجاد علیه السلام احیاگر اخلاق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با سیرت نیکوی خویش، خاطره‌ی شیرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام را در ذهن‌ها تجدید کرد. مردمی که سال‌ها از عصر نبوت فاصله گرفته و از مکارم اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط داستان‌هایی شنیده بودند و شاید مصداق آن را اسطوره و افسانه می‌پنداشتند، ناگاه امام سجاد علیه السلام را مصداق عینی و واقعی همه‌ی آن فضایل - آن هم در مرتبه‌ای فوق تصور خود - یافتند. چه بسیار افرادی که با مشاهده‌ی آن مجسمه‌ی تقوا و فضیلت، به امامت او اعتراف کردند و او را جانشین صالح و فرزند راستین پیامبر شمردند. فضایل و کرامات اخلاقی، سیره‌ی نیکو و رفتار و کردار بزرگوارانه‌ی امام سجاد علیه السلام آن چنان بروز و نمود داشت که دشمن نیز بدان ارزش‌ها و صفات معترف بود و با این که بیشتر بزرگان عصر امام علیه السلام وی را «امام» نمی‌دانستند اما همگی بر شأن والا و

مرتبه‌ی عالی و فوق تصور حضرتش اعتراف کرده‌اند. چنان که روزی امام علیه السلام در مجلس عمر بن عبدالعزیز - که در آن سال‌ها حاکم مدینه بود - حاضر بود و چون برخاست و از مجلس بیرون رفت، عمر از حاضران پرسید: «شریف‌ترین مردم کیست؟» حاضران گفتند: «تو هستی!»؛ گفت: «چنین نیست»، [صفحه ۴۴] شریف‌ترین مردم کسی است که هم اکنون از نزد من بیرون رفت، همه‌ی مردم دوست دارند بدو پیوسته باشند و او دوست ندارد به کسی پیوسته باشد [۴۷]. شایسته است به منظور آشنایی با مقام والای این امام همام، گوشه‌ای از فضایل بی‌شمار حضرت بیان شود:

عبادت و بندگی

امام زین العابدین علیه السلام در میدان عبادت و بندگی نسبت به خداوند یکتا، گوی سبقت را از تمام همگنان ربود، تا آن جا که همه معترفند که او آقا و زینت عبادت کنندگان بود. آن قدر به پیشگاه خداوند پیشانی بر خاک سایید که همه‌ی مواضع سجده‌اش پینه بست و به همین خاطر آن بزرگوار را «ذو الثغفات» (دارای پیشانی پینه بسته) نامیدند [۴۸] چون می‌خواست وضو سازد، رنگ چهره‌اش دگرگون می‌شد؛ وقتی از علت آن جویا می‌شدند می‌فرمود: اتدرون بین یدی من ارید ان اقوم [۴۹]؛ آیا می‌دانید در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم؟ مالک بن انس گوید: «علی بن الحسین علیه السلام محرم شد؛ چون تلبیه گفت بیهوش شده از شتر پایین افتاد.» وی می‌گوید: «به من خبر رسیده که او شبانه روز تا وقت مرگ هزار رکعت نماز می‌خوانده و به خاطر عبادت، «زین العابدین» نامیده شده است [۵۰]. وقتی از کنیز او خواستند تا آن بزرگوار را توصیف مختصر نماید، چنین گفت: «من هیچ گاه روز برای وی طعامی نیاورده و شب برای او بستری نگسترده‌ام [۵۱]. روزی به نماز ایستاده بود که ماری رو به آن حضرت پیش می‌آمد، امام بدون کوچک‌ترین توجهی، به نماز ادامه داد تا مار از میان دو پای ایشان رد شد؛ در حالی که آن [صفحه ۴۵] بزرگوار اصلاً از جای خود تکان نخورد و رنگ چهره‌اش تغییر نکرد. [۵۲]. امام سجاد علیه السلام آن قدر به عبادت و راز و نیاز با خدا انس داشت که حتی افرادی چون زهری - که مدتی شاگرد امام بوده و بعدها از علمای درباری شد - نسبت به عبادت و خلوص حضرت سجاد عشق می‌ورزید؛ چنان که نقل شده: «کان الزهری اذا ذکر علی بن الحسین یبکی و یقول: زین العابدین [۵۳].»

عشق ورزیدن به محرومان و دلجویی از آنان

امام زین العابدین چون اجداد طاهرش، در محبت ورزیدن به مستمندان و بی‌چیزان و رسیدگی به احوال آنان ضرب المثل بود. چنان که پس از شهادت حضرت معلوم شد که صد خانوار در شهر مدینه از انفاق و صدقات آن حضرت زندگی می‌کرده‌اند [۵۴] چون می‌خواست به مستمندی صدقه دهد، نخست او را می‌بوسید، سپس آنچه همراه داشت بدو می‌داد [۵۵] روزی امام بر گروهی از جذامیان گذشت، بدو گفتند: «بنشین و با ما غذا بخور.» فرمود: «اگر روزه نبودم با شما می‌نشستم.» چون به خانه رفت سفارش طعامی برای آنان داد و چون غذا آماده شد برای ایشان فرستاد و خود نزدشان رفت و با آنان هم غذا شد. [۵۶]. ابن عایشه می‌گوید: «از مردم مدینه شنیدم که می‌گفتند: ما صدقه‌ی پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین علیه السلام در گذشت [۵۷] شب هنگام انبان‌های نان را بر پشت خود برمی‌داشت و به خانه‌ی مستمندان می‌رفت و می‌فرمود: «صدقه‌ی پنهانی آتش غضب پروردگار را خاموش می‌کند.» حضرت آن قدر انبان‌های غذا را بر پشت خود حمل کرده بود که بعد از شهادت، هنگام غسل آن بزرگوار، آثار کبودی بر پشت ایشان نمایان بود [۵۸]. [صفحه ۴۶] به گفته‌ی ابن سعد: چون مستمندی نزد او می‌آمد، برمی‌خواست و حاجت او را روا می‌کرد و می‌فرمود: «صدقه پیش از آن که به دست خواهنده برسد، به دست خدا می‌رسد [۵۹].»

بزرگواری، بردباری، گذشت

از اخلاق بزرگواران دفع بدی به نیکی است. امام سجاد علیه‌السلام در این میدان نیز پیشتاز بود. چه بسیار کسانی که نسبت به حضرت بد رفتاری می‌کردند ولی آن حضرت بزرگوارانه گذشت می‌کرد؛ و وقتی از سریر قدرت سقوط می‌کردند، مورد لطف و مرحمت امام قرار می‌گرفتند. نمونه‌اش ستم‌های فراوان فرماندار مدینه «هشام بن اسماعیل» نسبت به مردم - به ویژه امام سجاد علیه‌السلام - بود؛ اما زمانی که ولید بن عبدالملک هشام را از کار برکنار کرد، امام علیه‌السلام برخلاف انتظار هشام، نزدیکان خود را از بی‌احترامی نسبت به وی بازداشت، و چون بر هشام گذشت، بر او سلام کرد. هشام با مشاهده‌ی این عظمت روحی و کرامت اخلاقی گفت: «الله اعلم حیث يجعل رسالته [۶۰]؛ خدا می‌داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد [۶۱]. سیره‌ی آن بزرگوار با غلامان و کنیزانش به واقع درس آموز است: روزی یکی از بردگان خود را برای کاری خواست و او پاسخ نداد؛ بار دوم و سوم نیز؛ سرانجام از او پرسید: «پسرم آواز مرا نشنیدی؟» گفت: «چرا؟» فرمود: «چرا پاسخ مرا ندادی؟» گفت: «چون از تو نمی‌ترسم». امام فرمود: «سپاس خدا را که غلام من از من نمی‌ترسد [۶۲]. امام علیه‌السلام در طول ماه رمضان خطاهای بردگان خود را ثبت می‌کرد، چون شب آخر ماه رمضان می‌رسید، آنان را جمع می‌کرد و از آنان اقرار می‌گرفت؛ بعد به امید بخشش خدا، گناهان آنان را می‌بخشید و از آنان می‌خواست که دعا کنند همچنان که علی بن الحسین علیه‌السلام از آنان گذشت، خدا از وی در گذرد و چنان که آنان را آزاد کرد، خدا از آتش دوزخ آزادش کند. آنان می‌گفتند: «آمین». بعد حضرت می‌فرمود: «بروید؛ من از شما [صفحه ۴۷] گذشتم و به امید بخشش و آزادی، شما را در راه خدا آزاد کردم.» و چون روز عید می‌شد به آن‌ها پاداش گران می‌بخشید. در پایان هر رمضان، دست کم بیست برده را که خریده بود، در راه خدا آزاد می‌کرد؛ چنان که خادمی را بیش از یک سال نزد خود نگاه نمی‌داشت و گاه در نیمه‌ی سال او را آزاد می‌ساخت [۶۳].

شجاعت

چون در مجلس ابن‌زیاد حضور یافت و پاسخ یاهو سرایی‌های او را با قاطعیت داد، ابن‌زیاد خشم آورد و دستور قتل او را داد، امام خطاب به پسر مرجانه گفت: آیا مرا به کشته شدن تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست؟ [۶۴]. و چون در شام با یزید روبه‌رو شد به او خطاب کرد: ای پسر معاویه و هند و صخر! پیش از آن که تو به دنیا بیایی، پیامبری و حکومت از آن پدر و نیاکان من بوده است. روز بدر و احد و احزاب، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی‌طالب بود و پدر و جد تو پرچم کافران را در دست داشتند. سپس، بعد از تمثیل به دو بیت شعر، فرمود: وای بر تو ای یزید! اگر می‌دانستی چه کرده‌ای و بر سر پدر و برادر و عموزاده‌ها و خاندان من چه آورده‌ای، به کوه‌ها می‌گریختی و بر ریگ‌ها می‌خفتی و بانگ و فریاد برمی‌داشتی. [۶۵]. بیان چنین سخنان توییح آمیز در برابر حاکمان مستبد اموی در کاخ و مقر حکومت آنان، شجاعت فوق‌العاده آن حضرت را می‌رساند.

مقام علمی امام سجاد

امام علی بن الحسین علیه‌السلام، عالم‌ترین فرد زمان خود بود و علما و معاصران حضرت، [صفحه ۴۸] روایات بی‌شماری در باب اخلاق، موعظه، دعا، فضایل قرآن، حلال و حرام و مغازی از وی نقل کرده‌اند. در شام، هنگامی که یزید با خطبه خواندن امام مخالفت کرد، بعضی از اطرافیان گفتند که این جوان، نیکو سخن نخواهد گفت؛ یزید در جواب آنان گفت: «او از خانواده‌ای است که علم را با شیر مادر نوشیده‌اند [۶۶]. محمد بن سعد، امام را چنین توصیف می‌کند: کان علی بن الحسین ثقة مأمونا کثیر الحدیث عالیا رفیعا ورعا [۶۷]؛ یعنی: علی بن الحسین علیه‌السلام شخصی مورد اعتماد، دارای جایگاه عالی و موقعیت اجتماعی والا و باتقوا بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران خود، حدیث بسیار نقل فرموده است. شافعی در رساله‌ای که پیرامون حجیت خبر

واحد نوشته می‌گوید: وجدت علی بن الحسین و هو افقه اهل المدینه یعول علی الخبر الواحد [۶۸]؛ علی بن الحسین علیه‌السلام که فقیه‌ترین مردم مدینه بود، به خبر واحد استناد می‌جست. ابن شهاب زهری، علی رغم سرسپردگی اش به حاکمان اموی یکی از دانشمندان عصر امام سجاد علیه‌السلام بود که با عشق و علاقه‌ای خاص از محضر امام بهره‌ها برده و حضرت را با عبارات احترام آمیز می‌ستاید؛ چنان که از وی نقل شده: «لم ادرك احدا من اهل هذا البيت افضل من علی بن الحسین» [۶۹]؛ «از این خاندان کسی را برتر از علی بن الحسین علیه‌السلام ندیدم.» و نیز: «ما رأیت احدا افقه من علی بن الحسین» [۷۰]؛ «کسی را فقیه‌تر از علی بن الحسین ندیدم.» یحیی بن سعید می‌گوید: «ما رأیت قرشیا افضل من علی بن الحسین» [۷۱]؛ «هیچ قریشی را برتر از علی بن الحسین علیه‌السلام ندیدم.» ابوحازم که یکی از محدثان است، می‌گوید: «ما رأیت هاشمیا افضل من علی بن الحسین» [صفحه ۴۹] و لا افقه منه» [۷۲]؛ «هیچ هاشمی را که برتر از علی بن الحسین و فقیه‌تر از او باشد، ندیدم.» در برتری و علو مقام علمی حضرت سجاد علیه‌السلام نزد اهل بیت علیهم‌السلام همین سخن ابن‌شبیبه بس که، بهترین سند: «زهری از علی بن الحسین، از پدرش، از علی علیه‌السلام» می‌باشد. [۷۳]. و از جاحظ چنین نقل شده که گفته: درباره‌ی شخصیت علی بن الحسین علیه‌السلام، شیعی، معتزلی، خارجی، عامه و خاصه همه یکسان می‌اندیشند و در برتری و تقدم او بر دیگران، هیچ کدام تردیدی به خود راه نمی‌دهند. [۷۴].

شیخ مفید در این باره می‌نویسد: قد روی عنه فقهاء العامه من العلوم ما لا یحصی کثره و حفظ عنه من المواعظ و الادعیه و فضائل القرآن و الحلال و الحرام و المغازی و الأيام، ما هو مشهور بین العلماء و لو قصدنا الی شرح ذلك لطلال به الحطاب و تقضی به الزمان [۷۵]؛ فقهای عامه، علوم زیادی از آن حضرت نقل کرده‌اند و مطالب مشهوری از موعظه‌ها، دعاها، فضایل قرآن، حلال و حرام، مغازی و دانش روزها از آن بزرگوار حفظ شده است که اگر به شرح آن‌ها پردازیم، رشته‌ی کلام طولانی شود و زمان به سر آید. این گوشه‌ای ناچیز از فضایل و مکارم اخلاقی پایان ناپذیر آن بزرگوار است که وی را به حق، شایسته‌ی تجلیل و اکرام گردانده است؛ از این روست که فرزدد آن حضرت را به زیبایی ستوده، آن‌گاه که در ایام حج، هشام بن عبدالملک - قبل از خلافتش - به سبب ازدحام جمعیت نتوانست حجرالاسود را لمس کند و به کناری رفت و در همان زمان، مردم به احترام امام سجاد علیه‌السلام راه را گشودند. شامیان از هشام پرسیدند که آن جوان کیست؟ هشام با این که آن حضرت را می‌شناخت، برای آن که هیبت و عظمت امام علیه‌السلام شامیان را تحت تأثیر قرار ندهد، خود را به بی‌خبری زد. اما فرزدد شاعر نتوانست خاموش بنشیند؛ از این رو فریاد برآورد و قصیده‌ای در مدح او سرود که مطلع آن چنین است: [صفحه ۵۰] هذا الذی تعرف البطحاء و طأته و البیت يعرفه و الحل و الحرم [۷۶]. «این - که تو او را نمی‌شناسی - کسی است که سرزمین بطحاء جای پایش را می‌شناسد و حرم و بیرون حرم بدو آشناست.» چون هشام این قصیده را شنید در خشم شد و به فرزدد گفت: «او رافضی انت یا فرزدد؟» آیا تو رافضی هستی؟ فرزدد گفت: «ان کان حب اهل البیت رضاً فنعم»، اگر دوستی اهل بیت رفض است آری من رافضی هستم [۷۷] پس از آن بود که فرزدد را به زندان افکند. امام سجاد علیه‌السلام دوازده هزار درهم برای او فرستاد. فرزدد آن را برگرداند و گفت: «من برای خدا آن را سرودم.» امام علیه‌السلام فرمودند: «ما اهل بیت چیزی را که بخشیدیم نمی‌گیریم.» و فرزدد آن هدیه را پذیرفت. [۷۸]. [صفحه ۵۱]

دورنمای کلی عصر امامت امام سجاد علیه‌السلام

اشاره

دوران امامت امام زین العابدین علیه‌السلام را می‌توان به سه مرحله‌ی مشخص تقسیم کرد: الف) دوره‌ی اسارت؛ ب) دوره‌ی قیام‌ها و شورش‌ها؛ ج) دوران ثبات و سازندگی [۷۹].

دوره‌ی اسارت

اشاره

مرحله اول را می‌توان از عصر عاشورا تا بازگشت به مدینه به حساب آورد. در این مرحله امام علیه السلام با این که در دست حاکمان ستمگری چون ابن زیاد و یزید اسیر بود، ولی برخوردارش صریح و افشاگرانه بود و به طور کلی موضع گیری این دوره امام علیه السلام با موضع گیری‌های آن بزرگوار در بقیه‌ی عمر شریفش تفاوت اساسی دارد. در این دوره‌ی کوتاه، روش حضرت پرخاشگرانه، افشاگرانه و هشداردهنده است. چنان که در کوفه در مقابل، حاکم جبار اموی عبیدالله - همان طور که اشاره خواهیم کرد - آن چنان سخن می‌گوید که ابن زیاد دستور می‌دهد او را بکشند. در کوفه همراه و همزبان با عمه‌اش زینب علیها السلام و خواهرش فاطمه علیها السلام سخنرانی می‌کند و مردم را تحریک می‌نماید و حقایق را افشا می‌کند. در شام، چه در مجلس یزید و چه در مسجد، در برابر انبوه جمعیت، حقایق را با روشن‌ترین بیان آشکار می‌سازد و این خطبه‌ها متضمن حقانیت اهل بیت علیهم السلام برای خلافت، و افشای جنایت‌های دستگاه حاکم موجود و هشدار تلخ به آن مردم غافل و ناآگاه است. [صفحه ۵۲]

علت اتخاذ این روش

چرا موضع گیری امام سجاد علیه السلام در این دوره تند، صریح و پرخاشگرانه است اما در بقیه‌ی دوران زندگی این چنین نیست؛ بلکه با پوششی از تقیه و در قالب دعا و کارهای ملایم است؟ در جواب باید گفت، امام سجاد علیه السلام علاوه بر آن که مسؤولیت الهی امامت را بر دوش می‌کشد و باید زمینه‌ی کار آینده را برای حکومت الهی و اسلامی فراهم کند، زبان گویایی برای خون‌های ریخته شده در عاشورا است. از این رو، باید مسائل را با صراحت بیان کند تا زمینه‌ای برای کار آینده‌ی او فراهم آید؛ چرا که زمینه‌ی کار آینده‌ی او خون جوشان حسین بن علی علیه السلام بود. چنان که زمینه برای تمام قیام‌های تشیع در طول تاریخ، خون جوشان امام حسین علیه السلام بوده است. نقش امام سجاد علیه السلام در این سفر همچون نقش حضرت زینب علیها السلام، پیام رسانی نهضت امام حسین علیه السلام بود. اگر مردم بدانند که حسین علیه السلام چرا و چگونه به شهادت رسید، دیدگاه آنان درباره‌ی آینده‌ی دعوت اسلام و دعوت اهل بیت علیهم السلام به نوعی خواهد بود، و اگر ندانند، به نوعی دیگر. بدین سان امام سجاد علیه السلام همچون دیگر اسیران، تمام نیروی خود را به منظور آگاهی دادن مردم و توسعه‌ی این شناخت در سطح جامعه به کار می‌گیرد تا رسالت پیام رسانی این قیام به بهترین صورت انجام پذیرد.

دوره‌ی قیام‌ها و شورش‌ها

اشاره

در این مرحله، هر قیامی که برای خونخواهی شهدای کربلا بود، امام علیه السلام آن را تأیید می‌کرد و مردم را برای پیوستن به آن تشویق می‌کرد؛ و آن جا که قیام‌ها غیرالهی بود، بدیهی است که حضرت هیچ گونه موضع مثبتی اتخاذ نمی‌فرمود. البته در مواردی - چنانکه خواهیم نوشت - موضع گیری‌های مثبت امام علیه السلام در خفا و پنهانی بود و در ظاهر، آن‌ها را تأیید نمی‌کرد و حتی گاهی مخالفت هم می‌نمود. علت اتخاذ این سیاست نیز کاملاً روشن است؛ مردان خاندان رسالت در کربلا کشته شده‌اند و جز امام و چند تن دیگر که انگشت شمارند کسی باقی نمانده است و حفظ این طرفداران اندک برای آینده، لازم و ضروری است و امام باید طوری عمل کند که دشمن قهار و خونریز، بهانه‌ای برای هجوم به او و طرفدارانش پیدا نکند. [صفحه ۵۳]

اهمیت رسالت امام در این دوره

حادثه‌ی جانگداز عاشورا ترس و وحشت عظیمی در دل پیروان اهل بیت علیهم‌السلام ایجاد کرد. آنان دیدند و یا شنیدند که بنی امیه، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در همه‌ی جهان اسلام به عظمت، قداست و اعتبار معروف بود با چه قساوت و بی‌رحمی کشتند و مردان خاندان و یاران اندکش را از دم تیغ گذراندند و خانواده‌ی محترمش را به اسارت بردند؛ و هنوز زمان کوتاهی از این واقعه‌ی غم بار نگذشته بود که شهر مقدس مدینه و حرم رسول خدا را مورد هجوم قرار داده و خون، ناموس و اموال مهاجران و انصار را مباح کرده و به خانه‌ی خدا هجوم بردند و آن را به آتش کشیدند. این اقدامات وحشیانه‌ی دستگاه اموی، نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرد و به کسی جرأت مخالفت و گردن‌فرازی را نداد. اخبار جعلی عالمان درباری نیز به یاری خنجر و نیزه آمد و شرایط طوری شد که تعداد محبان اهل بیت علیهم‌السلام در مکه و مدینه انگشت شمار شدند. با توجه به این شرایط، صحت روش امام علیه‌السلام و اهمیت آن در این برهه، آشکار می‌گردد. امام علیه‌السلام توانست با این شیوه، بقیه مردان اهل بیت و تعداد کم شیعیان را برای انجام رسالت گسترش مکتب اهل بیت علیهم‌السلام حفظ کند و به نیروسازی بپردازد؛ به طوری که در اواخر عمر شریف آن حضرت، شیعه از انزوا و انقراض نجات یافت. احتمالاً امام علیه‌السلام در اواخر دوران امامت خویش زمینه را برای بعضی تعرض‌های آشکار و صریح به حکومت فراهم دیده است؛ از این رو، جلوه‌های تعرض آمیز امام علیه‌السلام - که خواهیم نوشت - مربوط به آن دوران است.

دوره‌ی ثبات و سازندگی

اشاره

مهم‌ترین برنامه‌های امام در دوران سازندگی بر چند محور استوار است:

زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و رساندن پیام آن

حضرت سجاد علیه‌السلام نسبت به این واقعه‌ی حساس تاریخ شیعه، مسؤولیت خاصی احساس می‌کرد و خود را موظف می‌دانست که با یادآوری‌های فراوان و پی در پی، این حادثه‌ی تحریک‌زا و انقلاب‌خیز را در تاریخ ثبت کند تا همواره منشأ الهام آزاد مردی و رشادت و روشنگر راه آزادی خواهان و حق‌طلبان باشد. این در حالی بود که دستگاه حاکم به [صفحه ۵۴] شدت علاقه‌مند بود که واقعه‌ی عاشورا را به عنوان قیامی علیه خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلمداد شود که سرکوبی آن، حق و وظیفه‌ی خلیفه و دستگاه خلافت بوده است و چون در این جهت ناکام ماند، بنا بر محو و به فراموشی سپردن آن واقعه گذاشت. امام سجاد علیه‌السلام نیز که اهمیت این حادثه را در رسوا سازی حکام جور می‌دانست، تا آخر عمر شریفش برای زنده نگه داشتن یاد این جهاد مقدس، با در پیش گرفتن روش‌های مختلف - چنان که خواهیم نوشت - کوشید. آن بزرگوار بارها داستان قومی از بنی اسرائیل را که حرمت حکم روز شنبه را شکستند و به صید ماهی پرداختند و به کیفر این گناه مسخ شدند، حکایت می‌کرد و در آخر می‌فرمود: «خداوند آن قوم را به خاطر صید ماهی مسخ کرد، پس چگونه می‌بینی نزد خدا حال قومی را که اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند و حریمش را شکستند [۸۰].»

نشر مبانی اعتقادی و فرهنگی شیعه

دومین محور فعالیت امام علیه‌السلام، نشر مبانی اعتقادی و فرهنگ اصیل اسلام بود. فرهنگ شیعه همان فرهنگ اسلام ناب محمدی

بود که از طرف دستگاه حاکم مورد تحریف قرار گرفت؛ و امام خود را موظف به تبیین و بازآموزی آن می‌دید. از این رو، بیش‌تر دعاها، مواعظ و بیانات امام علیه السلام، در راستای همین هدف مهم بود.

مراقبت بر جریان‌ها و امور داخلی جامعه اسلامی

نظارت بر رویدادها و جریان‌های درون جامعه به ویژه عملکرد عالمان و روشنفکران، از دیگر اقدامات ارزنده‌ی امام علیه السلام بود. بیانات امام علیه السلام درباره‌ی مکاتب فکری و هشدار امام علیه السلام به زهری، عالم دربار اموی، در همین راستا است. این کار بزرگ حضرت در شرایطی بود که بنی امیه نمی‌خواستند مردم مظاهر کفر، شرک و نفاق را بشناسند؛ و به همین لحاظ، جریان‌های فکری جامعه را زیر نظر داشتند تا خطر ساز نباشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «بنی امیه راه فراگرفتن ایمان را برای مردم باز گذاشتند اما راه فراگرفتن شرک را بستند تا وقتی مردم را به شرک کشاندند، متوجه نشوند» [۸۱]. [صفحه ۵۵] آنان اجازه‌ی بیان مفاهیم صوری و ظاهری عبادات را می‌دادند و مردم را به این ظواهر مشغول می‌نمودند. ولی از بحث درباره‌ی مفاهیمی همچون توحید، شرک، تولی، تبری و مانند آن باز می‌داشتند و امام علیه السلام با اشراف و نظارت کامل، با بیان معارف و احکام دین در قالب دعا، توطئه‌های آنان را خنثی می‌نمود.

نیرو سازی

در آغاز امامت حضرت سجاد علیه السلام با توجه به خفقان حاکم و تبلیغات زهر آگین دستگاه اموی و سیاست کوچک شمردن و گمنام کردن اهل بیت علیهم السلام، افراد جامعه یا اصلاً امام علیه السلام را نمی‌شناختند و یا در مورد امامت ایشان مردد بودند و جرأت تماس گرفتن و ارتباط برقرار کردن با ایشان را نداشتند. امام علیه السلام بعد از بازگشت از اسارت، شروع به جذب نیرو کردند و یکی از محورهای مهم فعالیت امام علیه السلام در این زمینه، خرید بندگان، آموزش، تربیت و آزاد ساختن آنان بود. امام علیه السلام توانست در مدت امامت خویش، افراد زبده‌ای تربیت کند؛ کسانی همچون ابو حمزه‌ی ثمالی، سعید بن جبیر، ابو خالد کابلی و...

افشای چهره‌ی امویان

واقعه‌ی کربلا پرده از چهره‌ی واقعی امویان برداشت و اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام زین العابدین علیه السلام به عنوان پیام رسانان عاشورا، تلاش زیادی را به منظور شناساندن چهره‌ی زشت امویان به جامعه اسلامی از خود نشان دادند. خطبه‌های آن بزرگوار در کوفه، شام و مدینه بیش‌ترین اثر را در این زمینه بر جای گذاشت و بعد از آن زمان نیز امام سعی در افشای این چهره زشت داشتند. چنان که عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن حسین و عروه بن زبیر هر شب در انتهای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو می‌نشستند. شبی سخن از ظلم و جور بنی امیه پیش کشیدند و از هم‌نشینی با آنان در حالی که قدرت بر تغییر روش ظالمانه‌ی آنان را ندارند، سخن گفتند و از قهر و غضب خدا در این مورد اظهار هراس نمودند. [۸۲]. [صفحه ۵۶] امام سجاد علیه السلام در بیانی دیگر می‌فرماید: در برهه‌ای از زمان، حماقت بر عقل، منکر بر معروف، شر بر خیر، خانواده‌های خبیث بر خانواده‌های شریف و زمین شوره‌زار بر زمین شیرین و پاک حکمرانی دارد ما از این دولت‌ها و از زندگی در عذاب آن‌ها به خدا پناه می‌بریم. [۸۳]. امام زین العابدین علیه السلام در محورهای یاد شده کارهای بزرگی انجام داد؛ اسلام ناب و فرهنگ شیعه را از خطر زوال و نابودی رهانید و تشکیلات شیعه را از نو پایه‌ریزی کرد. در فصل‌های آینده - به خواست خدا - به طور مفصل به فعالیت‌های امام علیه السلام خواهیم پرداخت.

خلفای معاصر امام سجاد

در مدت ۳۴ سال امامت و هدایت امام زین العابدین علیه السلام، شش خلیفه بر قلمرو اسلامی حکم راندند که اسامی آن‌ها عبارت است از: ۱. یزید بن معاویه (۶۴-۶۱ ه ق) ۲. عبدالله بن زبیر [۸۴] (۷۳-۶۱ ه ق) ۳. معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴ ه ق) ۴. مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵ ه ق) ۵. عبدالملک مروان (۸۶-۶۵ ه ق) ۶. ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶ ه ق) [صفحه ۵۷]

اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام سجاد علیه السلام

اشاره

از زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت اسلامی را در مدینه بنیاد نهاد تا زمان خلافت امام علی علیه السلام، رسم بر این بود که حاکمان مسلمانان در مسایل سیاسی و اجتماعی با مردم مشورت می کردند و نظرشان را جویا می شدند. در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله آن جا که سخن از حکم شرعی نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواردی که ضرورت می دید با یاران خود به مشورت می پرداخت. در سال‌های آخر خلافت عثمان، به ویژه زمانی که بر عملکرد وی خرده می گرفتند، عثمان چند بار از مردم خواست تا اگر بر او اعتراض دارند، بگویند و حتی خود در جمع مردم حاضر شد و به معترضان وعده اصلاح در کارها داد؛ اما اطرافیان وی به او مجال اصلاح ندادند. [۸۵]. اما از عصر حاکمیت معاویه به بعد، به تدریج راه خرده گیری بر خلفا و عاملان آن‌ها بسته شد و هر که به گفتار یا کردار خلفا یا کارگزاران آنها اعتراض می کرد، گرفتار بازجویی، تهدید و آزار می گشت یا کشته می شد. چنان که حجر بن عدی و یارانش که ناسزا گفتن به علی علیه السلام را روا نمی شمردند، به دست معاویه به شهادت رسیدند. همچنین روزی که معاویه درباره‌ی ولایت عهدی یزید از مردم نظر خواست، احنف بن قیس خاموش نشست معاویه گفت: «تو چرا سخن نمی گویی؟» گفت: «اگر حق بگویم از تو می ترسم و اگر باطل بگویم از خدا می ترسم [۸۶]. به هر اندازه که از شمار مهاجران و انصار و مسلمانان معتقد کاسته می شد، نشانه‌های ضعف در اجرای احکام الهی (امر به معروف و نهی از منکر) آشکارتر می گردید. نسلی که در دوره‌ی حکومت امویان روی کار آمد نه از اسلام دوره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله [صفحه ۵۸] آگاهی داشت و نه سخت گیری و مراقبت زمامداران پس از او را دیده بود. چنین نسلی در روزگار آشوب پرورش یافت و در دوره‌ی خشونت سر رشته امور را به دست گرفت و بسیار طبیعی است که از اسلام حقیقی و عدالتی که رکن آن دین است چیزی نداند. اما این دگرگونی‌ها و انحرافات بر کسانی که بازماندگان دوره‌ی حاکمیت عدالت و مساوات بودند گران می افتاد و افسوس می خوردند و نمی توانستند کاری از پیش ببرند. [۸۷].

زامداری یزید

با مرگ معاویه و آغاز زمامداری یزید، فصل تازه‌ای در تاریخ سیاسی اسلام گشوده شد. یزید جوانی بود که نه تنها از تربیت دینی بهره‌ای نداشت؛ بلکه بنا بر اعتقاد بعضی از محققان، وی بر اساس تعلیمات مسیحیت پرورش یافته بود و یا حداقل به مسیحیت تمایل داشت. [۸۸]. مادر یزید «میسون» دختر بجدل کلبی بود. [۸۹] قبیله‌ی بنی کلب بادیه نشین بودند. نسب یزید از دیدگاه برخی از مورخان و نسب شناسان مورد طعن و رد قرار گرفته است. زیرا زمانی که میسون را پیش معاویه بردند، وی به یزید از غلام پدرش آبتن بوده است [۹۰]، و چون این زن روزی در کاخ معاویه شعری زمزمه کرده و ضمن آن از زندگی در آن کاخ، اظهار دلتنگی نمود، معاویه او و فرزندش یزید را به محل قبیله‌اش در بادیه برگرداند. بنابراین، یزید در قبیله و درون خیمه و به دور از آداب و

رسوم شهری بزرگ شد. تنها بهره‌هایی که از تربیت گرفت، گشاده زبانی، شعر نیک گفتن و شکار بود. [۹۱] پس از آن که حاکم شد مشاورانی که گرد او را گرفتند، در کار دین و ایمان و شناخت مردم از او بهتر نبودند. یزید حتی ظاهر اسلام را نیز رعایت نمی‌کرد و از شراب خواری، سگ بازی و... [صفحه ۵۹] در انتظار مردم ابایی نداشت [۹۲] گروهی از مسلمانان پارسا که دوران خلافت امام علی علیه‌السلام را دیده بودند و بدعت‌های دوره‌ی معاویه را پیش چشم داشتند؛ و می‌دیدند یزید دنباله‌رو معاویه و در خوار شمردن دین اسلام حتی گستاختر از اوست، حکومت وی را بر نمی‌تابیدند. یزید از کار اداری حوزه‌ی پنهانور اسلامی چیزی نمی‌دانست؛ لذا با شتاب و سختگیری در بیعت گرفتن از امام حسین علیه‌السلام، فاجعه‌ی دلخراش محرم ۶۱ هجری را به وجود آورد و زشت‌تر از این عمل، اسیر کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بردن آنان به کوفه و روانه ساختن به شام بود که ناپختگی، بلکه نابخردی او را نشان می‌داد. در چنین شرایطی امام سجاد علیه‌السلام امامت و رهبری شیعیان را عهده‌دار شد؛ عصری که مصادف با یکی از تاریک‌ترین ادوار حکومت در تاریخ اسلام بود. هر چند پیش از این دوره، ارزش‌های دینی دست خوش انحراف و تحریف گشته و حاکمیت استبداد و خودکامگی بروز و نمود پیدا کرده بود؛ اما عصر امام سجاد علیه‌السلام با دوره‌های پیش، این تفاوت را داشت که حاکمان جامعه به صورت علنی و بدون هیچ گونه پرده پوشی به مقدسات اسلام دهن کجی می‌کردند، آشکارا اصول اسلامی را زیر پا می‌گذاشتند و هیچ کس جرئت کوچک‌ترین اعتراض را نداشت. در این زمان مردم شهر مدینه، مرکز حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می‌بایست به عنوان برده‌ی یزید با او بیعت می‌کردند. [۹۳] انحرافات دینی در قالب اطاعت از خلیفه و حفظ جماعت در هر شرایطی و حرمت نقض بیعت [۹۴] بروز و نمود پیدا کرده بود. این مسأله به شدت مورد اعتقاد شامیان بود؛ به طوری که در واقعه‌ی حره، امویان با استفاده از این حربه، افراد زیادی را برای مقابله با اهل مدینه گسیل داشتند. [۹۵]. سردار شامیان، مسلم بن عقبه، سخت به این اصل معتقد بود. از این رو حاضر شد به مدینه الرسول حمله کند و حرمت آن را از بین ببرد؛ تازه بعد از این همه جنایت و قتل عام می‌گفت: [صفحه ۶۰] خدایا! تو می‌دانی که من در مورد هیچ خلیفه‌ای نه پنهان و نه آشکار نافرمانی نکرده‌ام و بهترین عمل خویش را بعد از شهادت به لا اله الا الله و بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله، کشتن اهل حره می‌دانم. [۹۶]. حصین بن نمیر، جانشین مسلم، از وی نقل می‌کند که در وقت مرگ می‌گفت: «خدایا! تو می‌دانی که من با هیچ خلیفه‌ای در نیفتاده و هیچ گاه از جماعت جدا نشدم، پس مرا پیامرز [۹۷].

پادشاهی عبدالملک

با انتقال خلافت از سفیانیان به شاخه‌ی دیگر امویان، یعنی مروانیان، موج تازه‌ای از اختناق و ترس و وحشت بر جامعه‌ی آن روز سایه افکند. بعد از خلافت چند ماهه‌ی مروان، نوبت به خلافت و پادشاهی پسرش، عبدالملک، رسید. دوران امامت حضرت سجاد علیه‌السلام بیش‌تر مصادف با دوره‌ی خلافت عبدالملک بن مروان بوده است. عبدالملک از سال ۶۵ تا ۸۶ هجری، به مدت ۲۱ سال، بر مردم حکم راند. مورخان، عبدالملک را فردی زیرک، با احتیاط، دوراندیش، ادیب، باهوش و دانشمند دانسته‌اند. [۹۸]. مولف «الفخری» می‌نویسد: «عبدالملک مردی با خرد، دانا و دانشمند، فاضل، ادیب، باهوش، جبار، بسیار با هیبت، فوق العاده سیاستمدار و دارای حسن تدبیر بود [۹۹]. وی پیش از رسیدن به قدرت، یکی از فقهای مدینه به شمار می‌رفت و به زهد و عبادت و دینداری شهرت داشت و اوقات خود را در مسجد به عبادت سپری می‌کرد؛ به طوری که به او «حمامة المسجد» (کبوتر مسجد) می‌گفتند. [۱۰۰]. پس از مرگ پدرش هنگامی که به او مژده‌ی خلافت دادند، قرآنی را که پیش رو داشت برهم نهاد و گفت: «این آخرین ملاقات ماست.» سیوطی و ابن اثیر می‌نویسند: «در طی تاریخ اسلام، عبدالملک نخستین کسی بود که [صفحه ۶۱] خیانت ورزید (عمرو بن سعید بن العاص را پس از امان دادن، کشت). او، برای اولین بار، مردم را از سخن گفتن در حضور خلیفه منع کرد و از امر به معروف جلوگیری کرد. [۱۰۱]. وی در سال ۷۵ هجری در جریان سفر حج وارد مدینه شد و در خطبه‌ای به مردم چنین گفت:

من نه همچون خلیفه خوار شده (عثمان)، نه همچون خلیفه‌ی آسان گیر (معاویه) و نه مانند خلیفه‌ی سست خرد (یزید) هستم: من این مردم را جز با شمشیر درمان نمی‌کنم. شما از ما کارهای مهاجران را می‌خواهید، اما، مانند آنان رفتار نمی‌کنید (ما را به پرهیزکاری می‌خوانید و خود به آن عمل نمی‌کنید)... به خدا سوگند از این پس هر کس مرا به تقوا امر کند، گردن او را خواهم زد [۱۰۲]. او جمله‌ی اخیر را به این دلیل گفت که خطیبان و ائمه‌ی جمعه، هنگام خواندن خطبه‌ی جمعه، گفتار خود را با «اتق الله» (از خدا پرهیز) آغاز می‌کردند. [۱۰۳] بدیهی است وقتی کسی خود را خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلمداد کرد، در شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و کنار قبر شریف او چنین سخنانی بر زبان راند و این گونه بر سنت وی گستاخی نمود، مأموران او در شهرهای دور افتاده چه خواهند گفت و بر سر مردم چه خواهند آورد. عبدالملک به خاطر ظلم و ستم زیاد، نور ایمان در دلش به کلی خاموش گردید، چنان که روزی خود به این امر اعتراف کرد و به سعید بن مسیب چنین گفت: «چنان شده‌ام که اگر کار نیکی انجام دهم خوشحال نمی‌شوم و اگر کار بدی از من سرزند، ناراحت نمی‌گردم». سعید گفت: «مرگ دل در تو کامل شده است [۱۰۴]. او که زمانی از لشکر کشتی یزید به مکه به خاطر سرکوبی عبدالله بن زبیر به خدا پناه می‌برد و ابراز نفرت می‌کرد، پس از رسیدن به حکومت، نه تنها این عملیات را ادامه داد، بلکه شخص سفاکی چون حجاج را مأمور این کار کرد. حجاج مسجد الحرام و کعبه را، که پسر زبیر در آن جا پناه گرفته بود، با منجیق سنگباران کرد [۱۰۵]. [صفحه ۶۲]

عاملان ستمکار

کارگزاران عبدالملک در مناطق مختلف کشور اسلامی، به پیروی از او، حکومت وحشت و اختناق به وجود آورده بودند و با زور و قلدری با مردم برخورد می‌کردند. مسعودی می‌نویسد: عبدالملک فردی خونریز بود، عمال او مانند حجاج، حاکم عراق، مهلب، حاکم خراسان و هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه، هم چون خود وی سفاک و بی‌رحم بودند [۱۰۶] هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه، چندان بر مردم سخت گرفت و آن قدر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که وقتی ولید بن عبدالملک بعد از مرگ پدرش حاکم شد، ناچار شد او را از حکومت برکنار کند. بدتر از همه حجاج بن یوسف ثقفی است که در خونریزی و قساوت قلب بی‌همتا بود وی که از جانب عبدالملک مأمور دفع فتنه‌ی عبدالله بن زبیر در مکه بود، بعد از محاصره‌ی شهر، خانه‌ی خدا را با پرتاب سنگ به وسیله‌ی منجیق، ویران ساخت؛ به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، منبر و مسجد او اهانت‌ها کرد و گردن گروهی از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را همچون جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، سهل بن سعد ساعدی و جمعی دیگر را به قصد خوار کردن آنان، مهر نهاد [۱۰۷] ابن اثیر می‌نویسد: دست آنان را هم چون اهل ذمه داغ نهاد. [۱۰۸] روزی وی که از مدینه بیرون می‌رفت، گفت: خدا را سپاس می‌گویم که از این شهر ناخوش، مرا بیرون برد. این شهر از همه جا پلیدتر و مردم آن از همه‌ی مردم نسبت به امیرالمؤمنین دغلكارتر و گستاخ‌ترند. اگر سفارش امیرالمؤمنین نبود، این شهر را با خاک یکسان می‌کردم. در این شهر جز پاره چوبی، که منبر پیامبر خوانند و استخوان پوسیده‌ای، که قبر پیامبر می‌دانند، چیزی نیست [۱۰۹] [۱۱۰]. [صفحه ۶۳]

جنايات حجاج در عراق

پس از آن که حجاج مکه و مدینه را مطیع ساخت، عبدالملک دانست که می‌تواند عراقیان را به دست وی سر جایشان بنشانند؛ لذا در سال ۷۵، حکومت عراق (کوفه و بصره) به وی سپرده شد و چون به کوفه رسید، گفت: مرا خوب می‌شناسید! من از چیزی نمی‌ترسم، وقتی دست به کار شدم خواهید دانست چه کاره‌ام. مردم کوفه! چشم‌هایی را دوخته و گردن‌هایی را کشیده می‌بینم. سرهایی را می‌بینم که چون میوه رسیده، بر شاخه سنگینی می‌کند و هنگام چیدن آن‌هاست. خون‌هایی را می‌بینم که از بالای عمامه‌ها تا بن ریش‌ها را رنگین ساخته. مردم تفرقه افکن و خو گرفته با نفاق! مردم فاسد اخلاق! من بیدی نیستم که از باد بلرزم.

من کسی نیستم که مرا بازی دست خود کنید... آن گاه سخنان تهدیدآمیز خود را ادامه داد و چنان مردم را ترساند که سنگ ریزه از دست مردمی که می‌خواستند او را سنگسار کنند، بر زمین ریخت. [۱۱۱]. این سخنان حجاج و مشابه آن‌ها بود که برای مدت بیست سال، آشوب و فتنه را در عراق فرو نشاند. در حکومت حجاج (چون عصر پسر زیاد) با اندک تهمتی مردمان را دستگیر کرده، می‌کشتند و یا به زندان می‌افکندند. بلکه زمانی به زندان افکندن، بدون هیچ گناهی و یا به دلیل بدگمانی و یا نافرمانی بود [۱۱۲] هر چه بیش‌تر از زمان حاکمیت حجاج می‌گذشت، طغیان وی علیه ارزش‌های دینی افزایش می‌یافت؛ تا آن‌جا که در یکی از خطبه‌های خود خطاب به زائران قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مرگ بر این مردم! چرا گرد پشته‌ای از خاک و چوب پاره‌ای چند می‌گردند؟! چرا نمی‌روند قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف کنند؟ مگر نمی‌دانند خلیفه هر شخص بهتر از رسول اوست. [۱۱۳]. مسعودی در مورد جنایات و اعمال ننگین حجاج چنین گزارش می‌دهد: حجاج بیست سال فرمان‌روایی کرد و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر [صفحه ۶۴] درخیمان وی یا زیر شکنجه جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بودند! تازه این عده غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجاج، به دست نیروهای او کشته شدند. هنگام مرگ حجاج، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان‌های وی به سر می‌بردند که شانزده هزار تن از آنان عریان و بی‌لباس بودند! حجاج زنان و مردان را یک‌جا زندانی می‌کرد و زندان‌های وی بدون سقف بود، از این رو زندانیان از گرمای تابستان و سرما و باران زمستان در امان نبودند. [۱۱۴]. حجاج در عهد حکومت ولید نیز بر حکومت خود باقی ماند و به جنایت‌های خود ادامه داد. در عصر ولید بن عبدالملک، منطقه‌ی شام نیز زیر نظر خود وی بود. در عراق حجاج، در حجاز عثمان بن حیان و در مصر قره بن شریک حکمرانی می‌کردند و هر یک از این‌ها در بیدادگری مشهور بودند. عمر بن عبدالعزیز با اشاره به حکومت این چند نفر در این مناطق، می‌گفت: «زمین از ظلم و ستم پر شده است، خدایا مردم را از این گرفتاری نجات ده!» [۱۱۵]. گویا این گونه بیدادگری‌های عمال اموی و مظلومیت و بی‌پناهی مسلمانان بود که موجب شد امام سجاد علیه السلام، مردم عصر خویش را به شش گروه تقسیم کنند؛ ایشان زمامداران را به شیر و مؤمنان را به گوسفندان تشبیه می‌نمایند که در بین شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک، قرار گرفته‌اند و گوشت و پوست و استخوانشان دریده می‌شود. [۱۱۶].

انحطاط فکری و اخلاقی جامعه

از نیمه‌ی دوم خلافت عثمان به بعد، یعنی از سال سی‌ام هجری، خانواده‌هایی از اشراف و ثروتمندان قریش که درآمد فراوانی از خزانه‌ی دولت به چنگ آورده بودند و نیز از بخشش‌های خلفا بهره‌مند بودند، شروع به مال‌اندوزی کردند. زیاد شدن دارایی آنان، تشکیل زندگی‌های پر تجمل همراه با وسایل آسایش زیاد را باعث گردید؛ به طوری که در این باره با یکدیگر به رقابت پرداختند؛ کنیزکان و غلامان بسیاری خریدند؛ به [صفحه ۶۵] به خصوص کنیزکانی که به موسیقی و آوازه خوانی آگاه باشند. به تدریج مردم دیگر نیز در این کار به آنان اقتدا کردند. انحطاط اخلاقی در عصر حاکمیت یزید به حدی گسترش یافت که دو شهر مکه و مدینه نیز از این آلودگی‌ها محفوظ نماند. امام حسین علیه السلام در وصف اجتماع آن روز چنین فرمود: الناس عیب الدنیا و الدین لعق علی السننهم یحوظونه ما درت به معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون [۱۱۷] مردم بنده‌ی دنیایند، دین را تا آن‌جا می‌خواهند که زندگانی خود را بدان سر و سامان دهند؛ و چون آزمایش به میان آید، دین‌داران اندک خواهند بود. قتل عام زن و مرد در واقعه‌ی حره و تجاوز به حرم مسلمانان، که در نوع خود بی‌سابقه بود، روحیه‌ی مردم شهر را دگرگون ساخت. اشراف و ثروتمندان بی‌اعتنا به احکام دینی و اخلاقی اسلام، برای رهایی از رنج درون و بی‌خبر ماندن از آن‌چه در پیرامونشان می‌گذرد، به میگساری و شنیدن آواز خنیاگران روی آوردند. شوقی ضیف می‌نویسد: «پنداری دو شهر مکه و مدینه را برای خنیاگران پرداخته بودند، تا آنجا که بعضی از فقها و زاهدان نیز به سر وقت آنان می‌رفتند [۱۱۸]. هنگامی که حال متصدیان امر به معروف و نهی از منکر چنین

باشد، می‌توان درک کرد که حال دیگران چگونه بوده است. مسعودی می‌نویسد: «فساد و آلودگی یزید به اطرافیان و عمال وی نیز سرایت کرد، در زمان او ساز و آواز در مکه و مدینه آشکار گردید و مجالس بزم بر پا شد و مردم آشکارا به شرابخواری پرداختند [۱۱۹]. قاضی ابویوسف به بعضی از اهالی مدینه می‌گفت: «ای مردم مدینه! وضع شما با این آواز خوانی‌ها شگفت‌انگیز است؛ زیرا هیچ شخص محترم و غیر محترم از آن ابایی ندارد [۱۲۰]. ابوالفرج اصفهانی در این باره می‌نویسد: [صفحه ۶۶] «در محیط مدینه نه عالمان آوازه خوانی را زشت می‌شمردند و نه عابدان با آن مخالف بودند به طوری که فریاد آوازه خوانان از آن شهر به گوش می‌رسید [۱۲۱]. «روزی دحمان آوازه خوان نزد عبدالعزیز مخزومی قاضی مدینه، درباره‌ی اختلافی که یک نفر اهل مدینه با یک عراقی داشت، به نفع شخص مدنی شهادت داد. قاضی او را عادل تشخیص داده و شهادتش را پذیرفت. عراقی به قاضی گفت: این دحمان است. عبدالعزیز گفت: می‌شناسمش، اگر نمی‌شناختم از هویتش سؤال می‌کردم. عراقی گفت: او اهل غنا و آوازه خوانی است و به کنیزان غنا یاد می‌دهد! قاضی گفت خدا ما و شما را بیامرزد! کدام یک از ما اهل غنا نیست؟! برو حق این مرد را بده [۱۲۲]. «در مدینه مجالس رقص و آواز مختلط تشکیل می‌شد؛ بدون آن که در میان زنان و مردان پرده‌ای باشد. عایشه، دختر طلحه بزم‌های مختلط از زن و مرد ترتیب می‌داد و در آن عزة المیلاء (یکی از آوازه خوان‌های مدینه) آواز می‌خواند [۱۲۳]. ابوالفرج اصفهانی در شرح حال «جمیله» (یکی از خنیاگران آن عصر) خبری را نقل می‌کند که نمایانگر گوشه‌ای از فساد شهر مدینه است: هنگامی که جمیله از محله‌ی سنح (که نزدیک مدینه است) به قصد حج بیرون شد؛ از بزرگان خنیاگر مرد: هیت، طریس، دلال، برد الفؤاد، نومه الضحی، فند، رحمه، هبه الله، معبد، مالک، ابن عائشه، نافع بن طنپوره، بدیح الملیح، نافع الخیر، و از زنان، فرهه، عزة المیلاء، حبابه، سلامه، خلیده، عقیله، شماسیه، فرعه، بلبله، لذه العیش، سعیده و زرقاء، او را مشایعت می‌کردند. [۱۲۴]. البته این افراد، که ابوالفرج از آن‌ها نام برده است، از بزرگان خنیاگران عصر خویشند؛ حال اگر هر یک از اینان چند شاگرد و آموزنده تحت تعلیم داشته باشند و اگر این مطلب را هم در نظر بگیریم که گروهی از موسیقی دانان مشهور، در شهر مانده و به بدرقه‌ی جمیله نرفته‌اند، رقمی به دست خواهیم آورد که باور کردن آن دشوار می‌نماید. حال وقتی وضع اجتماعی و اخلاقی قبله‌گاه مسلمانان و مرکز محل تأسیس حکومت [صفحه ۶۷] اسلامی چنین باشد، می‌توان حدس زد که شام و بصره و دیگر سرزمین‌های اسلامی در چه حالی به سر می‌برده‌اند. [۱۲۵]. از دیگر مظاهر فساد، دسته‌ای از شاعران فرومایه و درباری بودند که به تعریف و تمجید از خلفا و روش آنان می‌پرداختند. شاعرانی چون: اخطل، کعب بن جعیل، عبدالله بن همام سلولی، ابوالعباس اعمی، مسکین دارمی، عدی بن رفاع، یزید بن مفرغ و لیثی. [۱۲۶]. البته در مقابل این دسته از ستایشگران دنیا طلب و دین فروش، شاعرانی بودند که برای رضای خدا، به ستایش اهل بیت علیهم السلام و نکوهش امویان می‌پرداختند. کمیت بن زیاد اسدی از جمله‌ی این شاعران است که سلسله‌ی قصیده‌های او به نام «هاشمیات» معروف است.

وضعیت شیعیان در این عصر

پس از واقعه‌ی جان‌گداز کربلا، تشیع از نظر کمی و کیفی و همچنین در بعد سیاسی و اعتقادی، در وضع بسیار بدی قرار گرفته بود. انعکاس این واقعه موجی از رعب و وحشت را بر محافل شیعی حکم فرما کرد؛ چرا که مسلم شد یزید و عمالش، برای استحکام پایه‌های حکومت خود تا حد کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و اسیر کردن زنان و فرزندان او آماده‌اند، و در این راه از هیچ جنایتی فروگذار نیستند. اختناق، ترس و وحشتی که در کوفه و مدینه به وجود آمده بود، با وقوع فاجعه‌ی حره و سرکوب شدید و بی‌رحمانه‌ی نهضت مردم مدینه به دست عاملان یزید در سال ۶۳ هجری، شدت یافت و اختناق شدیدی در محافل شیعی حاکم شد. در نتیجه انسجام و تشکل جامعه‌ی شیعه به ضعف و سستی گرایید و سرانجام فروپاشید. امام سجاد علیه السلام با اشاره به این وضع ناگوار می‌فرماید: «در تمام مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند. [۱۲۷]. مسعودی تصریح

می‌کند که: «علی بن الحسین امامت را به صورت مخفی و با تقیه‌ی شدید و در زمانی دشوار عهده‌دار گردید [۱۲۸]. [صفحه ۶۸] امام صادق علیه‌السلام در بیان این وضع اندوهبار می‌فرماید: مردم پس از شهادت حسین بن علی علیه‌السلام برگشتند (از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله گرفتند) جز سه نفر، «ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم، سپس افرادی به آن پیوستند و تعدادشان زیاد گردید. یحیی بن ام الطویل به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می‌رفت و خطاب به مردم می‌گفت: ما مخالف و منکر شما هستیم و میان ما و شما دشمنی و خشم و کینه، آشکار و همیشگی است. [۱۲۹]. فضل بن شاذان می‌گوید: «در آغاز امامت علی بن الحسین جز پنج نفر پیرو او نبودند: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی [۱۳۰]. در چنین وضعی، امکان قیام برای امام سجاد علیه‌السلام منتفی بود؛ زیرا با رعب و اختناق شدیدی که در جامعه حکم فرما شده بود و با کنترل و تسلط شدیدی که حکومت جبار اموی برقرار ساخته بود، هر گونه جنبش و حرکت مسلحانه پیشاپیش محکوم به شکست بود و کوچک‌ترین حرکت، از دید جاسوسان حکومت اموی پنهان نمی‌ماند. چنان که روزی جاسوسان عبدالملک در مدینه به وی گزارش دادند که، علی بن الحسین کنیزی داشته او را آزاد کرده و سپس وی را به ازدواج خود در آورده است. عبدالملک طی نامه‌ای که به امام نوشت آن کار را برای آن حضرت نقص شمرد و اعتراض کرد که چرا حضرت با یکی از افراد هم‌شان خود از قریش ازدواج نکرده است؟! امام در پاسخ وی نوشت: «بزرگ‌تر و بالاتر از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبود، او کنیز و زن مطلقه‌ی برده‌ی خود را به همسری گرفت. خداوند هر پستی را با اسلام بالا برد و هر نقصی را با آن کامل ساخت و هر لثیمی را در پرتو آن کریم ساخت. پس هیچ فرد مسلمانی پست نیست، و پستی‌ای جز پستی جاهلیت نمی‌باشد.» [۱۳۱]. عبدالملک با این کار می‌خواست به امام هشدار دهد که همه‌ی کارهای وی حتی امور شخصی و خصوصی ایشان را زیر نظر دارد. [صفحه ۶۹] مهال بن عمرو می‌گوید: روزی به حضرت علی بن الحسین رسیدم و گفتم: «حال شما چگونه است؟» فرمود: فکر نمی‌کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما، نداند که حال ما چگونه است! وضع ما در میان قوم خود، مثل وضع بنی‌اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند. امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم با دشنام و ناسزاگویی به بزرگ و سید ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویند. اگر قریش به سبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عرب فخر می‌کند و اگر عرب به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله، بر عجم فخر می‌فروشند و آنان نیز چنین فضیلتی را بر عرب‌ها و قریش پذیرفته‌اند، پس ما اهل بیت می‌باید بر قریش برتری داشته و چنین افتخاری از آن ما باشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما اهل بیت است. اما آنان بر ما ستم روا داشته و کوچک‌ترین حقی برای ما نشناختند. اگر نمی‌دانی، بدان که روزگار بر ما چنین می‌گذرد. راوی حدیث گوید: امام علیه‌السلام به گونه‌ای سخن می‌گفت که گویی می‌خواست کسانی که در آن اطراف بودند سخنان او را بشنوند. [۱۳۲]. امام علیه‌السلام در این سخنان با تشبیه وضع اهل بیت علیهم‌السلام در میان امویان به وضع بنی‌اسرائیل در میان آل فرعون، بهترین تصویر از وضع ناهنجار خویش و اهل بیت علیهم‌السلام و پیروانشان را ارائه می‌کنند. نکته‌ی جالب و قابل توجه این است که حضرت در آن شرایط سخت و دشوار با استناد به روش استدلال علی علیه‌السلام برابر قریش - مبنی بر این که قریش با تمسک به قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله بر رقیبان خود چیره گشته و خلافت را از آن خود کردند، پس امام علی علیه‌السلام می‌بایست لایق‌ترین مردم برای زمامداری مسلمانان باشد - می‌کوشید حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام را برای تصاحب مقام خلافت ثابت کرده و در آن شرایط از این حق الهی چشم پوشی نکند. در عهد اموی وضع مالی اهل بیت علیهم‌السلام نیز، تحت فشار حاکمان به صورتی در آمده [صفحه ۷۰] بود که حاکم عراق درباره‌ی ایشان نوشت: «ان اهل هذا البيت من بنی هاشم (بنی علی) قد كانوا هلكوا جوعا حتى كانت همه احدهم قوت یومه.» [۱۳۳] اهل این طایفه از بنی هاشم از شدت گرسنگی رو به هلاکت بودند به طوری که تمام همت هر یک، تهیه‌ی مخارج یک روز خود بود. در عصر حاکمیت عبدالملک، به خصوص در زمان استانداری حجاج بر کوفه و بصره، سخت‌ترین

دوران شیعه در طول خلافت بنی‌امیه و بنی مروان، رقم خورد. امام باقر علیه‌السلام در روایتی در خصوص این دوره می‌فرماید: در این دوره، حجاج شیعیان را با بدترین وضع می‌کشت و با کم‌ترین سوءظن و تهمت دستگیر می‌کرد؛ و اگر به او می‌گفتند که فلان کس زندیق یا کافر است در نظر او بهتر از آن بود که بگویند: فلاینی شیعه‌ی علی علیه‌السلام است.» [۱۳۴]. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «در این دوران مردم از راه اظهار بغض و کینه نسبت به علی علیه‌السلام و ابراز دوستی نسبت به دشمنان آن حضرت، به حجاج تقرب می‌جستند و در فضیلت و سوابق و مناقب دشمنان اهل بیت روایات زیادی را جعل می‌کردند؛ چنان که در کاستن شأن علی علیه‌السلام و عیب و طعن و دشمنی با آن حضرت سخنان بسیاری را برای مردم بازگو می‌کردند.» [۱۳۵] در همین عصر، چند تن از یاران امام علیه‌السلام از جمله سعید بن جبیر، کمیل بن زیاد و قنبر، در راه محبت علی علیه‌السلام و اهل بیت مطهر او، شهادت را پذیرا شدند. [۱۳۶]. در مجموع باید گفت وجود این شرایط سبب گردید تا به تدریج محبان و شیعیان امام علی علیه‌السلام در پوششی از تقیه زندگی کنند و از تظاهر به دوستی با اهل بیت خودداری نمایند. [۱۳۷]. امام سجاد علیه‌السلام با ظهور در سیمای یک فقیه و محدث، به بیان فتوا یا نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدام می‌نمود و بدین وسیله محل رجوع مردم از شیعه و اهل سنت قرار گرفت. منتها شیعیان در عرصه‌ی تبلیغ و فعالیت‌های سیاسی، از سوی بنی مروان به شدت تحت کنترل بودند و هر گونه نهضتی از سوی آنان با شکست همراه می‌گشت. [صفحه ۷۱]

نقش اعتقادی و علمی امام سجاد علیه‌السلام

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام پس از واقعه‌ی جان‌گداز کربلا، یکی از دو راه دشوار و سرنوشت ساز را باید انتخاب می‌کرد: یا با ایجاد هیجان و احساسات - که شخصی چون او به راحتی قادر بود در میان جمع پیروان و معتقدان خود به وجود آورد - به یک حرکت تند و انقلابی دست زند و چون پدر بزرگوارش حماسه‌ای شورانگیز بیافریند؛ اما چون شرایط لازم برای مقاومت و حرکت عمیق شیعی نیست، مانند شعله‌ای فرونشیند و میدان را برای تاخت و تاز امویان در پهنه‌ی اندیشه و سیاست خالی کند. و یا می‌بایست این احساسات سطحی را به وسیله‌ی تدبیری پخته و سنجیده مهار کند؛ نخست مقدمه‌ی لازم برای کار بزرگ را فراهم آورد، اندیشه‌ی هدایتگر و نیروهای تربیت یافته‌ی صالح را برای شروع کار عظیم و مهم (تجدید حیات اسلام و بازآفرینی نظام اسلامی) تأمین کند، جان خویش و یاران اندک اما قابل اعتماد خود را حفظ کند و میدان را در برابر رقیب رها نکند، و تا زنده است و از دید جستجوگر و هراسان دستگاه اموی پنهان است، در این جبهه به مبارزه‌ی بی‌امان ولی پنهانی مشغول باشد و سپس ادامه‌ی این راه را، که بی‌گمان به سر منزل مقصود بسی نزدیک‌تر است، به امام پس از خود بسپارد. شکی نیست که هر چند راه نخست، راه فداکاران و ایثارگران است، ولی برای رهبر آیینی که شعاع تاثیر عمل او از دایره‌ی محدود زمان خود فراتر است و سراسر عمر تاریخ را دربر می‌گیرد، کافی نیست؛ بلکه افزون بر آن باید ژرف‌نگر، دوراندیش، پرحوصله و بسیار با تدبیر باشد و این‌ها شرایطی است که راه دوم را برای امام چهارم علیه‌السلام حتمی و قطعی ساخت. [۱۳۸]. اکنون باید دید که امام سجاد علیه‌السلام برای جامعه‌ی عمل پوشاندن به این رسالت بزرگ و [صفحه ۷۲] مقدس چه اقداماتی را انجام داد و چه سیاستی را اتخاذ کرد؛ با توجه به این که، امام زین‌العابدین علیه‌السلام در عصری می‌زیست که ناچار بود توجه جدی خود را به تشکل جدید شیعی (که در این زمان دیگر به صورت قشر مشخصی از جامعه وجود نداشت) و بقاء و گسترش آن معطوف دارد. چنان که گفته شد، امام علیه‌السلام مورد اتهام و بدگمانی شدید اموی‌ها بود و کوچک‌ترین حرکتی از ناحیه‌ی حضرت، عواقب وخیمی به بار می‌آورد؛ بنابراین امام علیه‌السلام از سویی با به کارگیری اصل دینی تقیه توانست خود و شیعیان و پیروانش را از گزند اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی دشمنانش محفوظ نگه

دارد و از سوی دیگر در پوشش این تقیه، رسالت عظیم خود را، یعنی هدایت و رهبری شیعه، به بهترین وجه انجام دهد؛ که در این بخش از کتاب، به بررسی و تبیین اقدامات و فعالیت‌های آن حضرت در سه نقش: الف - اعتقادی، علمی و فرهنگی؛ ب - سیاسی و اجتماعی؛ ج - تربیتی و پرورش روحی جامعه اسلامی؛ می‌پردازیم.

تبیین فرهنگ و اندیشه‌ی اصیل اسلامی

شکی نیست که رسالت امامان معصوم علیهم‌السلام، که منصب الهی امامت جامعه را بر عهده دارند، نجات جامعه بشری از ورطه‌ی جهل و خرافات و انحراف از مبانی دینی و اخلاقی و هدایت آن به سوی کمال واقعی انسانی و سعادت اخروی است. این مهم زمانی تحقق عینی می‌یابد که پیشوایان حقیقی جامعه سردمدار امور جامعه و در یک کلام در صدر کار باشند تا در سایه‌ی این حاکمیت و زعامت، به تبیین و تفسیر فرهنگ و اندیشه اصیل اسلامی بپردازند. با توجه به اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی اسلامی و وضعیت شیعیان در عصر امام سجاد علیه‌السلام، اعمال جنایت کارانه‌ی امویان در حق امام حسین علیه‌السلام و خاندانش، موجی از ترس و وحشت را بر جامعه‌ی اسلامی به ویژه شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام حاکم کرد؛ زیرا مخالفان حکومت فاسد و ظالم اموی، احساس کردند که حکومت جبار بنی امیه برای حفظ اقتدار و سیطره‌ی خویش، از هیچ عملی فروگذار نیست. این اختناق و وحشت حاکم، با حوادثی چون کشتار مدینه و سنگ باران خانه‌ی خدا به اوج خود رسید. تبلیغات گسترده‌ی مبلغان درباری به نفع حکومت اموی و بر ضد مخالفان آنان، به [صفحه ۷۳] خصوص بنی‌هاشم، ممنوعیت نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت علیهم‌السلام همراه با جعل احادیث به نفع دستگاه حاکم، تهدید و تطمیع افراد و... همه دست به دست هم داده و اهل بیت علیهم‌السلام را در مظلومیتی بی‌نظیر قرار داده بود. بعد از گذشت پنجاه سال از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل بیت آن حضرت در دو شهر مکه و مدینه، که زادگاه و مرکز حکومت اسلام بود، چندان طرفدار نداشتند و در کوفه نیز دوست داران ایشان تحت سلطه‌ی مردی خون آشام چون عبیدالله زیاد بودند. در این برهه از زمان است که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «در مکه و مدینه بیست نفر نیست که ما را دوست داشته باشد.» [۱۳۹].

گروه شکاکان

از سوی دیگر، با شهادت امام حسین علیه‌السلام شیرازه‌ی تشکیلات شیعه از هم پاشید و این گروه اصیل اسلامی نزدیک بود که به طور کامل از صحنه محو گردد؛ چرا که امام حسین علیه‌السلام به عنوان محور تشکیلات شیعه در کربلا به شهادت رسیده بود و محور بودن امام سجاد علیه‌السلام هنوز برای بسیاری از شیعیان پذیرفتنی نبود و به همین سبب، تردید و سرگردانی به درون جامعه‌ی شیعه راه یافت و بسیاری از افراد، امامت امام سجاد علیه‌السلام را قبول نکرده و عمویش محمد حنفیه فرزند امام علی علیه‌السلام را به عنوان امام پذیرفتند. یکی از محققان در این باره می‌نویسد: تا هنگامی که حسین علیه‌السلام زنده بود، شیعیان متحد و یک‌پارچه بودند و او را تنها پیشوا و امام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند، ولی شهادت ناگهانی او و تقیه علی بن الحسین علیه‌السلام، تنها فرزند باقیمانده‌اش که به زین العابدین علیه‌السلام شهرت دارد، شیعیان را در حال آشفتگی قرار داد و خلأی را در رهبری فعال پیروان اهل بیت علیهم‌السلام به وجود آورد. [۱۴۰]. و در جای دیگر می‌نویسد: با وجود این که امام حسین علیه‌السلام به امامت فرزندش تصریح کرده و ام سلمه را به رد ودایع امامت به امام سجاد علیه‌السلام امر کرده بود، اکثر شیعیان از محمد حنفیه - و نه از [صفحه ۷۴] زین العابدین - پیروی کردند. [۱۴۱]. قاسم بن عوف یکی از یاران امام سجاد علیه‌السلام است که به اعتراف خودش، بین علی بن الحسین علیه‌السلام و محمد حنفیه مردد بوده است [۱۴۲] ابو‌خالد کابلی نیز در ابتدا از طرفداران محمد حنفیه بوده است. [۱۴۳]. اعتقاد امویان این بود که با قتل عام کربلا، آل علی علیه‌السلام ریشه کن شده و دیگر به عنوان یک جناح

مخالف نمایان نخواهند شد؛ و خیالشان از این جهت راحت شده بود. مردم نیز دیگر به روی کار آمدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، امیدی نداشتند و شیعه را گروهی نابود شده می‌پنداشتند. در چنین اوضاع و احوالی امام سجاد علیه السلام باید رسالت خطیر هدایت و رهبری شیعه را عهده دار شود و به سازمان دهی دوباره‌ی شیعیان اقدام کند. بدین منظور حضرت می‌بایست کار را، به ویژه از جهت مسائل اعتقادی، از صفر شروع کرده، همچنین احکام دین را از نو پایه‌ریزی نماید، سپس مردم را به سوی آن هدایت کند و تحریفات گوناگون را از عقاید مردم بزدايد؛ خلاصه آن که همانند پیامبر صلی الله علیه و آله، که از ابتدا شروع کرد امام سجاد علیه السلام نیز همه چیز را باید از نو پایه گذاری می‌کرد. [۱۴۴]. اتخاذ این روش به دلیل این بود که جهل و ناآگاهی مردم نسبت به اسلام اصیل به قدری فراگیر بود که حتی بعضی از بنی‌هاشم را نیز شامل می‌شد. نقل شده که مردم، حتی عده‌ای از بنی‌هاشم، در عصر امام سجاد علیه السلام در اثر اختلاف نقل‌ها و فتواها نمی‌دانستند که باید چگونه نماز بگذارند یا حج کنند. [۱۴۵] جهل، تحریف و تضییع در همه‌ی مفاهیم و احکام اسلامی راه یافته بود. و هیچ چیز با آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه کرده بود، مطابقت نداشت. زهری عالم دربار اموی می‌گوید: در دمشق بر انس بن مالک (از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله) وارد شدم. او در حالی که تنها بود، گریه می‌کرد. چون علت گریه‌اش را جویا شدم؛ گفت: لا اعرف شیئا مما [صفحه ۷۵] ادرکت الا هذه الصلاة؛ و قد ضیعت [۱۴۶]؛ از آنچه در عهد رسول خدا درک کرده بودم، (در بین شما) جز نماز نشناختم که آن هم ضایع شد. حسن بصری می‌گفت: اگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بر شما وارد شوند، جز قبله‌ی شما را به رسمیت نمی‌شناسند [۱۴۷]. و عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گفت: اگر دو نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با کتاب خدا در یکی از دره‌ها خلوت کرده باشند و حالا- بر مردم وارد شوند، هیچ چیز از (اعمال، اخلاق و عقاید) این مردم را به رسمیت نمی‌شناسند [۱۴۸].

شیوه‌های تبلیغی امام سجاد

اشاره

بنابراین طبیعی است که امام سجاد علیه السلام در چنین شرایطی، اولین وظیفه‌ی خود را تبیین فرهنگ و اندیشه‌ی اصیل اسلامی (که باید مبنای حکومت قرار گیرد) و زدودن غبار جهل و تحریف و خرافه از چهره‌ی تابناک اسلام قرار دهد. اما شرایط و اوضاع و احوال سیاسی (چنان که نوشتیم) به گونه‌ای بود که امام علیه السلام نمی‌توانست مفاهیم مورد نظر خود را آشکار بیان کند؛ بنابراین حضرت دو روش را پیش گرفت که جداگانه، به شرح هر یک می‌پردازیم.

پند و ارشاد امت

امام سجاد علیه السلام در بیانات نصیحت گونه‌ی خویش به بیان مفاهیم اسلامی و نشر آن‌ها پرداخت؛ این در حالی بود که بنی‌امیه سعی می‌کردند که مردم را به ظاهر دین، مشغول کرده و از باطن آن بازدارند. ولی امام علیه السلام تلاش می‌کرد، مردم را از این ظاهر عبور داده و به باطن و مفهوم و معنای دین برساند. با تأمل و ژرف نگری در این نصیحت‌ها و پندها، به [صفحه ۷۶] برخورد حکیمانه و زیرکانه‌ی حضرت در برابر این مسأله، پی برده می‌شود؛ چرا که امام علیه السلام در ضمن این پندها و اندرزها به بهترین شکل، افکار و اندیشه‌ی اصیل اسلامی را در ذهن مردم جای می‌دهد، بدون آنکه حساسیت دستگاه بنی‌امیه را برانگیزد؛ با توجه به این موضوع طرح این گونه مسائل، بر ضد دستگاه جور بود و پیامدهای سیاسی داشت. از جمله بیانات موعظه گونه‌ی امام علیه السلام، سخنان نسبتاً مفصل امام علیه السلام است که، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد فرموده‌اند. در این جا به عنوان

نمونه بخش‌هایی از این سخنان می‌آید: مردم! از خدا بترسید و بدانید که به سوی او بازمی‌گردید و (در آن روز) هر کس آن چه را که از نیک و بد انجام داده، نزد خود حاضر خواهد یافت و آرزو خواهد کرد که بین او و اعمال بدش فاصله طولانی باشد... آگاه باشید اولین سؤال، از پروردگاری است که می‌پرستید و از پیامبر تو که به سویت فرستاده شده است و از دینت، که از آن پیروی می‌کنی و از کتابت، که آن را تلاوت می‌کنی و از امام تو که ولایتش را پذیرفته‌ای و... حضرت، بعد از توجه دادن به آخرت و عذاب و مرگ زودرس، آنان را به زهد و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا دعوت کرده و بی‌اعتباری دنیا را تذکر می‌دهد. [۱۴۹]. در این بیانات، چند نکته قابل توجه است: ۱. تکرار این سخنان، در هر روز جمعه که، نشان‌گر اهمیت آن و میزان عنایت امام علیه السلام به طرح این مسائل است. ۲. آغاز به سخن کردن امام با عبارت «ایها الناس» نشان می‌دهد که در این جا مخاطبان حضرت، فقط شیعیان و پیروان خاص حضرت نبوده‌اند؛ بلکه دیگران نیز از این سخنان استفاده می‌کرده‌اند. ۳. حضرت در سخنان خود، صراحتاً یا تلویحاً، به آیات متعدد قرآن، استناد و استدلال نموده است؛ به این دلیل که طرف سخن، عموم مردم بوده‌اند و آنان به حضرت به دید امام نمی‌نگریسته‌اند. اما، در مواردی که مخاطب، تنها شیعیان و یاران خاص حضرت بوده‌اند، حضرت در استناد به آیات قرآن ضرورتی نمی‌دیدند. [۱۵۰]. [صفحه ۷۷] نمونه‌ی دیگر از بیانات امام علیه السلام، سخنانی است که آن را «ابوحزمه‌ی ثمالی» یکی از بهترین و نزدیک‌ترین یاران حضرت، نقل می‌کند. متن این خبر، گواهی می‌دهد که بیانات حضرت، در جمع شیعیان و پیروان خاص آن حضرت، ایراد شده است. بخش‌هایی از این سخنان چنین است: خداوند ما و شما را از مکر ستمگران و ظلم حسودان و زورگویی جباران، حفظ کند. ای مؤمنان! شما را طاغوتها و طاغوتیان دنیا طلب که دل به دنیا سپرده و شیفته‌ی آن شده‌اند و به دنبال نعمتهای بی‌ارزش و لذتهای زودگذر آن هستند، نفریبید... به جانم سوگند، در دوران گذشته حوادثی را پشت سر گذاشتید و از انبوه فتنه‌ها به سلامت گذشتید؛ در حالی که پیوسته از گمراهان و بدعت‌گذاران و تبهکاران در زمین دوری می‌جستید، پس اکنون نیز، از خدا یاری بخواهید و به سوی فرمان‌بری از خدا و اطاعت از ولی خدا که از حاکمان کنونی شایسته‌تر است، برگردید. ... امر خدا و اطاعت از کسی را که خداوند اطاعت او را واجب کرده، بر همه چیز مقدم بدانید و هرگز در امور جاری، اطاعت از طاغوتها را که شیفستگی به فریبندگی‌های دنیا را به دنبال دارد، بر اطاعت از خدا و اطاعت از رهبران الهی مقدم ندارید... از معاشرت با گنه‌کاران و آلودگان و همکاری با ستمگران و نزدیکی و تماس با فاسقان پرهیزید و از فتنه‌ی آنان برحذر باشید و از آنان دوری بجوئید و بدانید که هر کس، با اولیای خدا مخالفت ورزد و از دینی غیر از دین خدا پیروی کند و در برابر امر و نهی ولی خدا، مستبدانه عمل کند، در دوزخ، گرفتار آتش شعله‌ور خواهد شد. [۱۵۱].

تبیین معارف الهی، در قالب دعا

دعا، پیوندی معنوی، میان انسان و پروردگار است که اثر تربیتی و سازندگی مهمی در روح انسان دارد، از این رو دعا، از دیدگاه اسلام از جایگاه خاصی برخوردار است. با توجه به آن چه که قبلاً نوشتیم، عصر امامت حضرت سجاد علیه السلام، عصری بود که اختناق و خفقان سرتاسر جامعه‌ی اسلامی را فراگرفته و حاکمان اموی، امام علیه السلام را [صفحه ۷۸] خانه نشین کرده و در خانه‌ی ایشان را به روی شیعیان، بسته و نمی‌گذارند مردم، از معارف الهی حضرت، استفاده کرده، از نور تعالیم قدسیه‌اش، روشنایی گرفته و در طریق خداشناسی، از گردنه‌های سخت و غیر قابل نفوذ، در امان بمانند. اما، امام زین العابدین علیه السلام همچون دیگر امامان معصوم علیهم السلام، دست از رسالت خویش برنداشته و به حکم آگاهی به تمام روش‌های بیانی و کلامی، بهترین وسیله و دستاویز را برای نیل به اهداف عالی خود و نجات انسان‌ها از فرورفتن در منجلاب جهل و گمراهی به کار گرفته، مردم را در برابر اعمال جباران ستمگر که از راه حق، منحرف گشته و اصرار بر نابودی دین خدا ورزیده و آثار و احکام نبوت را به بازی گرفته بودند، مطلع و آگاه می‌کرد. این روش و طریقه‌ی بیان، در قالب «دعا و مناجات» متجلی گشت؛ که بی‌شک، حتی از جهاد با شمشیر و نبرد

با سلاح گرم، مهم‌تر و مؤثرتر بود؛ چرا که امام علیه‌السلام، با این سبک از بیان، که تمام اندیشه‌ها را به خود جلب کرد و توانست جلوی سیل ویرانگر اعمال ستمگرانی را که به ناحق بر گردن مردم سوار شده بودند، بگیرد. این دعاها و مناجات‌ها به نام صحیفه‌ی سجادیه معروف است و پس از قرآن کریم و نهج‌البلاغه بزرگ‌ترین و غنی‌ترین گنجینه‌ی گران سنگ حقایق و معارف الهی به شمار می‌رود؛ به طوری که از گذشته‌های دور، از طرف علما و دانشمندان برجسته‌ی ما، اخت القرآن، انجیل اهل بیت علیهم‌السلام، زبور آل محمد صلی الله علیه و آله نام گرفته است.» [۱۵۲]. بنابراین، این ادعا که «صحیفه‌ی سجادیه در بین متقدمین، از توجه کافی برخوردار نبوده است. به طوری که شیخ طوسی در مصباح‌المتهدج و سید بن طاووس در اقبال از این کتاب و دعا‌های آن یاد نکرده‌اند و تنها در قرون اخیر، با رؤیایی که مرحوم مجلسی اول دید [۱۵۳]، به رواج و نشر آن اهتمام ورزید» [۱۵۴]، بی‌اساس است؛ چرا که برخلاف ادعای فوق، هم شیخ طوسی و هم سید بن طاووس برخی از این ادعیه را در کتاب‌های مذکور آورده‌اند. [۱۵۵]. [صفحه ۷۹] صحیفه‌ی سجادیه گذشته از این که شامل راز و نیاز با معبود و بیان حاجت در پیشگاه وی می‌باشد، دریای بیکرانی از علوم و معارف اسلامی است که ضمن آن مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از احکام شرعی و قوانین طبیعی در قالب دعا مطرح شده است. در اهمیت و ارزش این دعاها همین بس که علاوه بر شیعیان، اهل سنت نیز این ادعیه را در کتاب‌های خود آورده‌اند [۱۵۶]؛ و این حاکی از آن است که این دعاها در درون جامعه آن روز نفوذ خاصی داشته؛ چندان که هر دو فرقه، از آن‌ها به عنوان راهی به سوی خدا و رابطی میان خالق و مخلوق استفاده کرده‌اند. به دلیل اهمیت و اعتبار کم نظیر صحیفه‌ی سجادیه در تاریخ اسلام، شرح‌های بسیاری بر این کتاب به زبان‌های عربی و فارسی، نوشته شده است. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب ارزشمند الذریعة حدود پنجاه شرح را (غیر از ترجمه‌ها) بر صحیفه‌ی سجادیه نام برده است. [۱۵۷] علاوه بر شرح‌ها، گروهی از نویسندگان و دانشمندان در گذشته و حال، ترجمه‌های متعددی بر صحیفه‌ی سجادیه نگاشته‌اند که تعدادی از آنها در سالهای اخیر چاپ و منتشر شده است. امامان معصوم علیهم‌السلام و خاندان و شیعیان آنان، نسبت به صحیفه‌ی سجادیه عنایت خاصی داشته و آن را به سندهای متعدد روایت کرده‌اند. [۱۵۸] و بر نوشتن، تعلیم و تدریس آن همت گماشته‌اند. علاوه بر این، عده‌ای از علمای شیعه در کتاب‌های حدیث جستجو کرده‌اند تا دعا‌های امام سجاد علیه‌السلام که در صحیفه‌ی مشهور نیامده است، جمع آوری نمایند که در نتیجه، صحیفه‌ی سجادیه ثابته، ثالثه، و... نوشته شده است که مجموعاً با صحیفه‌ی سجادیه مشهور، شش صحیفه می‌شوند و برخی از آن‌ها بیش از ۱۸۰ دعا را شامل می‌شوند. [۱۵۹]. [صفحه ۸۰] صحیفه‌ی سجادیه معروف مشتمل بر ۵۴ دعاست که موسوم به «صحیفه‌ی کامله [۱۶۰] سجادیه» است. [۱۶۱]. در میان دعا‌های صحیفه‌ی سجادیه، تعبیر «صلوات بر محمد و آل محمد»، بسیار تکرار شده است. کم‌تر دعایی است که این عبارت را نداشته باشد؛ و در اول و وسط و آخر دعاها تکرار شده است. زمانی که حتی نام گذاری اشخاص به اسم علی، از طرف حکام بنی‌امیه، جرمی غیر بخشودنی بود و سب امام علی علیه‌السلام وسیله‌ای برای نزدیکی به دستگاه حکومت به حساب می‌آمد، به کار بردن این عبارت، آن هم عبارت، تا این اندازه، ارزش خود را به خوبی نشان می‌دهد. افزون بر این‌ها، فصاحت و بلاغت صحیفه سجادیه نیز قابل توجه است. ابن شهر آشوب در فصلی که در آن معجزات امام علی بن الحسین علیه‌السلام را بیان می‌کند، می‌نویسد: و ذکر فصاحة الصحیفه الکامله عند بلیغ فی البصره فقال: خذوا عنی حتی املی علیکم و اخذ القلم و اطرق رأسه فما رفعه حتی مات. [۱۶۲]. در بصره نزد دانشمندی زبان آور سخن از فصاحت صحیفه‌ی کامله به میان آمد، او گفت: از من فرا گیرید تا بر شما مانند آن را املا کنم و قلم به دست گرفت و سر به زیر افکند. پس سر بلند نکرد تا مرد.

ابعاد مختلف صحیفه‌ی سجادیه

در عصر امام سجاد علیه السلام، امت اسلامی به یک نظریه‌ی کامل و جامع در باب تبیین اساس دین و مبنای حکومت و رفتار انسانی نیاز داشت و صحیفه‌ی سجادیه در قالب یک رساله‌ی حقوقی و بیانات موعظه‌ای، پاسخی به این نیاز بود. [صفحه ۸۱] چنان که اشاره کردیم صحیفه‌ی سجادیه به منزله‌ی یک دائرة‌المعارف علوم بشری است که آن چه انسان برای سعادت خود بدان نیاز دارد، در آن یافت می‌شود؛ که اصول اعتقادات، احکام و فروع دین، معارف توحیدی و عرفانی، اخلاقیات و مسائل اجتماعی و سیاسی از آن جمله‌اند. در این جا مناسب است به بعضی از این معارف اشاره شود:

اصول اعتقادات

اشاره

با فتوحاتی که به دست خلفا و حکام بنی امیه صورت گرفت، زمینه‌هایی برای راه یابی فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف ملت‌های بیگانه به سوی سرزمین اسلامی فراهم گردید و افکار و عقاید گوناگونی از این طریق وارد حوزه‌ی اسلامی شد. از سوی دیگر، منافقان که به خاطر مصالح و منافع شخصی، در ظاهر مسلمان شده بودند، آرام ننشسته و نشر افکار منحرف و شبهات گوناگون را آغاز کردند. حاکمان جبار اموی هم از جهت این که بعضی از این افکار و عقاید هم‌سو و تأیید کننده‌ی اعمال ظالمانه‌ی آنان بود، بر اشاعه و گسترش این افکار در میان جامعه اسلامی مبادرت ورزیدند. این مسائل باعث شد که جامعه‌ی اسلامی به دلیل فاصله گرفتن از اهل بیت علیهم السلام، از لحاظ اعتقادات الهی دچار انحطاط و سقوط فکری گردد. امامان معصوم علیهم السلام که هدایت جامعه‌ی اسلامی را به دوش می‌کشیدند، در برابر این انحطاط فکری ساکت نمی‌نشستند. هر یک به اقتضای شرایط و جو حاکم، به رسالت الهی خویش عمل می‌کردند. امام سجاد علیه السلام نیز به منظور مقابله با افکار انحرافی عصر خویش، به تبیین اندیشه‌ی اصیل اسلامی پرداخت و در قالب دعا، اصول اعتقادی اسلام را به روش صحیح معرفی کرد. قبل از نقل بیانات ارزشمند امام علیه السلام در این زمینه، تذکر این نکته ضروری است که: شرح و تفسیر این سخنان در این نوشتار نمی‌گنجد و حقیقت جویان را به مراجع دیگر حوالت می‌دهیم. [۱۶۳].

توحید و خداشناسی

امام سجاد علیه السلام بالاترین معارف توحیدی را در قالب دعا به انسان‌های حقیقت جو و پیروان خویش ارائه می‌کند و در آن، ذات مطلق الهی را از هر گونه تشبیه به مخلوقات مبرا [صفحه ۸۲] دانسته و از هر نوع عیب و نقصی پاک و منزّه معرفی می‌کند. به نمونه‌هایی از این دعاها توجه فرمایید امام علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید: اللهم لك الحمد بديع السموات والارض، ذالجلال والاکرام، رب الارباب، واله كل مألوه و خالق كل مخلوق و وارث كل شیء، لیس كمثله شیء، و لا یعزب عنه علم شیء و هو بكل شیء محیط و هو علی كل شیء رقیب. انت الله لا اله الا انت. الاحد المتوحد الفرد المتفرد...؛ و انت الله لا اله الا انت الاول قبل كل احد و الآخر بعد كل عدد...؛ و انت الله لا اله الا انت الذی انشأت الاشياء من غیر سنخ و صورت ما صورت من غیر مثال و ابتدعت المبتدعات بلا احتذاء، انت الذی قدرت كل شیء تقدیرا و یسرت كل شیء تیسیرا و دبرت ما دونك تدبیرا. انت الذی لم یعنك علی خلقك شریك و لم یؤزرک فی امرک وزیر و لم یکن لك مشاهد و لا نظیر...؛ انت الذی لا یحویك مكان و لم یقم لسلطانك سلطان، و لم یعیك برهان و لا بیان...؛ انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیتك و عجزت الافهام عن کیفیتك و لم تدرک الابصار موضع اینتک... سبحانک! لا تحس و لا تجس و لا تمس و... [۱۶۴]. پروردگارا! حمد و ستایش مخصوص توست. ای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، ای صاحب بزرگی و احسان کامل، ای مالک و مهتر مهتران، ای خدای هر پرستش‌گر و ای آفریننده‌ی

هر آفریده، و ای وارث هر چیز، چیزی مانند او نیست و آگاهی به چیزی از او پنهان نمی‌باشد و او به هر چیز احاطه (علمی) دارد و بر هر چیز نگهبان است. تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، یکتای تنهای یگانه‌ی بی‌مانند هستی...؛ و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست. پیش از هر یک، اول و آغازی و پس از شمرده شده، آخر و مرجعی...؛ و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، خدایی که چیزها را بی‌اصل و مایه آفریده، و صورت‌ها و پیکرها را بی‌نمونه و مانند نگاشته‌ای، و پدیده‌ها را بدون [صفحه ۸۳] پیروی (از کسی) پدید آوردی، تویی آن که هر چیز را به مقدار معلوم (بر اساس حکمت) ایجاد نموده‌ای، و هر چیز را برای آنچه از آن خواسته می‌شود، آماده ساخته‌ای، و آنچه را جز تو است (همه‌ی موجودات) نظم داده و آراسته گردانیده‌ای. تویی آن که در آفریدن شریکی یاری‌ات نکرده و در کارت (آفریدن هر چیز) وزیر تو را یاری ننموده و بیننده و مانندی برای تو نبوده است...؛ تویی آن که جایی تو را فرامی‌گیرد و در برابر سلطنت و حکومت تو، سلطنتی نمی‌تواند ایستادگی کند. و [اقامه‌ی] برهان و بیان [کسی] تو را عاجز و ناتوان نساخته است...؛ تویی آن که اندیشه‌ها از ادراک کنه و حقیقت ذات تو درمانده‌اند، و عقل‌ها از درک چگونگی تو ناتوانند، و دیده‌ها مکانت را در دنیا نیافته‌اند. پاک و منزهی و با هیچ یک از حواس درک نمی‌گردی. حضرت در مناجات دوازدهم می‌فرماید: ... و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالک، و انحسرت الابصار دون النظر الی سبحات وجهک، و لم تجعل للخلق طریقا الی معرفتک الا بالعجز عن معرفتک. [۱۶۵]. و عقل‌ها از درک کنه جمالت عاجزند و دیده‌ها از نزدیکی به انوار جمالت خسته و نایبنا هستند و برای خلق به سوی معرفت تو راهی نیست، به جز ناتوانی از معرفت. و در دعای سی و پنجم می‌فرماید: انک الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد [۱۶۶]. حقا که تویی یگانه‌ی یکتای بی‌نیاز، کسی که نه زاده است و نه زاده شده، و هیچ کس مانند و همتای تو نبوده است.

عدل

امام سجاد علیه السلام در خلال دعاهای خویش با جملات کوتاه ولی عمیق و پر محتوا، دومین [صفحه ۸۴] اصل اعتقادی اسلام را چنین معرفی می‌فرماید: ... و قد علمت انه لیس فی حکمک ظلم و لا فی نعمتک عجله و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف، و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا. [۱۶۷]. ... و دانستم که در حکم و فرمانت ستمی و در انتقام و به کیفر رساندن شتابی نیست، و جز این نیست که کسی شتاب می‌کند که از گذشتن وقتی کار برترسد و ناتوان به ستم نیازمندست و ای خدای من، تو برتری از این که شتاب یا ستم کنی تو برتر و بزرگی (و بی‌پایانی). و نیز می‌فرماید: اللهم ان تشأ تعف عنا فبفضلک و ان تشأ تعذبنا فبعذلک. [۱۶۸]. خدایا! اگر بخواهی از ما درگذری، به دلیل فضل و احسان توست و اگر بخواهی ما را به کیفر رسانی، از عدل و دادگری توست. همچنین در دعای سیزدهم می‌فرماید: و احملنی بکرمک علی التفضل و لا تحملنی بعذلک علی الاستحقاق. [۱۶۹]. و با بزرگواری و بخشش خود با من به مهربانی رفتار کن و با دادگریت با من به استحقاق رفتار مکن.

نبوت و امامت

در فصل آینده، از «امامت» به طور مشروح سخن خواهیم گفت. یکی از تعابیری که امام سجاد علیه السلام در بسیاری از دعاهای خویش به کار برده است، «صلوات بر محمد و آل محمد» است که در ابتدا و میان و انتهای دعاها آمده است که اهمیت فراوان این مسأله را حاکی است. علاوه بر این، امام علیه السلام در دعاهای خویش، تصدیق نبوت و امامت را در کنار اعتراف به وحدانیت خدا از خدا می‌طلبد و مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را وسیله‌ی تقرب قرار می‌دهد؛ چنان که در دعای روز عید قربان و هم چنین روز جمعه می‌فرماید: [صفحه ۸۵] اللهم و اجعلنی من اهل التوحید و الایمان بک و التصدیق برسولک و الائمة

الذین حمت طاعتهم ممن یجری ذلک به و علی یدیه. [۱۷۰]. خدایا! مرا از یکتا پرستان و مؤمنان و از تصدیق کنندگان به پیامبرت و پیشوایانی که فرمان‌بری از ایشان را واجب کرده‌ای، قرار بده، از کسانی که آن توحید و ایمان و تصدیق به وسیله‌ی ایشان و به دست آنان واقع می‌گردد. و در دعای چهل و نهم می‌فرماید: اللهم انی اتقرب الیک بالمحمدیه الرفیعۀ و العلویۀ البیضاء و اتوجه الیک بهما ان تعیدنی من شر کذا و کذا. [۱۷۱]. پروردگارا! به مقام و منزلت بلند پایه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و مقام گرامی علی علیه السلام به سوی تو تقرب می‌جویم و به واسطه آن دو بزرگوار به درگاهت روی می‌آورم که مرا از شر و بدی فلان و فلان پناه دهی.

معاد

معاد و وجود عالمی دیگر، که در آن، افراد با ایمان و نیکوکار به جزای اعمال خویش نایل می‌آیند و کافران و ستمکاران به کیفر اعمال خویش می‌رسند، از مسائلی است که امام سجاد علیه السلام در دعا‌های خویش به آن عنایت خاصی دارد؛ چنان که در مناجات دوازدهم می‌فرماید: و أطمانت بالرجوع الی رب الارباب انفسهم و تیقنت بالفوز و الفلاح ارواحهم [۱۷۲]. و به بازگشتشان به سوی مالک مهتران، اطمینان یافته‌اند و ارواحشان به کامیابی و رستگاری، یقین کرده است. و در دعای چهاردهم می‌فرماید: اللهم و ان کانت الخیرة لی عندک فی تأخیر الاخذلی و ترک الانتقام ممن ظلمنی الی یوم الفصل و مجمع الخصم، فصل علی محمد و آله و ایدنی منک بنیة صادقه و صبر دآئم. [۱۷۳]. [صفحه ۸۶] خدایا! اگر نیکی من نزد تو در تأخیر گرفتن حق من و به کیفر نرساندن ستم کننده‌ی بر من تا روز رستاخیز است، پس بر محمد و آل او درود فرست، و مرا به نیت درست و صبر پایدار تأیید فرما. و در دعای مکارم الاخلاق می‌فرماید: و هب لی امن یوم المعاد. [۱۷۴]. و آسودگی (از عذاب و گرفتاری) روز بازگشت (روز قیامت) را به من ببخش.

احکام و فروع دین

اشاره

از مسائل دیگری که در صحیفه‌ی سجادیه مطرح شده است، فروع دین و احکام مربوط به آنهاست. این صحیفه‌ی شریف، از نظر اشاره به اصول طاعات و عبادات و اصول نظام آفرینش و قوانین استوار جهان هستی، همتای قرآن است. اگر در قرآن کریم دقت کنیم، می‌بینیم که گاهی بحث درباره‌ی یکتاپرستی را مطرح می‌کند، زمانی در معارف الهی بحث می‌کند، گاهی قصه‌ها و داستان‌های گذشتگان را مطرح می‌سازد، سپس پندها و اندرزها را عنوان می‌کند و بعضی اوقات هم سخن از فطرت و آفرینش جهان به میان می‌آورد و در لابه‌لای این بافت مخصوص الهی، سخنی هم از اقسام عبادات مانند نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، حدود، معاملات و امثال اینها را به میان می‌آورد و از این طریق بندگان مکلف خود را بدون این که جزئیات و شرایط و مواضع مسائل یاد شده را شرح بدهد، به راه‌ها و روش‌های تقرب به خدا رهنمون می‌شود و شرایط و جزئیات آنها را به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله موکول می‌کند. این روش مخصوص، که سودمندترین روش تعلیم و تربیت و بهترین راه برای برپاسازی جامعه است، در صحیفه‌ی سجادیه نیز رعایت شده است، امام سجاد علیه السلام در دعا‌های خویش با همین روش مردم را به خدا و اجرای قوانین و احکام دین دعوت می‌فرماید. در این جا مناسب است به معرفی اجمالی این احکام از دیدگاه امام زین العابدین علیه السلام بپردازیم:

نماز

امام سجاد علیه السلام در دعای چهل و چهارم می‌فرماید: [صفحه ۸۷] اللهم صل علی محمد و آله و وفقنا فیہ علی مواقیت الصلوات الخمس بحدودها التي حددت و فروضها التي فرضت و وظائفها التي وظفت و اوقاتها التي وقت. [۱۷۵]. بار الها! بر محمد و آل محمد رحمت فرست و ما را در این ماه (ماه رمضان) بر اوقات نمازهای پنج‌گانه و حدود آن که تعیین کرده‌ای و واجبات آن را مقرر فرموده‌ای و وظایف و شروط آن را مشخص ساخته‌ای و اوقات آن را معین نموده‌ای، موفق بدار. بدین وسیله، امام سجاد علیه السلام ما را به نمازی ارشاد می‌کند که اگر تمام شرایط و حدود آن رعایت شود، باعث تقرب و وسیله‌ی عروج به سوی خدای یگانه است و از فحشا و منکرات باز خواهد داشت.

روزه

امام زین العابدین علیه السلام در مورد فریضه‌ی روزه فرموده است: و الحمد لله الذی جعل من تلك السبل شهرة شهر رمضان شهر الصيام و شهر الاسلام... فابان فضيلته على سائر الشهور بما جعل له من الحرمات الموفورة و الفضائل المشهورة فحرم فيه ما احل في غيره اعظاما و حجر فيه المطاعم و المشارب اكراما و جعل له وقتا بينا لا- يحيز (جل و عز) ان يقدم قبله و لا يقبل ان يؤخر عنه... [۱۷۶]. و سپاس خدایی را که یکی از راه‌های احسان را ماه خود، ماه رمضان، ماه روزه و ماه اسلام و... قرار داد. پس برتری آن را بر سایر ماه‌ها به خاطر احترام‌های فراوان و فضایل نمایانی که برایش قرار داد، آشکار ساخت. از این رو، در این ماه برای بزرگداشت آن، چیزهایی را که در ماه‌های دیگر حلال کرده است، حرام ساخت و برای گرامی داشتن آن، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را در آن منع فرمود و برای آن وقت آشکاری قرار داد که خدای بزرگ و ارجمند هرگز اجازه نمی‌دهد از آن وقت پیش انداخته شود و هرگز نمی‌پذیرد از آن وقت به تأخیر افتد... [صفحه ۸۸]

زکات

زکات نوعی مالیات و جزء حقوقی است که خداوند برای زندگی انسان‌های ناتوان، در اموال ثروتمندان قرار داده است تا بدین وسیله بتوانند مشکلات و گرفتاری‌های زندگی خود را برطرف سازند. در اهمیت زکات همین بس که قرآن کریم ۳۲ بار از آن یاد کرده است و غالبا هر جا سخن از نماز به میان آورده، در کنار آن از زکات هم یاد فرموده است. امام سجاد علیه السلام نیز که یکی از شارحان و مفسران حقیقی احکام الهی است در دعا‌های خود به مسأله‌ی زکات نیز پرداخته است، چنان که می‌فرماید: ... و ان تخلص اموالنا من التبعات و ان نظهرها باخراج الزکوات... [۱۷۷]. ... ما را در این ماه موفق بدار تا اموالمان را از مظالم و حقوق دیگران خالص و پیراسته کنیم و با بیرون کردن زکات‌ها (زکات شتر، گاو، گوسفند و...) آن‌ها را پاک سازیم.

حج (عمره و زیارت قبر پیامبر)

در مورد حج، عمره و زیارت مرقد شریف پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: اللهم امنن علی بالحج و العمرة و زیارة قبر رسولک صلواتک علیہ و رحمتک و برکاتک علیہ و علی آله و آل رسولک علیهم السلام ابدًا ما ابقیتنی فی عامی هذا و فی کل عام... [۱۷۸]. خداوندا! بر من منت گذار برپایی حج و عمره و زیارت قبر پیامبرت صلی الله علیه و آله را که درود و رحمت و برکات تو بر او و بر خاندان او باد، و همچنین زیارت قبور آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را که همواره بر ایشان سلام باد، مادامی که مرا زنده باقی داری در این سال و هر سال... و در دعای عرفه می‌فرماید: و اجعل باقی عمری فی الحج و العمرة ابتغاء وجهک یا رب العالمین... [۱۷۹]. [صفحه ۸۹] و باقی زندگی‌ام را در حال حج و عمره جهت درخواست خوشنودی و پاداشت قرار ده ای پروردگار

جهانیان...

جهاد

از مسائل دیگری که امام سجاد علیه السلام در دعاهایش بدان پرداخته و ارزش و اهمیت آن را به امت اسلامی نشان داده، مسأله‌ی «جهاد» است. حضرت در دعای بیست و هفتم برای سربازان و مزداران کشور و همه‌ی کسانی که به نحوی آن‌ها را یاری و تجهیز می‌نمودند، دعا کرده است. گرچه در آن زمان، آنان تحت حاکمیت طاغوت مرزبانی می‌کردند و بعضی از آنان از سرسخت‌ترین دشمنان حضرت بودند و همواره در صدد به دست آوردن فرصتی بودند که حضرت را از پای در آورده و دودمانش را ریشه‌کن کنند، اما چون مرزداری آنان در نهایت موجب حفظ کیان اسلام و مسلمین می‌شد، امام علیه السلام برایشان دعا کرده و ضمناً هدایت و رستگاری آن‌ها را نیز از خدای بزرگ خواسته است که این به معنای خروج از سلطه‌ی حکومت طاغوتی و تشکیل حکومت اسلامی است. حال به بخش‌هایی از این دعا توجه فرمایید: اللهم صل علی محمد و آله و حصن ثغور المسلمین بعزتک و اید حماتها بقوتک و اسبغ عطایاهم من جدتک اللهم صل علی محمد و آله و کثر عدتهم و اشحن اسلحتهم و احرس حوزتهم و اظفارهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر و الطف فی المکر. اللهم افلئ بذلک عدوهم و اقلم عنهم اظفارهم و فرق بینهم و بین اسلحتهم و اخلع و ثائق افنتهم و باعد بینهم و بین ازودتهم و حیرهم فی سبلهم و ضللهم عن وجههم و اقطع عنهم العدد و انقص منهم العدد و املاً افنتهم الرعب... اللهم و قو بذلک محال اهل الاسلام، و حصن به دیارهم و ثمر به اموالهم... اللهم و امزج میاهم بالوباء [۱۸۰] و اطعمتهم بالادواء و ارم بلادهم بالخسوف و الح علیها بالقذوف و افرعها بالمحول... [صفحه ۹۰] اللهم و ایما غاز غزاهم من اهل ملتک او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتک لیکون دینک الاعلی و حزبک الاقوی و حظک الاوفی فلقه الیسر و هیی له الامر و توله بالنجح و... اللهم و ایما مسلم خلف غازی او مرابطا فی داره او... فاجر له مثل اجره... [۱۸۱]. خداوند! بر محمد و خاندانش رحمت فرست و مرزهای مسلمانان را به عزت خود استوار گردان، مرزبانان را به نیروی خود تقویت فرما، عطایای ایشان را از فضل خود زیاد کن. بار الها! بر محمد و خاندانش درود فرست و عده‌ی ایشان را افزون فرما، اسلحه‌هایشان را تیز و برانما، حوزه‌شان را حراست نما، نقاط حساس جبهه‌شان را محکم کن، و گروهشان را آشنایی و پیوند ده و کارشان را به صورت شایسته‌ای رو به راه کن، آذوقه‌شان را برسان، مشکلاتشان را برطرف فرما، با یاری خود تقویتشان فرما، به وسیله‌ی صبر و پایداری مددشان کن و راه چاره را به آنان بیاموز. پروردگارا! بدین وسیله، دشمنان‌شان را درهم شکن، چنگ و پنجه‌ی دشمن را از ایشان کوتاه کن، میان دشمن و اسلحه‌اش جدایی بیفکن، استواری و استحکام را از دل دشمن بردار، روحیه‌شان را ضعیف گردان، میان آنان زاد و توشه‌شان فاصله بینداز، آنان را در راه‌هایشان سرگردان گردان، از چیزی که به آن رو آورده‌اند (قصد جنگ با مسلمین) گمراهشان ساز، امدادهای خود را از آنان بگیر، از شمارشان کم کن، دل‌هایشان را از رعب و وحشت پر ساز، دست‌هایشان را باز مگذار زبان‌هایشان را از گفتار فرو بند... خداوند! بدین وسیله اهل اسلام را نیرومند، شهرهایشان را محفوظ، اموالشان را افزون و خاطرشان را از جنگ با دشمن آسوده فرما... بار خدایا! آب‌هایشان را به وبا و خوراکشان را به بیماری‌ها آلوده فرما، شهرهایشان را واژگون و بلاهای پیاپی بر شهرهایشان برسان و آن‌ها را به قحطی و خشکسالی گرفتار کن... بار الها! هر رزمنده‌ای از اهل دین تو (مسلمان) که با ایشان بجنگد یا هر مجاهدی از پیروان سنت و راه تو (مؤمنان) که با آن‌ها جنگ نماید تا دین تو بلندتر و حزب [صفحه ۹۱] تو تواناتر و بهره‌ی تو کامل‌تر گردد، پس (در هر گرفتاری) او را آسانی پیش آور و کار را برایش رو به راه ساز و پیروزی را برایش عهده‌دار شو... معبود! هر مسلمانی که جنگ‌جو یا مرزداری را در کار خانه‌اش جانشین شود، یا در نبودش خانواده‌ی او را نگهداری کند یا او را با دارایی خود کمک نماید یا... پس او را سنگ به سنگ، مانند به مانند، برابر پاداش آن مسلمان جنگ‌جو و مرزدار، پاداش عطا فرما... امام سجاد علیه السلام، از یک سو به خاطر آن که نبرد و مرزبانی مسلمانان موجب

حفظ و پاسداری از کیان اسلام می‌شود و خطر تهاجم دشمنان اسلام، که در صدد ریشه کن کردن اصل اسلام هستند، از بین می‌رود، برای آنان دعا کرده و از خدا پیروزی آن‌ها را بر سپاه کفر می‌طلبید. اما از سوی دیگر، به این دلیل که این مرزبانی‌ها و لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها به دستور حاکم و رهبر حقیقی جامعه نیست و نیروها، تحت فرمان حاکمان نالایق و ستمگر اموی، مأمور انجام این کارها هستند، خود از شرکت در جهاد امتناع می‌ورزد و بدین طریق موضع فقهی اهل بیت علیهم السلام را در مورد جهاد و نبرد با مشرکان اعلام می‌دارد و بر سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های حاکمان اموی در امر جهاد، مهر بطلان زده و پاسخی دندان شکن در برابر اعتراض بعضی از افراد، مبنی بر عدم شرکت ایشان در این امر، ارائه می‌دهد. چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عباد بصری در راه مکه خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید و به او گفت: علی! جهاد در راه خدا و دشواری‌های آن را کنار نهاده‌ای و به سوی حج و خوشی‌های آن روی آورده‌ای؟ در حالی که خدا فرموده است: خداوند جان و مال مؤمنان را از ایشان خرید تا برایشان بهشت باشد. آنان در راه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند. وعده‌ای است که حقیقتاً در تورات و انجیل و قرآن به آن داده شده است. و چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است؟ مژده باد شما را به این معامله که انجام دادید، که آن رستگاری بزرگی است. [۱۸۲] تو آن جهاد و آن وعده‌ی خدا را ترک کرده و به حج آمده‌ای؟ امام علیه السلام در جواب او فرمودند: دنبال آیه را نیز بخوان. [صفحه ۹۲] عباد بقیه آیه را خواند: توبه کنندگان، پرستندگان، ستایشگران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، امر کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و حافظان حدود الهی و مژده بده به مؤمنان. [۱۸۳]. چون عباد دنباله‌ی آیه را تمام کرد، امام علیه السلام در جوابش فرمود: هر گاه این گونه افرادی را که خداوند توصیف کرده است یافتی، در آن صورت جهاد همراه آنان برتر از حج خواهد بود. [۱۸۴].

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از احکامی که در عصر امام زین العابدین علیه السلام ناشناخته باقی مانده بود، فریضه‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» بود. پیش از این، پدر بزرگوار آن حضرت، برای احیای این فریضه‌ی الهی جان خویش را فدا کرده بود و اکنون که رسالت عظیم هدایت و رهبری جامعه اسلامی بر عهده فرزند بزرگوار ایشان، امام سجاد علیه السلام قرار داشت، می‌بایست برای احیای آن، به پا خیزد، از این رو حضرت در تمام لحظه‌ها توفیق به پا داشتن آن را از خدا می‌طلبید: ... وقفنا فی یومنا هذا ولیلتنا هذه و فی جمیع ایامنا لاستعمال الخیر و هجران الشر،... و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. [۱۸۵]. ... و ما را در این روز و این شب و همه روزهایمان برای انجام (کارهای) نیک و ترک (کارهای) بد... و به پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر، موفق بدار.

تولا و تبری

اشاره

دوست داشتن و دوستی کردن با اهل بیت علیهم السلام و یارانشان (تولی) و تنفر و بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السلام (تبری) از دیگر فروع و احکامی است که در دعا‌های امام سجاد علیه السلام، مورد عنایت خاص حضرت بوده است، به طوری که در چندین فراز از دعا‌های خویش، جامعه‌ی اسلامی را به اعتقاد و عمل به این مسأله، فرامی‌خواند. [صفحه ۹۳] اللهم انی اتولی ولیهم و اتبرأ الیک من عدوهم و اتقرب الیک بحبهم و موالاتهم و مودتهم و طاعتهم. [۱۸۶]. پروردگارا! همان من دوستدار و دوست آنان هستم و به وسیله تو از دشمن آنان بیزاری می‌جویم و به سبب محبت، دوستی، علاقه و اطاعت آنان، به سوی تو نزدیکی می‌جویم.

واجعلهم... لاولئائك محبین مناصحین و لجميع اعدائك معاندین و مبغضین. [۱۸۷]. و آنان (فرزندانم) را از دوستانان و پند دهندگان دوستانت و از دشمنان و کینه داران نسبت به همه دشمنانت قرار ده. فتوفی موالیا لأولئائك و معادیا لاعدائك... [۱۸۸]. و مرا در حالی که دوستدار دوستانت و دشمن دشمنانت هستم، بمیران. چنانکه پیش از این نیز گفتیم، امام سجاد علیه‌السلام در صحیفه‌ی سجادیه فقط به مسائل اعتقادی، عبادی، اخلاقی، موعظه‌ای و سیاسی پرداخته است؛ بلکه به حکم آن که آن حضرت رهبر و مقتدای حقیقی جامعه است، مسائل اجتماعی را نیز مورد توجه قرار داده است. دو نمونه‌ی زیر شاهدی بر گفتار ماست.

دعای استسقاء و طلب باران

الصحیفه، السجادیة الجامعة، دعای نوزدهم، ص ۱۰۸ - ۱۰۷. امام علیه‌السلام با این دعا آشکارا، حساسیت خود را به مسائل اجتماعی و مصالح امت اسلام نشان می‌دهد و اثبات می‌کند که فقط او شایستگی خلافت رسول خدا را دارد و تنها واسطه‌ی بین زمین و آسمان می‌باشد.

دعا برای همسایگان و دوستانان

همان، دعای بیست و ششم، ص ۱۳۲ - ۱۳۱. حضرت در این دعای شریف ضمن دعا برای حفظ آنان از شر دشمنان، آنان را به اخلاق نیکو، حفظ اسرار، یاری مظلومان و... راهنمایی می‌کند. [صفحه ۹۴] کوتاه سخن آن که، زبور آل محمد صلی الله علیه و آله مانند قرآن مجید، دربر دارنده‌ی اصول اسلامی و معارفی است که موجب تکامل نفوس و استواری عقاید و فزونی صفات پسندیده است. هر پایانی را تنها به یکی منحصر می‌کند. هر مقصد و مطلوبی را یکی می‌داند و هر توسلی را تنها به او و هر پناهگاهی را محصور به او می‌بیند. هیچ خواننده‌ای نیست که صحیفه را بخواند و غیر خدا را بشناسد یا از غیر او مسألت کند و یا چشم‌امیدی به غیر او داشته باشد. زیرا به خوبی در می‌یابد که با غیر خدا بودن و از غیر خدا چیزی خواستن، جز ناامیدی، بی‌بهرگی، ناکامی و سست آرمانی نصیبی نخواهد داشت.

رساله‌ی حقوق

گرچه امام زین العابدین علیه‌السلام بعد از واقعه‌ی جانگداز کربلا، مدت کوتاهی از مردم کناره‌گیری کرد، ولی با توجه به این که او طیب اسلام و باعث حیات تمام نظام آفرینش بود و می‌دید مردم از اخلاق اسلامی تهی و غرق در طغیان و شهوت رانی شده‌اند و سران حکومت هم پیوسته آنان را به مجالس رقص و آوازه خوانی و موسیقی فرا می‌خوانند و مردم هم، به مصداق «الناس علی دین ملوکهم»، مجذوب شده و کسی نبود که آنان را از خشم و غضب الهی برحذر دارد و از سیل ویرانگر گمراهی و بی‌خبری برهاند، از این رو نتوانست ساکت بنشیند و ببیند امت جدش در معرض سقوط و هلاکت قرار گرفته‌اند و کاری برایشان انجام ندهد. از طرفی، چون اوضاع و احوال زمان اجازه، نمی‌داد حضرت بر کرسی وعظ و خطابه بنشیند و از این طریق مردم را ارشاد کند، لذا برای رسیدن به هدف (چنان که نوشتیم) راه دعا و نصیحت و اندرز را برگزید تا ضمن تأمین این هدف مقدس، از ظلم و ستم فرمانروایان وقت در امان بماند. امام سعی کردند امت اسلامی را به حقوق مشروعی که در برابر یکدیگر دارند، آشنا سازد و آن‌ها را ملزم به ادای آن‌ها کند. هر کس با دقت کامل در محتوای رساله‌ی حقوق امام سجاد علیه‌السلام بیندیشد، به اصول شریعت اسلام که حافظ حقوق تمام انسان‌ها و موجب سلامت دین و دنیای همه است، پی خواهد برد. در این رساله‌ی شریف، حقوقی مطرح شده

است که با رعایت کردن آن‌ها، حیات انسانی تنظیم و تضمین می‌شود. در حقیقت، دین و شریعت برای تحقق این حقوق، نازل [صفحه ۹۵] شده و پیامبران به استیفای این حقوق و رساندن آن به صاحبانش همت گماشته‌اند. حضرت با ارائه‌ی این دستورالعمل، نشان داد که وضع نمودن قانون مترقی و متناسب با روح بشری، فقط شایسته‌ی امام عالم و متصل به منبع وحی است و دیگران باید به او رجوع کنند. این رساله را حضرت در عصری نوشت که از دیدگاه حکومت، این حقوق در بوت‌های فراموشی سپرده شده بود؛ حقوقی مانند: «حق سلطان بر رعیت» «حق رعیت بر سلطان» «حق آزاد کننده برده بر برده‌ی آزاد شده» «حق برده‌ی آزاد شده بر کسی که او را آزاد کرده است»، «حق امام جماعت»، «حق هم دینان» و... که حتی نام بردن آن‌ها جرم بود. رساله‌ی حقوق امام سجاد علیه‌السلام به دو صورت بیان شده است: ۱. متن مفصل که در کتاب «تحف العقول» تألیف ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه‌ی حرانی (متوفای ۳۸۱ ه ق) نقل شده است و شامل پنجاه حق است. ۲. متن مختصر که در کتاب‌های «الخصال» [۱۸۹]، «الامالی» [۱۹۰] و «من لا یحضره الفقیه» [۱۹۱] تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (متوفای ۳۸۲ ه ق) ذکر شده است. شماره‌ی حقوق در این کتاب‌ها ۵۱ حق است و حقی به نام «حق الحج» بین حق نماز و حق روزه دیده می‌شود. اما در مقدمه‌ی کتاب خصال که حق‌ها به طور اجمال شمرده شده است، از آن نامی برده نشده است. این رساله‌ی شریف، کامل‌ترین متن حقوقی است که از امامان علیهم‌السلام به دست ما رسیده است. در اهمیت این رساله، این گفته اغراق آمیز نیست که اگر تمام دانشمندان و حقوقدانان هر عصری کنار هم بنشینند و بخواهند حقوق مربوط انسان و خدا و جامعه را به رشته تحریر درآورند، نخواهند توانست چنین حقوقی را که ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر باشد تدوین کنند؛ زیرا بیان چنین حقوقی از کسی ممکن است که به منبع علم الهی متصل باشد و این ویژگی را تنها در امامان معصوم علیهم‌السلام می‌توان یافت. این حقوق ۵۱ گانه را می‌شود به صورت زیر خلاصه کرد: الف) ۱. حق خدا [صفحه ۹۶] ب) ۲. حق نفس ج) حقوق اعضای هفتگانه: ۳. زبان ۴. گوش ۵. چشم ۶. دست ۷. پا ۸. شکم ۹. عورت د) حقوق افعال: ۱۰. نماز ۱۱. حج ۱۲. روزه ۱۳. صدقه ۱۴. قربانی ه) حقوق پیشوایان: ۱۵. سلطان ۱۶. معلم ۱۷. مولی و) حقوق توده‌ها و زیردستان: ۱۸. رعیت ۱۹. شاگردان ۲۰. زن ۲۱. بنده ز) حقوق ارحام و خویشاوندان: ۲۲. مادر ۲۳. پدر ۲۴. فرزند ۲۵. برادر ح) حقوق اجتماعی: ۲۶. مولایی که تو را آزاد کرده است ۲۷. بنده‌ای را که آزاد کرده‌ای. ۲۸. کسی که به تو نیکی کرده است ۲۹. مؤذن ۳۰. پیش نماز ۳۱. هم نشین ۳۲. همسایه ۳۳. رفیق ۳۴. شریک ۳۵. مال ۳۶. طلبکار ۳۷. معاشر ۳۸. خصم مدعی ۳۹. خصم مدعی علیه ۴۰. مشورت خواه ۴۱. مشاور (رایزن) ۴۲. نصیحت خواه ۴۳. نصیحت جو ۴۴. بزرگ‌ترها ۴۵. کوچک‌ترها ۴۶. سائل ۴۷. مسؤول ۴۸. شاد کننده‌ی تو ۴۹. بد کننده به تو ۵۰. هم دینان ۵۱. اهل ذمه [۱۹۲]. [صفحه ۹۷]

امام سجاد علیه‌السلام و تبیین و تثبیت مسأله‌ی امامت

اشاره

امامت که یکی از ارکان دین اسلام است، بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مهجور ماند؛ از این رو شناساندن این مقام و صاحبان اصلی آن به مردم، یکی از محورهای مهم فعالیت امامان علیهم‌السلام بود. آنان هر جا موقعیت مناسبی می‌یافتند، مسأله‌ی امامت و اهمیت آن را بیان نموده و خود را شایسته‌ی تصدی آن مقام معرفی می‌کردند. یکی از رسالت‌های مهم امام سجاد علیه‌السلام، در عصر امامت خویش، معرفی مریبان و معلمان حقیقی و صاحبان منصب امامت بود تا مردم با شناختن امام حق، از حمایت امام جور دست بکشند. ایشان به گونه‌های مختلف، خود را امام حق و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کردند که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. امام سجاد علیه السلام بعد از تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «و لکم فی القصاص حیاة» [۱۹۳]، می‌فرماید: - بندگان خدا! این قصاص مربوط به کسی است که او را کشته‌اید و دستش را از دنیا کوتاه کرده‌اید. آیا شما را خبر دهم از کشتنی بدتر از این و قصاصی سخت‌تر از این قصاص؟ - بلی ای فرزند پیامبر! - «بدتر از این، کشتنی است که جبران پذیر نیست و بعد از آن هیچ‌گاه حیات نمی‌یابد. - آن چیست؟ - کسی را از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام گمراه کردن، او را به غیر راه خدا بردن و به پیروی دشمنان علی علیه السلام و اعتقاد به امامت آن‌ها و دفع علی از حقش و انکار فضیلت وی و اदार کردن، و به ادای حق واجب امام علی علیه السلام بی‌اعتنا ساختن. این [صفحه ۹۸] است آن قتلی که مقتول را در آتش جهنم جاودانه می‌کند و کیفر این قتل نیز، جاودانه بودن در عذاب جهنم است. [۱۹۴]. ۲. یکی از قاضیان کوفه از امام سجاد علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی «و جعلنا بینهم و بین القرى التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین [۱۹۵] سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: - مردم در مورد آن قریه‌های مبارک چه می‌گویند؟ - می‌گویند: منظور مکه است. - آیا دزدی (و نا امنی) در شهری بیش‌تر از مکه دیده‌ای؟! - پس مراد چیست؟ - منظور مردانی معین است. - آیا در کتاب خدا نظیر دارد؟ (که به «مردانی» قریه گفته شده باشد). - آیا این کلام خدا را: «و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله [۱۹۶]»، «و تلک القرى اهلکناهم [۱۹۷]»، «و اسئل القرية التی کنا فیها و العیر التی اقبلنا فیها [۱۹۸] و آیات دیگر را نشنیده‌ای. - فدایت شوم! آنان کیانند؟ - آنان ما هستیم. آیا نشنیده‌ای که می‌فرماید: «سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» یعنی در امان از انحراف [۱۹۹].

در خطبه‌ها

در خطبه‌های [۲۰۰] امام سجاد علیه السلام به ویژه در خطبه‌ی شام، حضرت سعی کرده است که خود را فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه زهرا علیهما السلام معرفی کند و مصداق عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نماید. حضرت در خطبه‌ی شام می‌فرماید: [صفحه ۹۹] «... من فرزند علی مرتضی هستم،... من فرزند فاطمه‌ی زهرا هستم و... [۲۰۱]. محور کلام حضرت در این خطبه، خود را فرزند پیامبر، علی و زهرا علیهم السلام، معرفی کردن و بیان این که او از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است، می‌باشد. هم چنین حضرت در خطبه‌ای که در روزهای جمعه ایراد می‌فرمودند، یکی از موارد مورد سؤال را در آن دنیا، «سؤال از امامی که ولایتش را پذیرفته‌ای» [۲۰۲] اعلام می‌داشتند. امام علیه السلام با این بیان، اهمیت خلافت و رهبری الهی را به مردم گوشزد کرده و تلویحا، مشروعیت امامت و رهبری حاکمان بنی‌امیه را زیر سؤال می‌بردند.

در روایات

۱. وقتی حضرت به شام وارد شد و با تعرض پیرمرد شامی روبه‌رو گردید، خود را مصداق «ذوی القربی» و «اهل بیت» معرفی کرد. [۲۰۳]. ۲. ابن عساکر از ابومنهل نصر بن اوس طائی نقل می‌کند: علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: مردم به سوی چه کسی می‌روند؟ گفتم: به این جا و آن جا می‌روند. فرمود: به آنان بگو: پیش من بیایند. [۲۰۴]. ۳. ابو خالد کابلی از امام علیه السلام، تعداد امامان بعد از ایشان را می‌پرسد و حضرت علیه السلام ضمن این که خود را امام چهارم معرفی می‌کند، بقیه‌ی امامان علیهم السلام را می‌شمرد. [۲۰۵]. ۴. امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کنند که علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمودند: ما پیشوای مسلمانان، حجت‌های خدا بر جهانیان، سرور مؤمنان، پیشوای سفید رویان قیامت و دوستدار مؤمنان هستیم. ما واسطه‌ی امنیت اهل زمین هستیم، چنان که ستارگان وسیله‌ی امنیت اهل آسمان هستند... اگر آن چه در زمین است متعلق به ما نبود، زمین اهل خود را در خود فرو می‌برد. [۲۰۶]. [صفحه ۱۰۰]

به زبان دعا

امام سجاد علیه السلام، در ضمن دعا‌های خود، چندین مورد، به بیان مفهوم امامت پرداخته و آن را مورد تفسیر و تبیین قرار داده است. ۱. در دعای عرفه می‌فرماید: پروردگارا! درود فرست بر پاکان افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، که ایشان را برای قیام به امر (حکومت) خود برگزیده‌ای، و خزانه داران علم و نگهداران دین و جانشینان خویش در زمین و حجت‌های خود بر بندگانت قرار داده‌ای، و ایشان را به خواست خود از پلیدی و آلودگی، یک باره پاک کرده‌ای و وسیله برای رسیدن به تو و راه بهشت خود ساخته‌ای. و در فراز دیگر از همین دعا می‌فرماید: خدایا! تو در هر زمانی دین خود را به وسیله‌ی پیشوایی، تأیید فرموده‌ای و او را برای بندگانت، علم و در کشورهایت، مانند نورافشان برپا داشته‌ای، پس از آن پیمان او را با پیمان خود پیوسته‌ای و او را وسیله خشنودی خود ساخته‌ای و طاعتش را واجب کرده‌ای و از نافرمانی‌اش بیم داده‌ای... پروردگارا! کتاب و قوانین و شریعت خود و سنت پیامبرت را به وسیله‌ی او برپا دار و هر آنچه از نشانه‌های دینت، که ستمکاران میرانده‌اند، به وسیله‌ی او زنده ساز و رنگ جور ظالمان را از شریعت بزدای... ما را مطیع او گردانده و در راه رضایت او کوشا ساز... [۲۰۷]. امام علیه السلام در این دو فراز از دعای شریف عرفه، به کنایه خود را حاکم منصوب از جانب خدا معرفی می‌کند که برای قیام به امر خدا و نگهداری و پشتیبانی دین برگزیده شده است. این تعبیرها به امر حکومت و مقام امامت، صراحت دارد؛ که همان تصدی امور دینی و دنیایی مردم می‌باشد. ۲. امام سجاد علیه السلام در دعای روز جمعه و عید قربان می‌فرماید: خدایا! این مقام (امامت و رهبری امت اسلامی که اقامه‌ی نماز در روز عید قربان و روز جمعه، و ایراد خطبه از شؤن آن است) مخصوص [صفحه ۱۰۱] جانشینان و برگزیدگان و امانت داران توست که درجه‌ی اعلا‌ی معرفت و قرب را، به آنان اختصاص داده‌ای، ولی از طرف غاصبان (خلفای ستمگر اموی) دستخوش غارت و چپاول گشته است. [۲۰۸]. در این دعا امام علیه السلام، با صراحت، از مسأله امامت و رهبری امت، که اختصاص به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، و غصب شدن آن به دست حاکمان اموی یاد می‌کند و بدین ترتیب مشروعیت حکومت بنی امیه را نفی می‌کند.

در بیان مسائل فقهی

بین امام علیه السلام و فردی، در یک مسأله‌ی فقهی، مشاجره افتاد. امام علیه السلام برای این که به او بفهماند نظرش مبتنی بر علم حقیقی است نه اجتهاد و استنباط، فرمود: لو صرت الی منازلنا، لاریناک آثار جبرئیل فی رحالنا، ای کون احد اعلم بالسنه منا. [۲۰۹]. اگر به خانه‌های ما بیایی، آثار و نشانه‌های جبرئیل را در جای جای آن به تو می‌نمایانم. آیا عالم‌تر از ما به سنت، کسی هست؟ حضرت در بیانی دیگر، مجتهدانی را که در آن عصر با رأی خویش و قیاس و استحسان، به تفسیر و تبیین شریعت می‌پرداختند، تخطئه کرده و به صراحت، مردم را به سوی خویش فرامی‌خواند: با عقل‌های ناقص، رأی‌های باطل و قیاس‌های فاسد، نمی‌توان دین خدا را شناخت و دریافت کردن آن جز با تسلیم، محال است. هر کس تسلیم ما شد، سالم گردید و هر کس به ما اقتدا کرد، هدایت شد و هر کس به قیاس و رأی عمل کرد، هلاک شد و هر کس در قلبش، نسبت به کلام و حکم ما خلجان و تردیدی دارد، به سبع المثانی و قرآن عظیم کافر شده است و خودش هم نمی‌داند. [۲۱۰]. [صفحه ۱۰۲] امام علیه السلام با این بیان صریح، خود را تنها مرجع صالح برای تصدی حکومت و مرجعیت فقهی و علمی جامعه معرفی می‌کند و باطل و ناحق بودن حاکمان و فقیهان درباری را اعلام می‌دارد، هم چنان که وقتی زهری عالم معروف زمان، از امام علیه السلام در مورد اقسام روزه‌ی واجب سؤال کرد، امام علیه السلام با جواب مفصلی، به وی فهماند که او و دیگران صلاحیت مرجعیت را ندارند. [۲۱۱].

با ارائه‌ی کرامات و خبر دادن از امور غیبی

یکی از روش‌های امامان معصوم علیهم‌السلام برای اثبات امامت خویش، انجام کارهای خارق‌العاده و خبر داده از آینده و امور ناپیدا بود. ایشان با این اقدام خود، اثبات می‌کردند که از جانب خدا به امامت منصوب شده‌اند و امامت و ولایت دیگران مشروع نیست. امام زین‌العابدین علیه‌السلام نیز در موارد زیادی از این روش بهره‌جست و به طور عملی ثابت کرد که ادعای امامتش درست و مورد رضای خداوند است. برای نمونه، چند مورد از این اقدام‌ها بیان می‌شود. ۱. چنین گزارش شده که بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام، محمد بن حنفیه مدعی امامت شد. امام سجاد علیه‌السلام برای رفع این نزاع، داوری حجر الاسود را به وی پیشنهاد کرد و محمد پذیرفت. وقتی محمد نتوانست برای امامت خویش، از حجر الاسود شهادت بگیرد، حضرت سجاد علیه‌السلام پیش آمد و بعد از دعا، خطاب به سنگ فرمود: به حق آن که میثاق پیامبران، اوصیا و همه‌ی مردم را در تو به امانت گذاشت می‌خواهم که به زبان عربی آشکار از وصی و امام بعد از حسین بن علی علیه‌السلام ما را خبر بدهی. آن گاه سنگ چنان حرکتی کرد که نزدیک بود از جایش بیفتد. سپس با زبان عربی فصیح گفت: پروردگارا! وصایت و امامت بعد از حسین بن علی علیه‌السلام، با علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، فرزند فاطمه، دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله است. محمد با شنیدن این شهادت، در حالی که ولایت امام سجاد علیه‌السلام را پذیرفت، بازگشت. [۲۱۲]. [صفحه ۱۰۳] ۲. روزی در طواف و استلام حجر الاسود، مردی دست بر دست زنی گذاشت و دو دست به هم چسبیدند. پزشکان و دیگران هر چه کوشیدند که آن دو دست را از هم جدا کنند نتوانستند و نظر به قطع دو دست دادند. در این هنگام که مردم اجتماع کرده بودند، امام سجاد علیه‌السلام وارد شد و دست شریف خویش را بر آن دو دست گذاشت و به برکت دست امام علیه‌السلام دو دست از هم جدا شدند. [۲۱۳]. ۳. وقتی عبدالملک به حجاج نامه نوشت که از ریختن خون فرزندان عبدالملک دست بکشد، امام علیه‌السلام در همان ساعت در نامه‌ای، زمان دقیق نگارش نامه و آن چه عبدالملک در آن نوشته بود، به وی خبر داد. [۲۱۴]. حضرت با این غیب‌گویی به خلیفه نشان داد که او تنها کسی است که با پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله رابطه‌ی مستقیم دارد و میراث وحی در اختیار اوست؛ از این رو تنها او شایسته‌ی حکومت و ولایت است و امامت و رهبری غیر او باطل است. [صفحه ۱۰۵]

امام سجاد علیه‌السلام و دفاع فرهنگی

اشاره

در عصر امامت امام زین‌العابدین علیه‌السلام جامعه‌ی اسلامی در یک بحران فکری و عقیدتی وحشتناک فرورفته بود. بی‌تردید، عوامل مختلفی در این بحران نقش داشتند که در این میان، چند عامل از همه مهم‌تر به نظر می‌رسد. ۱. فاصله گرفتن جامعه از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و محدودیت‌های سیاسی امامان علیهم‌السلام، به وسیله‌ی جلوگیری از گفتن و نوشتن حدیث؛ مگر حدیث‌های خاصی که خلفای قبل اجازه داده بودند. ۲. توطئه‌ی دستگاه‌های حکومتی در جهت دامن زدن به اختلاف‌های فکری و مشغول کردن مردم به مسائل غیر مهم و بهره‌برداری سیاسی از آن، که در نتیجه، فرصت تبیین و تحقیق در این مسائل از دست می‌رفت. ۳. گسترش دامنه‌ی فتوحات، در پی آن، مسلمان شدن سریع و بدون برنامه‌ی قوم‌ها و ملت‌های گوناگون با فرهنگ‌های متفاوت. امام سجاد علیه‌السلام برای نیل به هدف بزرگ الهی خود، که هدایت و رهبری جامعه اسلامی بود، در مقابل این انحراف‌ها سکوت اختیار نکرده و با توجه به شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه، به دفاع فرهنگی از ارزش‌های اسلامی پرداختند. مهم‌ترین فعالیت‌های امام سجاد علیه‌السلام در این زمینه، به شرح زیر می‌باشد:

هشدار درباره‌ی عقاید غالیان

امام سجاد علیه‌السلام، هم بر جریان‌های منحرف فکری درون جامعه‌ی شیعه نظارت داشت و هم بر جریان‌های انحرافی دیگران. حضرت وقتی دید که بعضی از شیعیان گرفتار عقیده‌ی غلو شده‌اند و ممکن است امامان علیهم‌السلام را از شأن بندگی بالاتر برده و به الوهیت آن‌ها معتقد [صفحه ۱۰۶] شوند، هشدار داد و فرمود: ان قوما من شیعتنا سیحبونا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود فی عزیر و ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم فلا هم منا و لا نحن منهم؛ [۲۱۵]. جمعی از شیعیان ما در حدی ما را دوست خواهند داشت که درباره‌ی ما چیزی که یهود درباره‌ی عزیر، و نصاری درباره‌ی عیسی بن مردم گفتند، خواهند گفت. (ما را فرزند خدا و شریک در الوهیت می‌شمارند) نه آنان از ما آیند و نه ما از آنانیم. بنا بر نقل دیگر، گروهی به حضور امام رسیدند و ایشان را بیش از حد ستایش کردند. امام علیه‌السلام فرمود: شما چه دروغ می‌گویید و بر خدا جرئت می‌ورزید! ما از صالحان قوم خود هستیم و همین که صالحان قوم شمرده شویم و باشیم، برایمان کافی است. [۲۱۶]. و به گروهی از شیعیان عراق فرمود: احبونا حب الاسلام و لا ترفعونا فوق حدنا؛ [۲۱۷]. آن طور که اسلام را دوست دارید، ما را نیز دوست داشته باشید و ما را از حد خودمان بالاتر نبرید.

مبارزه با جبر گرایی

از جریان‌های خطرناک در زمان امام سجاد علیه‌السلام رواج اعتقاد به جبر از طرف دستگاه حاکم بود. بنا به نقل مورخان، معاویه طلایه دار ترویج اعتقاد به جبر بود. [۲۱۸] از این رو، وقتی عایشه از او پرسید: چرا یزید را به جانشینی خویش برگزیدی، گفت: «خلافت یزید قضا و حکم الهی است و بندگان خدا حق دخالت در آن را ندارند [۲۱۹]. [صفحه ۱۰۷] امام سجاد علیه‌السلام با صراحت و قاطعیت این عقیده را رد کرد. چنان که وقتی عبید الله خطاب به ایشان علیه‌السلام گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ حضرت در جواب او فرمود: «برادری داشتم به نام علی که مردم او را کشتند [۲۲۰]. هم چنین وقتی یزید کشته شدن امام حسین علیه‌السلام را مشیت و کار خدا معرفی کرد، حضرت فرمود: «پدرم را مردم کشتند (نه خدا) [۲۲۱]. به روایت زهری، مردی از امام علیه‌السلام سؤال کرد: «آیا مصیبت‌ها تقدیر است یا پیامد اعمال؟» امام فرمودند: «قدر و عمل به منزله‌ی روح و جسم هستند.» سپس فرمود: آگاه باشید که ظالم‌ترین مردم کسی است که ظلم ظالم را عدل تلقی کند و عدل هدایت یافته را ظلم بداند [۲۲۲]. حضرت با این پاسخ، اعتقاد به تقدیر محض و جبر را باطل بیان کرد.

مبارزه با مشبهه

در عصر امامت امام سجاد علیه‌السلام توحید خالص، یعنی منزّه دانستن خداوند از تشبیه به مخلوقات، به دست فراموشی سپرده شد و با بهره‌گیری از عالمان دین فروش، دنیا طلب، عقیده به تجسیم و تشبیه رواج یافت. امام سجاد علیه‌السلام در مقابل این اعتقاد انحرافی نیز قاطعانه به مقابله پرداخت. چنان که وقتی شنید که گروهی ذات مقدس حق تعالی را به مخلوقات تشبیه کرده و قائل به جسم برای خدا شده‌اند، ناراحت شده و نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دست به دعا برداشت و در آن، بطلان این عقیده را نیز اعلام فرمود: خدایا! قدرت تو آشکار شده، ولی سیمایت آشکار نشده و تو را [صفحه ۱۰۸] نشناختند و تشبیه کنندگان، تو را غیر آن چه سزاواری تصور کردند. ای خدا! من از کسانی که با تشبیه، در پی جستن تو بر آمدند، بیزارم. خدایا! هیچ چیز مثل تو نیست و آنان (عظمت) تو را درک نکرده‌اند... ای خدا! تو برتر از آن چه هستی که تشبیه کنندگان، به وسیله‌ی آن، تو را وصف می‌کنند. [۲۲۳].

احتجاج با متصوفه و زاهد نمایان

یکی از حکمت‌های سیره‌ی زهد گونه‌ی امام علیه‌السلام خط بطلان کشیدن بر روش زاهد نمایانی بود که از دنیا بریده بودند و در

برابر مردم عصر خویش، هیچ گونه مسئولیتی احساس نمی‌کردند و فقط به عبادت و ریاضت می‌پرداختند. در حالی که در آن جامعه، انواع بدعت‌ها و ظلم‌ها رواج داشت و بر آنان لازم بود که با این عقاید به مقابله برخیزند. حضرت علاوه بر این که با روش عملی خود، سیره و روش آنان را باطل اعلام کرد، به طور صریح در مقابل آنان ایستاد و در کلامی فرمود: گروهی از این امت، بعد از این که از امامان دین و شجره‌ی نبوت جدا شدند، نحله‌ها و فرقه‌هایی شدند، گروهی خود را در اوهام رهبانیت گرفتار کردند... [۲۲۴]. هم چنین در سالی که مردم مکه و حاجیان، برای طلب باران، به گروهی از همین عابدان زاهد نما متوسل شدند و آنان دعا کردند ولی اجابت نشد، امام سجاد علیه‌السلام نزد آنان رفت و بعد از آنکه تک تک آنان را مخاطب قرار داد، فرمود: آیا در بین شما کسی نیست که خداوند رحمان او را دوست داشته باشد؟ گفتند: «ای جوان! ما فقط وظیفه‌ی دعا داریم و اجابت از آن اوست. امام علیه‌السلام فرمود: از کعبه دور شوید! چه این که اگر یکی از شما محبوب خداوند رحمان بود، دعایش اجابت می‌شد. [صفحه ۱۰۹] سپس حضرت نزدیک کعبه رفت و به سجده افتاد و دعا کرد. هنوز دعایش تمام نشده بود که باران باریدن گرفت. [۲۲۵]. حضرت در بین این جمع با سخن خود به صراحت، مطرود بودن عقیده‌های آنان را از درگاه حق تعالی اعلام می‌دارد و با نشان دادن اجابت دعای خود، هر روشی جز روش امامان علیهم‌السلام را باطل معرفی می‌کند.

مبارزه با عالمان درباری

اشاره

حاکمان ستمگر اموی برای آن که بتوانند بر مسلمانان حکومت کنند، چاره‌ای جز جلب اعتقاد قلبی آنان نسبت به مشروعیت آن چه انجام می‌دادند، نداشتند؛ زیرا هنوز مدت زیادی از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته بود و ایمان قلبی مردم به اسلام، به قوت خود باقی بود. از این رو اگر عدم شایستگی حاکمان بنی امیه در مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان به اثبات می‌رسید، بی‌تردید در برابر حکومت موضع می‌گرفتند. در جامعه‌ی اسلامی آن روزگار، افراد زیادی بودند که دستگاه خلافت را اسلامی می‌پنداشتند و این به خاطر اقدامات زیاد دستگاه اموی، برای مشروع جلوه دادن حاکمیت خویش بود. یکی از این اقدامات، جذب محدثان و عالمان دینی به دربار بود تا حدیث‌هایی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه‌ی بزرگ آن حضرت به نفع خویش جعل کنند تا بدین وسیله، زمینه‌ی فکری پذیرش حکومت آنان را در جامعه آماده سازند. محمد بن مسلم زهری (۵۸ - ۱۲۴ ه. ق.) یکی از عالمان درباری بود که حاکمان جبار بنی امیه از وجود و موقعیت دینی او بهره بردند. او خود را کاملاً در اختیار دربار اموی قرار داد و به نفع آنان کتاب نوشت و حدیث جعل کرد [۲۲۶] و از این طریق، به اهداف شوم آنان کمک کرد.

برخورد حضرت با زهری

امام سجاد علیه‌السلام که خطر این رهبران ناشایست فکر و فرهنگ در جامعه‌ی عصر خویش، [صفحه ۱۱۰] یعنی محدثان، قاریان، مفسران و قضات درباری را جدی می‌دید، مبارزه‌ای شدید را بر ضد آنان آغاز کرد. حضرت ابتدا با برخوردهای نصیحتگرانه، بنا داشت زهری را از این کار ناشایست بازدارد. لذا به طور غیر مستقیم به او فهماند که دنیا طلبی، ریشه‌ی همه‌ی گناهان و ستم‌ها است و هیچ چیز نزد خدا بعد از توحید و ایمان به نبوت، مثل بغض دنیا نیست و توضیح داد که دنیا خواهی، شعبه‌های فراوان دارد؛ از جمله: کبر، حسد، عشق به زنان، حب ریاست، راحت طلبی، بزرگی خواهی، دوست داشتن ثروت و... [۲۲۷]. این‌ها نقاط ضعف زهری بود و حکومت هم با انگشت گذاردن بر همین نقاط ضعف، او را به خدمت گرفته بود. هم چنین در یک روز که زهری همراه امام علیه‌السلام بود، حضرت دست به دعا و مناجات برداشت و ضمن آن به وی فهماند: ای نفس! تا کی به دنیا دل می‌بندی

و تکیهات را آبادانی آن قرار می‌دهی؟ آیا از نیاکانت عبرت نمی‌گیری [۲۲۸]. امام علیه السلام با این اندرزها، سعی داشت او را به خطاهایش متوجه کند و به راه حق بازگرداند. سرانجام حضرت در نامه‌ای تند او را به شدت توبیخ کرد و راه و روشش را نکوهش نمود، نوشت: «خدا ما و تو را از فتنه‌ها ننگه دارد و بر تو نسبت به آتش جهنم ترحم کند، چه این که در حالتی به سر می‌بری که بر هر کس که این حالت تو را بداند، شایسته است بر تو رحم آورد... بین که فردا در پیش خدا چه وضعی خواهی داشت، وقتی از تو در مورد نعمت‌هایش بپرسد که چگونه آن‌ها را رعایت کردی و حجت‌هایش، که چگونه آن‌ها را ادا نمودی، مپندار که خدا عذرهای تو را می‌پذیرد و بر تقصیر و کوتاهی تو راضی است. دور است! دور است! این چنین نیست! خداوند در کتابش از عالمان عهد گرفته که: «حجت‌ها را برای مردم [صفحه ۱۱۱] آشکارا بیان کنند و آن‌ها را کتمان نکنند. [۲۲۹]. بدان کم‌ترین چیزی که کتمان کرده و سبک‌ترین باری که برداشته‌ای، این است که وحشت ستمگران را به انس تبدیل کرده‌ای و با نزدیک شدن به آنان و اجابت دعوتشان، هرگاه خواستند، راه ستمگری را برایشان هموار کرده‌ای. چه قدر می‌ترسم که فردا قرین گناهت گردی و هم نشین خائنان شوی و از آن چه به خاطر کمک بر ظلم ظالمان گرفته‌ای و اموالی که به ناحق از عطایای آنان کسب کرده‌ای، سؤال شوی. چیزهایی که حق تو نبود، وقتی به تو دادند، گرفتی. به کسی نزدیک شدی که نه حقی را به صاحبش بازگرداند و نه باطلی را رد کرد. تو دوستدار دشمن خدا شدی. آیا چنین نبود که آنان با نزدیک کردن تو به خودشان، تو را قطب آسیاب ظلم، پلی برای عبور به سوی کارهای خلاف و پله‌ای برای رسیدن به گمراهیشان ساختند. تو به سوی گمراهی آنان دعوت می‌کردی و رونده‌ی راه آنان بودی. به وسیله‌ی تو، عالمان را در نظر مردم، مورد شک قرار دادند و با وجهی تو، به سوی خویش جذب نمودند. نزدیک‌ترین وزرای آنان و قوی‌ترین یارانشان به قدری که تو افساد آنان را در چشم مردم اصلاح جلوه دادی، نتوانستند برایشان مفید باشد. تو بر فساد کاری‌های آنان سرپوش می‌نهی و پای خاص و عام را به دربارشان می‌گشایی. چه ناچیز است آن چه به تو می‌دهند در برابر آن چه از تو می‌گیرند! و چه بی‌ارزش است آن چه برای تو آباد می‌کنند در برابر آن چه ویران می‌کنند! پس به حال خود بیندیش که دیگری به حال تو نیندیشد. و به حساب خود برس که از تو سؤال خواهند کرد... اینک (اگر خواهی از این بدبختی نجات یابی) از هر چه (مال و مقام) داری، روی گردان تا به شایستگان پیوندی... ما شکایت غم و غصه خویش و آن چه را که در تو می‌بینیم، به خدا می‌بریم و مصیبت‌هایی را [صفحه ۱۱۲] که از تو به ما رسیده، به حساب خدا می‌گذاریم... بسیار بیمناکم که تو از آن گروهی باشی که خدای متعال درباره‌ی آنان فرموده: «نماز را ضایع کردند، به دنبال شهوت‌ها رفتند، و به زودی به (کیفر) گمراهی خود می‌رسند [۲۳۰] خدا بار قرآن را به دوش تو نهاده و علم آن را به تو سپرده، اما تو تباهش کرده‌ای، شکر خدایی را که ما را از آن بلاهایی که تو را بدان گرفتار کرده، در امان داشت. والسلام.» [۲۳۱].

امام سجاد و حسن بصری

حسن بصری در منی مشغول موعظه‌ی مردم بود. در همان حال، امام سجاد علیه السلام از آن جا عبور کرد و به وی فرمود: آیا از این وضعی که هم اکنون داری، بین خود و خدای خود راضی هستی که اگر در همین حال، مرگت فرا رسد، هیچ نگران نباشی؟ حسن بصری گفت: نه، راضی نیستم. حضرت فرمود: آیا به خود حدیث نفس می‌کنی تا تغییر وضع دهی و از این وضعی که راضی نیستی بیرون آیی و در حالی که از آن راضی هستی، وارد شوی؟ حسن چند لحظه‌ای سرش را پایین انداخت، سپس گفت: من آن را خلاف واقع عرض کردم! پس انتظار می‌کشی بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری که با او سابقه‌ی رفاقت داری، بیاید؟ - نه چنین انتظاری ندارم. - پس انتظار داری به جایی غیر از این دنیا، که در آن هستی، وارد شوی تا در آن جا وظایف را انجام دهی؟ [صفحه ۱۱۳] - نه جایی غیر از دنیا برای عمل سراغ ندارم. - آیا کسی را سراغ داری که ذره‌ای عقل داشته باشد و در عین حال، در این دنیا از خودش راضی باشد؟ تو که گویی به پیامبری جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله امید نبسته‌ای و جایی

غیر از همین دنیا، که در آن هستی، سراغ نداری که بتوانی عملی انجام دهی و از این حالی که در آن هستی، راضی نیستی، پس چرا به جای آن که خود را نصیحت کنی، مردم را پند می‌دهی؟ چون حضرت از پیش حسن بصری رفت، حسن پرسید: این آقا که بود؟ گفتند: او علی بن الحسین علیه السلام بود. حسن گفت: او از خانواده‌ی علم و دانش است. پس از آن زمان، دیگر حسن بصری مردم را موعظه نکرد. [۲۳۲]. [صفحه ۱۱۵]

امام سجاد علیه السلام و احیای فقه شیعه

اشاره

از عصر امام سجاد علیه السلام شرایط جامعه‌ی اسلامی از نظر سیاسی و فرهنگی به تدریج تغییر کرد؛ زیرا با وقوع حادثه‌ی خونبار کربلا، جامعه‌ی شیعه دچار ضعف و از هم پاشیدگی شدیدی شد و احتمال سقوط و انقراض همیشگی آن بعید به نظر نمی‌رسید؛ به ویژه این که در آن دوران، آن چه از جامعه‌ی ضعیف شیعه بر جای مانده بود، دچار انشعاب و تفرقه و در نتیجه، نوعی انحراف و سردرگمی شده بود؛ چنان که گروهی معتقد به امامت عموی حضرت، یعنی محمد حنفیه شده بودند. محل سکونت امام سجاد علیه السلام یعنی شهر مدینه گرچه «دار السنه» نام گرفته بود [۲۳۳] و مردم آن، زمانی میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران بودند، اما در این زمان، مردم بیش تر متأثر از ارزش‌های خلافت بودند تا امامان شیعه علیهم السلام و مخصوصاً بعد از فاجعه‌ی حره، چنان حقارتی بر مردم آن سامان تحمیل شد که مجبور شدند به عنوان برده یزید، با مسلم بن عقبه، فرمانده نظامی یزید، بیعت کنند. بنابراین، شرایط مناسبی وجود نداشت تا امام سجاد علیه السلام بتواند در کمال آزادی، به تعلیم و تربیت شاگردان خود و نشر احکام و معارف دینی بپردازد. هر چند بنا بر بعضی روایات (چنان که گذشت) حضرت با مردم و فقهای ساکن مدینه آمد و رفت داشته است. هم چنین نقل شده است: که علی بن الحسین علیه السلام هفته‌ای یک بار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و به موعظه‌ی مردم و دعوت آنان به زهد و تقوا و ترغیب به آخرت می‌پرداخت. [۲۳۴]. با وجود همه‌ی تنگناهای سیاسی و زیر نظر گرفتن اعمال و رفتار امام علیه السلام به وسیله‌ی [صفحه ۱۱۶] دستگاه بنی امیه، حضرت فعالیتش را آغاز می‌کند و نهضت فکری را که جد بزرگوارش، امام علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش گرفته بود، دوباره جان می‌بخشد. حضرت ابتدا با اتکا به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طریق امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام از آن حضرت نقل می‌شد، (که بعدها همین احادیث به انضمام احادیث نقل شده از دیگر ائمه‌ی شیعه، سنت راستین و قابل اطمینان پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر شیعه تلقی شد) روش و سیره‌ی فقه شیعه را مشخص فرموده و فقه شیعی را پی ریزی کرد و با ترویج و اشاعه‌ی تفکر شیعی، آن را از انهدام و انحراف و چند دستگی نجات داده و حیاتی نو بخشید. علی رغم تلاش‌های مداوم امام علیه السلام که ابتدا باعث تقویت شیعه گردید، مدینه به علت کج اندیشی‌ها و انحرافات که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بنا نهاده شده بود و به صورت محیطی بدبین و بی‌اعتنا به خط و اندیشه و بینش شیعه بار آمده بود، جای مناسبی برای شیعه نبود؛ چنان که امام علیه السلام خود می‌فرماید: «تعداد محبان واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی‌رسد [۲۳۵]. در شهر مدینه، در کنار امام علیه السلام، فقهای نیز حضور داشتند که هفت نفر از آن‌ها به «فقهای سبعة» معروف می‌باشند و اسامی آن‌ها عبارت است از: عروه بن زبیر؛ سعید بن مسیب؛ قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام؛ سلیمان بن یسار؛ عبیدالله بن عتبۀ بن مسعود و خارجه بن زید. [۲۳۶]. اما به تصدیق معاصران آن حضرت، امام علیه السلام از نظر زهد، ورع، تقوا، کمالات معنوی، دانش و آشنایی به مبانی قرآن و سنت نبوی، از همه‌ی معاصران خود برتر و والاتر بود. از این رو در بین علما و فقهای مدینه، حضرت از احترام و مقام خاصی برخوردار بود. چنان که سعید بن مسیب می‌گوید: «اصحاب امام علیه السلام و قاریان مدینه، برای مناسک حج

خارج نمی‌شدند، مگر آن که علی بن الحسین علیه السلام عازم می‌گردید و چون حضرت آهنگ خروج می‌کرد، حدود هزار قاری از مدینه خارج می‌شدند [۲۳۷]. همان طور که در فصل اول بیان کردیم، جهل و بی‌خبری از معارف و احکام دین، چنان [صفحه ۱۱۷] در جامعه‌ی اسلامی عصر امام سجاد علیه السلام رسوخ کرده بود که مسلمانان حتی با مسائل و احکام کلی اسلام هم نا آشنا بودند و تنها نشانه‌ی مسلمان بودن مردم، مسأله قبله بود و اگر کسی از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بر این مردم وارد می‌شد، هیچ چیز آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناخت. با توجه به این شرایط، امام سجاد علیه السلام چاره‌ای جز تعلیم شرع رسول الله صلی الله علیه و آله و فقه امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت. لذا به بیان مسائل کلی فقه پرداخت و زمینه و بستر مناسب برای بیان جزئیات و تفصیل احکام فقهی در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام را فراهم آورد. بنابراین، موعظه یا حدیث گفتن امام زین العابدین علیه السلام چیزی جز نقل روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام نبود که حضرت آن‌ها را از پدران خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد. امام سجاد علیه السلام در شرایطی زندگی می‌کرد که مجبور بود شرایط تقیه را رعایت کرده و یاران خود را نیز بدان توصیه نماید. از میان فقهای سبعه، که در مدینه زندگی می‌کردند، دو تن از شیعیان دست اندر کار فتوا بودند؛ یکی قاسم بن محمد بن ابی‌بکر که از حواریون امام سجاد علیه السلام به شمار می‌رفت و دیگری سعید بن مسیب که طبق نقل کشی، دست پرورده‌ی حضرت علی علیه السلام بود [۲۳۸] این دو در ظاهر، طبق رأی اهل سنت، فتوا می‌دادند. بدین علت، معروف است که تقیه تا قبل از عصر امام صادق علیه السلام، راه و رسم دینداری و مورد استفاده‌ی شیعیان بوده است. [۲۳۹]. بنا بر قول مشهور، امام سجاد علیه السلام در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری به شهادت رسیده است و در این زمان، هنوز فرمان نگارش حدیث، به دست خلفای بنی‌امیه صادر نشده بود. از این رو شرایط ثبت و نگارش آثار حضرت وجود نداشت. با این همه، شیخ مفید (ره) در ترجمه‌ی آن حضرت می‌نویسد: «فقهای عامه، روایات زیادی از آن حضرت نقل کرده‌اند و مطالب مشهوری از موعظه، دعا، فضایل قرآن، حلال و حرام، جنگ‌ها و دانش روز، از ایشان حفظ شده است که مجال ذکر آن نیست [۲۴۰]. و مسعودی می‌نویسد: «افقام مع امیرالمؤمنین علیه السلام ستین و شهورا و روی عنه احادیث کثیره [۲۴۱]. حضرت دو سال و چند ماه از زندگی جد بزرگوارش، امیرالمؤمنین علیه السلام را درک کرد و [صفحه ۱۱۸] از ایشان روایات زیادی نقل کرده است. اما با وجود این، در مقایسه با روایات نقل شده از دیگر معصومان علیهم السلام در کتب روایی شیعه آثار چندانی از امام چهارم علیه السلام وجود ندارد. از این رو، روایات فقهی امام چهارم علیه السلام نیز مانند پدر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام محدود است. یکی از آثار فقهی ارزشمند امام سجاد علیه السلام روایات ایشان در بسیاری از مباحث فقهی است به نقل از پسر بزرگوارشان، زید بن علی که به مسند زید [۲۴۲] شهرت دارد. البته برخی از این روایات، در منابع حدیثی شیعه وجود ندارد و مطابق با فتوای اهل سنت است. علاوه بر این، روایات فقهی امام علیه السلام را می‌توان در مآخذ و کتاب‌های حدیثی و تاریخی شیعه جستجو کرد. در این جا برخی از این روایات، که در موضوعات و مسائل مختلف فقهی از امام علیه السلام وارد شده است، بیان می‌شود:

نمونه‌هایی از روایات فقهی امام

بیان اقسام روزه

زهری از فقهای معاصر حضرت گوید: «من و اصحابم بر این مطلب متفق بودیم که روزه‌ی واجب، فقط روزه‌ی ماه رمضان است. وقتی بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدیم و در این باره سؤال کردیم، در جواب، چهل فرض برای روزه برشمرد که ده فرض آن واجب، ده فرض آن حرام، چهارده وجه آن اختیاری و سه وجه آن محتاج به اذن بود. به اضافه‌ی روزه‌ی تأدیب، روزه‌ی اباحه و روزه‌ی سفر و مرض که آن‌ها را به تفصیل و با شواهد قرآنی توضیح داد. [۲۴۳].

حل مشکل فقهی زهری

زهری غلام خود را به اتهام دزدی اموالش تهدید کرده و او را تنبیه بدنی کرد و غلام در اثر این تنبیه مرد، در حالی که زهری قصد کشتن وی را نداشت. زهری که ترسیده بود، به مدینه آمد و حکم این عمل را از برخی فقهای مشهور مدینه پرسید و همگی گفتند: توبه‌ی [صفحه ۱۱۹] تو پذیرفته نیست. او خدمت حضرت سجاد علیه‌السلام رسید و حضرت فرمود: «گناه تو توبه دارد. دو ماه پی در پی روزه بگیر. بنده‌ی مؤمنی را آزاد کن و شصت مستمند را طعام بده [۲۴۴]. و در روایت ابن سعد است که فرمود: «دیه‌ی او را برای کسانش بفرست.»

زنده نگه داشتن و حفظ سنت پیامبر درباره‌ی اذان

امام سجاد علیه‌السلام هر وقت اذان می‌گفت، بعد از «حی علی الفلاح»، بلافاصله «حی علی خیر العمل» (که اهل سنت آن را ترک کرده بودند) می‌گفت و می‌فرمود: «هو الاذان الاول» [۲۴۵]، تا مسلمانان را آگاهی دهد که دیگران با حذف این جمله، اذان را تحریف کرده‌اند...

کفر مانع ارث است

زهری از امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم» [۲۴۶]. مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

تحریم نکاح محارم جز در مورد فرزندان آدم

مردی از قریش به امام سجاد علیه‌السلام گفت: «ازدواج هاییل و قایل با خواهرانشان، کاری است که امروزه مجوسیان آن را انجام می‌دهند.» حضرت فرمودند: «مجوسیان بعد از تحریم خدا، آن را انجام می‌دهند.» سپس فرمود: «این حکم را انکار نکن. این سنتی است که اتفاق افتاده است. آیا خدا همسر آدم را از وی نیافرید سپس او را برای آدم حلال کرد؟ این حکم، سنتی است از سنت‌های خدا که خدا آن را بعد حرام کرد.» [۲۴۷]. [صفحه ۱۲۰]

حکم نبیذ

از امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی حکم نبیذ سؤال شد. حضرت فرمود: «قومی می‌نوشند و قومی صالح، آن را حرام می‌دانند. بنابراین، شهادت و ایمان کسانی که با آن، شهوات خویش را ترک می‌کنند، به پذیرفتن سزاوارتر است از شهادت آن گروهی که شهوات، ایشان را به شهادت و اقرار به اسلام و ایمان واداشت [۲۴۸].»

نقش نیت در عمل

قال علی بن الحسین علیه‌السلام: «لا عمل الابنیه» [۲۴۹]. امام علی بن الحسین می‌فرماید: «هیچ عملی جز به نیت صحیح نیست.»

عدم جواز تکفیر در نماز

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «نهادن یکی از دست‌ها بر روی دست دیگر، در هنگام نماز، خود یک کاری است، در صورتی که

در حال نماز هیچ کار دیگری درست نیست.» [۲۵۰].

امر کردن کودکان به نماز خواندن

حسین بن علی بن الحسین علیه‌السلام گوید: «پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام بر من و جعفر (امام صادق علیه‌السلام) وارد شد در حالی که ما بازی می‌کردیم. پدرم به محمد بن علی (امام باقر علیه‌السلام) فرمود: جعفر چند سال داری؟ محمد بن علی فرمود: هفت سال. حضرت فرمود: «او را به نماز امر کنید [۲۵۱]. [صفحه ۱۲۱]

جواز جهر به «بسمله»

مسأله جهر به بسمله از دیدگاه شیعه، نه تنها یک مسأله‌ی فقهی است، بلکه از روایات پیشوایان معصوم استفاده می‌شود که این مسأله به تدریج رنگ سیاسی نیز به خود گرفته است و این به خاطر آن بوده که حاکمان وقت، نوعاً طرفدار اخفات «بسمله» بوده‌اند و در مقابل، امامان علیهم‌السلام با آنان مخالفت می‌ورزیده‌اند. چنان که امام علی علیه‌السلام در حضور جمعی، یکی از احکام تحریف شده را جهر به «بسمله» معرفی می‌کند. همچنین امام رضا علیه‌السلام در توصیه‌ای به مأمون عباسی می‌فرماید: جهر به بسمله در همه‌ی نمازها سنت است. امام عسکری علیه‌السلام نیز آن را یکی از نشانه‌های پنج‌گانه‌ی مؤمن شمرده است. فشار و اصرار بر اخفات به بسمله، از سوی بعضی از حاکمان، گاهی به قدری شدید بوده است که امامان علیهم‌السلام در این مورد «اخفات بسمله از روی تقیه» را تجویز کرده‌اند. در این زمینه ر.ک: بحث‌هایی از فقه تطبیقی؛ مهدی پیشوایی و حسین گودرزی، ص ۵۹ - ۵۷. امام علی بن الحسین علیه‌السلام به ابوحمزه‌ی ثمالی فرمود: «ای ثمالی! هر گاه نماز به پا داشته شود، شیطان نزد یار موکل بر امام می‌آید و از او سؤال می‌کند: رفیقت خدا را به یاد آورد؟ اگر گوید: آری، برمی‌گردد و اگر گوید: خیر، بی‌درنگ بر دوش وی سوار می‌شود و به جای او بر مردم امامت می‌کند تا از حالت نماز برگردند. ابوحمزه پرسید: فدایت شوم، مگر اینان در نماز، قرآن نمی‌خوانند که شیطان بر آن‌ها امامت می‌کند؟ حضرت فرمود: قرآن می‌خوانند. لکن منظور این نیست که تو می‌گویی. منظور از یاد خدا کردن، بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است و مراد از یار امام، همان فرشته‌ای است که موکل بر اوست [۲۵۲]. این حدیث شریف، ردی است بر کسانی که بلند گفتن «بسم الله» را در نماز، جایز نمی‌دانند.

شرط جواز خرید کنیز آوازه خوان

شخصی از امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی حکم خرید کنیز آوازه خوان سؤال کرد. حضرت فرمود: «اگر چنین کنیزی، با خواندن قرآن، پارسایی و فضایی که غنا نباشد، تو را به یاد بهشت اندازد، مانعی ندارد، اما غنا روا نیست [۲۵۳]. [صفحه ۱۲۲]

حد زنا با خواهر

حضرت درباره‌ی حد کسی که با خواهرش زنا کرده، می‌فرمایند: «به شدت با شمشیر زده می‌شود، به هر جا که ضربت رسید. اگر زنده ماند، حبس ابد می‌شود تا این که بمیرد.» [۲۵۴].

استحباب زیاد نماز خواندن در مسجد کوفه

ابوحمزه ثمالی می‌گوید، «امام سجاد علیه‌السلام از مدینه به مسجد کوفه آمد و چهار رکعت نماز خواند و سپس بر مرکب خود سوار شد و راه خود را گرفت و رفت [۲۵۵].

دیه ی سقط جنین

سعید بن مسیب می گوید: از امام سجاد علیه السلام سؤال کردم: «مردی زنی را زده و در اثر این عمل، آن زن بچه اش را سقط کرده است، حکم آن چیست؟» حضرت فرمود: «اگر نطفه بود، یعنی چهل روز در رحم قرار گرفته باشد، باید بیست دینار دهد و اگر علقه بود، یعنی هشتاد روز در رحم مستقر شده باشد، چهل دینار باید بپردازد و اگر مضغه بود، یعنی چهار ماه در رحم وجود داشته باشد، شصت دینار دهد و اگر انسان کاملی باشد که دارای گوشت و استخوان بوده و روح در آن دمیده باشد، باید دیه کامل دهد [۲۵۶].»

کیفیت نماز مریض

امام سجاد علیه السلام به سند خود، از پدر بزرگوارش از جدش امام علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مریض در حال ایستاده نماز می خواند و اگر نتوانست، نشسته به جا می آورد و اگر بر سجده قادر نبود، اشاره کند و سجده اش را با اشاره ی پایین تر از رکوعش انجام دهد و اگر نشسته نتواند نماز خواند، به پهلو راست رو به قبله بخوابد و اگر نتوانست، به پشت بخوابد و پاهایش را به سمت قبله دراز کند. [۲۵۷]. [صفحه ۱۲۳]

استحباب کسب در وطن

علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «از جمله ی خوشبختی مرد آن است که محل کسب و تجارتش، در شهر خودش باشد و شرکایش افرادی صالح باشند و دارای فرزندی باشد که او را یاری دهد [۲۵۸]. این روایات، نمونه ای از احادیث فقهی امام سجاد علیه السلام بود که در کتاب های مختلف وارد شده است. [۲۵۹] با تأمل در این احادیث، به تنوع موضوعاتی که امام علیه السلام حکم آن ها را بیان فرموده است، می توان پی برد و احاطه ی علمی و فقهی ایشان را به روشنی ملاحظه کرد. همچنان که این مقام و موقعیت علمی و فقهی حضرت، از نظر علما و فقهای معاصر حضرت مخفی نمانده است و آنان هم به این موضوع اعتراف صریح کرده اند. چنان که زهری می گوید: «کسی را فقیه تر از علی بن الحسین ندیدم.» [۲۶۰]. یحیی بن سعید می گوید: «هیچ قرشی را برتر از علی بن الحسین ندیدم [۲۶۱]. و شافعی می نویسد: «علی بن الحسین فقیه ترین مردم مدینه است [۲۶۲]. امام سجاد علیه السلام از بیان و تعلیم احکام دین به جامعه ی عصر خویش لحظه ای فروگذار نکرد و حتی در دوره ی کوتاهی که خارج از مدینه زندگی می کرد، عمه ی بزرگوارشان حضرت زینب علیها السلام بنابر وصیت امام حسین علیه السلام این مسؤولیت بزرگ را بر عهده داشت و [صفحه ۱۲۴] شیعیان برای پاسخ به مشکلات علمی شان، از جمله مسائل فقهی، به ایشان مراجعه می کردند. از این رو، آن چه از دانش های امام سجاد علیه السلام صادر می شد، به خاطر آن که حاکمان جور، به فعالیت های علمی امام علیه السلام پی نبرند، به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده می شد. [۲۶۳]. [صفحه ۱۲۵]

نقش امام سجاد علیه السلام در تداوم نهضت حسینی

اشاره

چنان که گفته شد، دوران امامت امام سجاد علیه السلام را می توان به سه مرحله تقسیم کرد: مرحله ی اول، دوره ی کوتاه اسارت بود، که از عصر عاشورا تا بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه ادامه داشت. در این دوره ی امام سجاد علیه السلام رسالت بزرگ خود را، که افشای چهره پلید امویان و جنایات هولناکشان در حق پدر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش بود، با ایراد

خطبه‌های روشنگرانه در کنار عمه‌اش حضرت زینب علیها‌السلام و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام به انجام رساند. در دو دوره‌ی بعدی، با زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی این واقعه‌ی جانگداز، به آن عمق بیش‌تری بخشید. حال به توضیح و تحلیل هر یک از این دو حرکت مهم، می‌پردازیم.

ایراد خطبه‌های روشنگرانه و افشاگرانه

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام به همراه دیگر اهل بیت علیهم‌السلام به منظور ابلاغ پیام عاشورا، چهره‌ی ظالمانه‌ی دستگاه اموی را، با سلاح بیان و با ایراد خطبه‌های آتشین، افشا کردند. در این جا مناسب است به حوادث و خطبه‌های امام سجاد علیه‌السلام در سه شهر کوفه، شام و مدینه اشاره‌ای بشود.

اهل بیت در کوفه

شهر کوفه، اولین جایی بود که امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام در آن جا باید ادای تکلیف می‌کردند. این در حالی بود که ابن‌زیاد برای این که پیروزی خود را به شکل کامل به رخ کوفیان بکشد، دستور داد سرهای شهدا را پیشاپیش کاروان اسرا حرکت دهند و در کوچه و محله‌های کوفه بچرخانند [۲۶۴] وضعیت اسرای اهل بیت علیهم‌السلام چنان رقت آور و اندوهبار [صفحه ۱۲۶] بود که زنان کوفه را به گریه و ناله واداشت. امام سجاد علیه‌السلام که نظاره‌گر شیون و زاری آنان بود با تعجب فرمود: «تنوحون و تبکون من اجلنا فمن ذا الذی قتلنا [۲۶۵]. شما که برای ما نوحه سرایی و زاری می‌کنید! پس چه کسی عزیزان ما را کشته است؟ حضرت زینب علیها‌السلام چون شرایط را برای رساندن پیام شهدا و برملا نمودن چهره‌ی ستم امویان مناسب دید، آغاز به سخن کرد و خطبه‌ای چنان پرشور ایراد کرد که همه‌ی حاضران مبهوت شده و بی‌اختیار گریستند. فاطمه‌ی صغری، دختر امام حسین علیه‌السلام نیز طی سخنانی به شرح مظلومیت جد و پدرش و بی‌وفایی کوفیان پرداخت و آن چنان حق کلام را ادا کرد که فریاد برآوردند: «ای دختر پاکان! بس کن که به راستی دل‌های ما را آتش زدی و حنجره‌های ما را به ناله آوردی و جان‌های ما را سوزاندی [۲۶۶].»

خطبه‌ی امام سجاد

احتمال دارد این خطبه، هنگام بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام از شام، در کوفه ایراد شده باشد؛ چرا که از یک سو هنگام رفتن به شام نه وقت کافی و نه آزادی چندانی وجود داشت که امام علیه‌السلام چنین سخنان طولانی ایراد کند و از سوی دیگر، ابو منصور طبرسی در آغاز خطبه می‌نویسد: «احتجاج علی بن الحسین علیه‌السلام علی اهل الکوفه حین خرج من الفسطاط... (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۵) و روشن است که هنگام رفتن به شام، اهل بیت علیهم‌السلام خیمه‌ای نداشته‌اند که امام از آن بیرون آید؛ در این زمینه، ر.ک: پیشوایی، مهدی سیره‌ی پیشوایان، ص ۲۰۹ - ۲۰۷. امام زین العابدین علیه‌السلام نیز که مردم را آماده یافت به جمعیت، که بلند بلند گریه می‌کردند، اشاره کرد تا ساکت شوند. سپس به پا خاست و پس از حمد پروردگار و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم! آن که مرا می‌شناسد که شناخته است. آن که نمی‌شناسد خود را بدو می‌شناسانم. من علی فرزند حسین بن علی بن ابی‌طالب هستم. من پسر کسی هستم که حرمتش شکسته شد، اموالش ربوده شد و داراییش [صفحه ۱۲۷] به غارت رفت و عیالش اسیر گردید. من پسر کسی هستم که در کنار نهر فراتش، بدون پیشینه‌ی کینه و دشمنی، سر بریدند. من فرزند کسی هستم

که او را با شکنجه کشتند و همین فخر، او را بس است. مردم! شما را به خدا سوگند، مگر شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید؛ اما به او نیرنگ زدید؟ با او پیمان بستید و بیعت نمودید؛ ولی به جنگ با او برخاستید؟ مرگ بر شما، با این کرداری که از پیش برای خویش فرستادید! و ننگ بر این اندیشه‌ی شما! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما بگوید: «اهل بیت مرا کشتید و حرمت مرا درهم شکستید! شما از امت من نیستید»، به چه رویی بدو خواهید نگرست؟ ناگهان از هر سو بانگ برخاست. مردم به یکدیگر می‌گفتند: «تباه شدید و نمی‌دانید.» سپس حضرت فرمود: خدا رحمت کند کسی که پند مرا بپذیرد و وصیتم را درباره‌ی خدا و پیامبرش و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله پاس دارد، که به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما الگوی نیکویی است. همگان گفتند: «ای فرزند رسول خدا! همه ما سخت را پذیرا و فرمان تو را می‌بریم و پیمان می‌بندیم که شما را رها نکرده و به دیگران دل نبندیم.» پس هر فرمانی داری بفرما که ما با هر که تو با او، در جنگی، در جنگیم، و با هر کس که آشتی باشی ما نیز با او آشتی خواهیم بود. ما یزید را دستگیر کرده و از ستمگران به شما و ما، بیزاری می‌جویم. امام سجاد علیه السلام از سخنان بی‌محتوا و نفاق آمیز آنان به خشم آمد و بانگ زد: هرگز، هرگز، ای بی‌وفایان و نیرنگ‌بازان! به خواسته‌ی دل خویش نخواهید رسید. می‌خواهید با من همان کنید که پیش از این با پدرانم کردید؟ به خدای شتران راهوار، هنوز زخم دل بهبود نیافته است... تنها درخواست من از شما این است که نه با ما باشید و نه علیه ما [۲۶۷]. امام سجاد علیه السلام در این خطابه‌ی کوتاه و روشنگر، حادثه‌ی کربلا را از دو بعد مورد بررسی [صفحه ۱۲۸] و تجزیه و تحلیل قرار داد؛ از یک سو، درنده‌خویی‌ها و جنایات ضد انسانی یزید و مزدوران او را برملا کرد و آنان را قاتل، غارتگر، شکننده‌ی حرمت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و اسیرکننده‌ی خاندان وی معرفی کرد و کوفیان را افرادی حيله‌گر، پیمان شکن و شریک جرم یزید قلمداد کرده و به عواقب وخیمی که در انتظارشان است، آگاهی داد. و از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام و خاندانش را اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی فرمود و شهادت آن حضرت و یارانش را به عنوان بزرگ‌ترین افتخار خویش مطرح کرد. بدین ترتیب با بیان چهره‌ی اصلی این نهضت، از این که دستگاه تبلیغاتی یزید، حوادث را به نفع خود جلوه دهد و آن را جعل و تحریف کند، جلوگیری کرد.

در کاخ پسر زیاد

پسر زیاد، پس از آن که در برخورد با حضرت زینب علیها السلام با شکست مواجه شد، از شدت خشم، تصمیم گرفت ایشان را به قتل برساند. اما عمرو بن حرث مانع شد. [۲۶۸]، روی سخن را به یادگار امام حسین علیه السلام امام سجاد علیه السلام برگردانید تا شاید در گفتگو با وی شکست خود را جبران نماید. از این رو پرسید: «تو کیستی؟» - «علی بن الحسین» - مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام علیه السلام فرمود: «برادری داشتم به نام «علی» که مردم او را کشتند.» - بلکه خدا او را کشت. امام علیه السلام در پاسخ این آیه را خواند: «الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها» [۲۶۹]. «خداوند به هنگام مرگ، ارواح را می‌گیرد و و آن که هنوز مرگش فرا نرسیده است، روحش را در حال خواب می‌گیرد.» منظور امام علیه السلام آن است که: درست است که خدا در پایان زندگی، جان مردم را می‌گیرد ولی این مردم کوفه بودند که خاندان او را به شهادت رساندند. [صفحه ۱۲۹] پسرمرجانه از پاسخ امام علیه السلام بیشتر خشمگین شد و فریاد برآورد: «آن قدر بر من جرأت یافته‌ای که پاسخ مرا بدهی؟ او را ببرید و گردن بزنید!» امام علیه السلام فرمودند: «مرا از کشتن می‌ترسانی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن، خوی ما و شهادت مایه‌ی سربلندی و کرامت ماست.» حضرت زینب علیها السلام وقتی موقعیت امام سجاد علیه السلام را در معرض خطر دید، خطاب به ابن زیاد گفت: «ای پسر زیاد! این همه خون از ما ریختی، آیا بس نیست؟ سوگند به خدا، از او جدا نخواهم شد تا مرا هم با او بکشی!» ابن زیاد با شنیدن سخنان جدی حضرت زینب علیها السلام از کشتن امام علیه السلام صرف نظر کرده، دستور داد آنان را به زندان افکندند [۲۷۰].

کسب تکلیف از یزید

سخنان افشاگرانه‌ی زینب کبری و امام زین العابدین علیهما السلام در برابر کوفیان، هم چنین موضع قاطعانه و پیروزمندانه‌ی آن بزرگوار در مقابل پسر مرجانه و مزدورانش، حاکم جنایتکار کوفه را سخت به وحشت انداخته و باعث شد: ۱. عمر سعد را خواسته و از او فرمان خویش، مبنی بر به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، را مطالبه کند. [۲۷۱] (هدف وی از این تقاضا این بود که سند را از عمر سعد بگیرد تا به گمان خویش بتواند خویشتن را از این جنایت بزرگ، در حق فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تبریئه سازد.) سپس نامه‌ای به یزید نوشت و در مورد اسیران کسب تکلیف کرد. یزید هم به وی دستور داد اسیران را به شام بفرستد. [۲۷۲]. بدین ترتیب اولین مرحله‌ی سفر کاروان اسرا به پایان رسید و آنان علاوه بر این که با صراحت و شجاعت، پیام شهیدان کربلا را بیان داشتند، توانستند بذر انقلاب و قیام را در کوفه بپاشند که ثمره‌ی آن در قیام تواین و مختار نمایان شد. [صفحه ۱۳۰]

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شام

با ناکامی دستگاه خلافت یزید، در موضع گیری خود نسبت به اسرا در کوفه، یزید تصمیم گرفت آنان را به مرکز خلافت خود فراخواند تا شاید شکست کوفه را جبران کند. موقعیت سیاسی و فرهنگی شام با کوفه تفاوتی اساسی داشت. در کوفه، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، ناشناخته نبودند. کوفه هنوز عدالت حضرت علی علیه السلام را در خاطر داشت. شب‌های کوفه آهنگ مناجات علی را ترنم می کرد. یتیمانی که نیمه‌های شب، دست نوازش علی را بر سر خود دیده و نان و خرما می علی را در دهان گذاشته و خورده بودند، هنوز طعم آن محبت‌ها را فراموش نکرده بودند؛ و در یک کلام، کوفیان به عظمت، شأن و مقام اهل بیت علیهم السلام و خویشاوندی آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی داشتند و از ترس جان خود یا برای کسب مقام و پول و منصب، با امام حسین علیه السلام جنگیدند. اما وضعیت اجتماعی و فرهنگی شام، برخلاف کوفه بود. این منطقه، مرکز خلافت امویان بود. حکومت در مورد چگونگی رفتار مردم با اسرا (اهل بیت علیهم السلام) و بهره برداری تبلیغاتی به نفع دستگاه یزید، سرمایه گذاری فراوانی کرده بود و می‌خواست با ذلیل و کوچک نشان دادن آنان و گرفتن اقرار و اعتراف و التماس از ایشان، قدرت و شوکت خود را به مردم، و مخصوصا نمایندگان سیاسی دیگر حکومت‌ها بنمایاند. زمینه نیز برای این هدف شوم یزید فراهم بود؛ زیرا شامیان اسرا را خارجی و شورشگر علیه دین خدا و خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند! شامیان که نه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند و جز آن چه بنی‌امیه گفته بودند، از سیره و سنت وی چیزی نمی‌دانستند، یزید و اجدادش را تنها مسلمانان واقعی و وارثان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شناختند و پیامبر را هم در چهره‌ی یزید می‌دیدند و منش و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را مثل یزید می‌دانستند. یکی از محققان در مورد اوضاع اجتماعی و فرهنگی شام در آن زمان می‌نویسد: شام از آن روز که به تصرف مسلمانان در آمد، فرمانروایانی چون خالد، پسر ولید و معاویه، پسر ابوسفیان را به خود دید. مردم این سرزمین نه صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند تنی چند از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم که بدان سرزمین رفتند و سکونت جستند، مردمانی بودند پراکنده از یکدیگر که در عامه نفوذی نداشتند. [صفحه ۱۳۱] در نتیجه، مردم شام، کردار معاویه، پسر ابوسفیان و اطرافیانش را سنت مسلمانان می‌پنداشتند، و چون صدها سال امپراتوری روم بر آنان حکومت کرده در نتیجه سیرت حکومت‌های دوره‌ی اسلام را عادلانه‌تر از حکومت‌های پیشین می‌دیدند، بر کارهای آنان صحه می‌گذازدند [۲۷۳]. در بی‌خبری شامیان از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام همین بس که زمانی که عبدالله بن علی، گروهی از مشایخ شام را نزد سفاح فرستاد که اینان از خردمندان و دانایان این سرزمین‌اند، همگی سوگند می‌خوردند که ما نمی‌دانستیم رسول خدا جز بنی‌امیه خویشاوندی داشته است که از او میراث برد تا آن که شما امیر

شدید [۲۷۴]. مسعودی در مورد جهالت و حماقت اهل شام گزارش‌هایی نقل کرده که واقعا تعجب آور است. او می‌نویسد: معاویه نماز جمعه را روز چهارشنبه با شامیان به جا آورد و آن‌ها اطاعت کردند و هیچ کس اعتراض نکرد! از یکی از بزرگان و دانشمندان آن دیار سؤال شد: «ابو تراب کیست که بر منبرها او را لعن می‌کنند؟» او در جواب گفت: «فکر می‌کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!!!» و زمانی مردی کوفی سوار بر شتر، وارد دمشق شد و مردی از شامیان ادعا کرد که: «این شتر ماده از آن من بوده که در صفین از من گرفته‌ای!» سپس پنجاه نفر بر حقانیت خود شاهد آورد و معاویه به سود او حکم داد. مرد کوفی به معاویه گفت: «خدا تو را اصلاح کند، این شتر نر است و ماده نیست!» معاویه دو برابر قیمت شتر را به وی داد و گفت: «به علی پیغام مرا برسان و بگو: با صد هزار نفر، که شتر ماده را از نر تشخیص نمی‌دهند، به جنگ او خواهم آمد.» [۲۷۵].

در دمشق

بنابراین، شگفت آور نیست که در کتاب‌های مورخین بخوانیم: [صفحه ۱۳۲] هنگام در آمدن اسیران به دمشق، پیر مردی به امام سجاد علیه السلام نزدیک شد و گفت: «سپاس خدای را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد و امیرالمؤمنین را بر شما پیروز گردانید.» امام سجاد علیه السلام خاموش ماند تا مرد شامی آن چه در دل داشت برون ریخت. سپس از او پرسید: «ای پیر! قرآن خوانده‌ای؟» - آری! - آیا این آیه را خوانده‌ای که «قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة فی القربی» [۲۷۶]. - آری. - خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله ما هستیم. - آیا آیه‌ی «و آت ذی القربی حقه» [۲۷۷] را در سوره‌ی بنی اسرائیل خوانده‌ای؟ - آری خوانده‌ام. - ای پیرمرد! ماییم آن کسانی که خداوند به پیامبرش امر کرد که حق آنان را بدهد. - آیا این آیه را خوانده‌ای «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و لذی القربی» [۲۷۸]. - آری خوانده‌ام - خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ما هستیم. - آیا آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۲۷۹] را خوانده‌ای؟ - آری خوانده‌ام. - ای پیرمرد! ما اهل بیت هستیم که خداوند آیه‌ی طهارت را به ما منحصر فرموده است. پیرمرد شامی با شنیدن این سخنان، از گفته‌اش پشیمان شد و گفت: خدایا! من از آن چه به آن‌ها گفتم، به تو پناه می‌برم. خدایا! من از دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش بیزاری می‌جویم. این خبر به یزید رسید و وی برای این که فرصت افشاگری را از آن مرد بگیرد تا نتواند [صفحه ۱۳۳] آن چه را فهمیده در بین شامیان پخش کند، دستور داد که او را به قتل رسانند. [۲۸۰]. این حادثه را به طور کامل بیان کردیم تا اوضاع فرهنگی شام، بهتر معلوم شود. وقتی یک پیرمرد دنیا دیده، پاک سیرت و قرآن خوان، نسبت به یزید و در مقابل، نسبت به اهل بیت علیهم السلام چنین بینشی دارد (که یزید را امیرمؤمنان و امام حسین علیه السلام و خاندانش را دشمن دین و اهل فتنه و فساد می‌داند و کشته شدن آن‌ها را نعمتی می‌شمارد) دیگر وضعیت بقیه‌ی شامیان روشن است.

مجلس یزید

هنگامی که اهل بیت علیهم السلام را دست بسته به مجلس یزید وارد کردند و ایستاده نگه داشتند، امام سجاد علیه السلام، رو به یزید کرده و فرمود: تو را به خدا قسم، چه گمان می‌بری به رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را به این حال ببیند؟ این جمله‌ی امام علیه السلام قلب حاضران را لرزاند و همه به گریه افتادند و یزید حیا کرد و دستور داد بند از آنان بردارند. [۲۸۱]. یزید که از باده‌ی پیروزی سرمست بود، سر امام حسین علیه السلام را جلوی خود گذارده و با عصای خیزرانش به دندان‌های حضرت می‌زد. ابوبرزه اسلمی رو به یزید کرد و گفت: «وای بر تو ای یزید! با عصایت به دندان‌های حسین، فرزند فاطمه می‌زنی؟ من خود شاهد بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله دندان‌های حسین علیه السلام و برادرش، حسن علیه السلام را می‌مکید و می‌فرمود: «شما دو سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکشد کشته‌ی شما را و لعنت کند او را و به دوزخ افکند وی را، که چه جایگاه بدی است دوزخ!» یزید از

این سخن بر آشفت و فرمان داد آن مرد را از مجلس بیرون کنند. پس کشان کشان او را از مجلس بیرون بردند. آنگاه یزید شروع کرد به خواندن اشعاری از ابن زبیری (یکی از مشرکان مکه) [۲۸۲] زینب کبری علیها‌السلام و فاطمه، دختر امام حسین علیه‌السلام که از این بی‌حیایی یزید بی‌تاب شده [صفحه ۱۳۴] بودند، هر کدام با سخنانی او را سرزنش و تقیح کردند. یزید به امام سجاد علیه‌السلام رو کرد و گفت: «پدرت با من قطع رحم کرد و حق مرا نشناخت و در حکومت، با من نزاع کرد و خداوند آن چه دیدی بر سر او آورد.» امام علیه‌السلام در جواب، این آیه را خواند: «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر [۲۸۳]. یزید جواب را به پسرش خالد حواله کرد و وقتی ناتوانی او را دید، خود این آیه را خواند [۲۸۴]. «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» [۲۸۵]. اقدامات تبلیغی اسرا و حوادثی که در شام رخ می‌داد، به تدریج سیمای جنایتکارانه و ضد اسلامی یزید و عاملانش، و در مقابل، حقانیت و مظلومیت امام حسین علیه‌السلام و خاندانش را آشکارتر می‌کرد. خطبه‌ی امام سجاد علیه‌السلام در راستای این هدف، بیش‌ترین تأثیر را گذاشت.

خطبه‌ی امام سجاد

در یکی از روزها، یزید خطیب دربار را امر به خواندن خطبه کرد. خطیب به خطبه خواندن ایستاد و آن چه می‌توانست به نکوهش امام علی و امام حسین علیهما‌السلام و ستایش از معاویه و یزید پرداخت و هر چه خوبی بود، به این دو نسبت داد. امام سجاد علیه‌السلام فریاد برآورد: «ای بر تو ای سخنران! خشنودی مخلوق را در برابر خشم آفریدگار خریدی، پس نشیمنگاه خویش را بر آتش خواهی یافت. سپس به یزید گفت: [صفحه ۱۳۵] آیا اجازه می‌دهی بر این چوب‌ها [۲۸۶] بالا- روم و سخنانی بگویم که موجب خشنودی خدا و اجر پاداش حاضران باشد. یزید با اصرار اطرافیان، بر خلاف میل باطنی مجبور شد اجازه دهد در این هنگام، امام علیه‌السلام مشغول خواندن خطبه شد و چنان سخنانی بر زبان راند که ناله و شیون شامیان به آسمان بلند شد [۲۸۷]. امام علیه‌السلام در این خطبه‌ی شریف، بر شناساندن خود و پدرش به عنوان فرزندان نسبی رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید داشت و فضائلی را از جد و جده و پدرش بیان کرد که تا آن روز، مردم شام به هیچ وجه نشنیده بودند. این سخنان در دید منفی شامیان به اهل بیت علیهم‌السلام چنان تزلزلی ایجاد کرد که یزید ترسید شورش عمومی صورت گیرد؛ از این رو برای ساکت کردن امام علیه‌السلام به مؤذن دستور اذان داد و مؤذن به اذان ایستاد: الله اکبر، الله اکبر. امام علیه‌السلام فرصت را مغتنم شمرد و پس از الله اکبر مؤذن فرمود: آری، خدا بزرگ‌تر، برتر و کریم‌تر از آن است که بترسم و پرهیز کنم. شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا. و چون مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»، امام علیه‌السلام از بالای منبر به یزید فرمود: محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست، دروغ گفته‌ای و اگر بگویی جد من است، چرا خاندان را کشتی [۲۸۸]. سخنان امام علیه‌السلام همه‌می‌عجیبی در مجلس ایجاد کرده بود. امام علیه‌السلام برای آگاه کردن بیش‌تر مردم، پیراهن بر تن درید و بانگ زد: به خدا قسم، غیر از من کسی در اینجا نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله جدش باشد؛ پس چرا این مرد ما را ظالمانه کشت و اهل ما را چون رومیان به اسارت گرفت. بعد خطاب به یزید گفت: [صفحه ۱۳۶] این کارهای زشت را انجام می‌دهی و باز هم می‌گویی: محمد رسول خداست و رو به قبله می‌ایستی؟! یزید به مؤذن دستور داد اذان را تمام کند و به نماز ایستاد. مردم هم در حالت تردید در مورد او، بعضی اقتدا کردند و بعضی اقتدا نکرده رفتند. [۲۸۹]. خطبه‌ی امام سجاد علیه‌السلام ضربه‌ی محکمی بر حکومت اموی وارد کرد. آن چه تا آن روز یزید و پدرش، معاویه علیه‌السلام اهل بیت علیهم‌السلام تبلیغ کرده بودند، با بیانات روشنگرانه‌ی امام علیه‌السلام خنثی شد. گروه زیادی از شامیان فهمیدند که اسرا، خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل قبله، متعهد به اسلام و برترین مسلمانانند و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای کشتن آن‌ها وجود نداشته است؛ از این رو افکار عمومی شهر به سود امام علیه‌السلام تغییر کرد. مردمی که در ابتدای ورود اهل بیت علیهم‌السلام به تماشای آنان آمده، با آن‌ها معامله‌ی اسرای ترک و دیلم کرده بودند و با مشاهده‌ی آن‌ها

به شادی و پای کوبی و چراغانی معابر و منازل پرداخته بودند [۲۹۰]، اکنون در کنار خرابه تجمع کرده و به اهل بیت علیهم‌السلام تسلیت می‌گفتند و در عزاداری آن‌ها شرکت می‌جستند. اهل بیت علیهم‌السلام به طور رسمی از یزید اجازه‌ی برگزاری مجلس عزاداری خواستند و یزید نتوانست مانع شود. مجلس عزا هر روز برپا می‌شد و گروه زیادی از زنان بر اهل بیت امام حسین علیه‌السلام وارد می‌شدند و گریه و زاری می‌کردند. با ادامه‌ی این عمل چیزی نمانده بود که شورش و انقلابی در برابر یزید ایجاد شود [۲۹۱]؛ از این رو یزید برای مقابله با این حرکت، به اقداماتی دست زد که عبارت بود از: ۱. ترور امام سجاد علیه‌السلام را طراحی کرده ولی موفق نشد [۲۹۲]. ۲. برای جلوگیری از شرکت مردم در عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام و کنترل ایشان، بازماندگان کربلا را به زندان انتقال داد. [۲۹۳]. ۳. در فاجعه‌ی کشته شدن امام حسین، عیبدالله بن زیاد را، مقصر و گناهکار معرفی کرد. [صفحه ۱۳۷] شیخ مفید (ره)، در این باره می‌نویسد: یزید با علی بن الحسین علیه‌السلام خلوت کرده، به او گفت: «خدا لعنت کند پسر مرجانه را! بدان که به خدا سوگند! اگر من با پدرت برخورد می‌کردم، هر چیز که از من می‌خواست به او می‌دادم و با همه‌ی توانم می‌کوشیدم تا از مرگ او پیش‌گیری کنم، ولی خدا چنین مقدر کرده بود که دیدی! [۲۹۴]. البته این تغییر رویه و اظهار بیزاری یزید از پسر زیاد، برای عوام فریبی و مقابله با فشار افکار عمومی بود و گرنه وی پیش از این لعن و نفرین‌ها، ابن‌زیاد را به شام فراخواند و اموال و هدایای فراوانی به وی داده، او را در زمره‌ی خاصان و نزدیکان خود قرار داد و در مجالس عیش و عشرت خود شرکت داد [۲۹۵].

بازگشت به مدینه

چنانکه اشاره شد، حضور اهل بیت علیهم‌السلام در شام، برای حکومت جبار یزید مزدوران وی پیامدهای خطرناکی به همراه داشت، از این رو یزید برای جلوگیری از این پیامدها، تغییر موضع داده، از خاندان امام حسین علیه‌السلام دلجویی نمود و به اکرام و احترام آن‌ها پرداخت. وی از حضرت سجاد علیه‌السلام خواست تا تقاضاهایش را مطرح کند و حضرت سه خواسته را مطرح فرمودند: ۱. دیدن چهره‌ی پدر بزرگوارش که یزید از ترس، سر ایشان را از انظار عمومی برداشته بود؛ ۲. بازگرداندن اموال غارت شده؛ ۳. اگر قصد کشتن امام سجاد علیه‌السلام را دارد، فرد مطمئنی را با اهل بیت علیهم‌السلام همراه گرداند تا آنها را به مدینه برساند. یزید خواسته‌ی اول امام علیه‌السلام را غیر عملی شمرد؛ در مورد اموال، جبران چند برابر خسارت را وعده داد و در مورد درخواست سوم، اظهار داشت که قصد کشتن امام علیه‌السلام را ندارد؛ و امام علیه‌السلام خود، اهل بیت علیهم‌السلام را به مدینه باز خواهد گرداند. [صفحه ۱۳۸] امام علیه‌السلام فرمود: ما احتیاجی به اموال تو نداریم و ارزانی خودت باد. اما این که اموال غارت شده‌ی خود را از تو طلب کردم، از آن جهت بود که در بین آن‌ها میراث به جای مانده از جده‌ام زهرا علیها‌السلام بود. یزید آن مقدار از اموال را که توانست جمع کند، همراه با دویست دینار، به امام علیه‌السلام تحویل داد و امام علیه‌السلام آن دویست دینار را بین فقرا تقسیم کرد [۲۹۶]. یزید برای حفظ ظاهر، اهل بیت علیهم‌السلام را بین ماندن با اکرام و احترام در شام و بازگشت به مدینه، مختار گذارد و آنان بازگشت را خواستار شدند. [۲۹۷] هنگامی که کاروان آماده سفر شد، یزید نعمان بن بشیر را به ریاست گروهی، مأمور بازگرداندن اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه کرد. طبق فرمان یزید، همراهان کاروان وظیفه داشتند که احترام کامل کاروانیان را رعایت کرده و هر جا فرود آمدند، با آن‌ها مدارا کنند و هنگام استراحت، از کاروان کناره بگیرند؛ و آن‌ها چنین کردند [۲۹۸].

تجدید پیمان با شهیدان

وقتی کاروان اسرا به عراق رسید، از راهنمای کاروان خواستند آنان را از کربلا عبور دهد. وقتی به قتلگاه رسیدند، جابر بن عبدالله

انصاری و گروهی از بنی‌هاشم را دیدند که برای زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام به آنجا آمده بودند. سپس همگی به عزاداری پرداخته و با گریه و اندوه، مجلسی برپا داشتند که دل‌ها را جریحه‌دار می‌ساخت. [۲۹۹]. مورخان، آن روز را بیستم صفر سال ۶۱ هجری، مصادف با اولین اربعین شهادت امام حسین علیه‌السلام دانسته‌اند. [۳۰۰]. [صفحه ۱۳۹] پس از چند روز عزاداری و تجدید پیمان با شهدای کربلا، کاروان به سوی مدینه حرکت کرد.

ورود به مدینه

کاروان امام حسین علیه‌السلام در اواخر رجب سال شصت هجری [۳۰۱] از مدینه خارج شده بود و حالا پس از گذشت هفت ماه، بازمی‌گشت. خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش قبل از این به مدینه رسیده و بنی‌هاشم عزادار بودند. امام سجاد علیه‌السلام و اهل بیت، رسالت پیام رسانی واقعه‌ی جانگداز عاشورا را در کوفه و شام، به خوبی انجام داده و اکنون مدینه، آخرین پایگاهی بود که باید این پیام را می‌شنید و برای همیشه در سینه خویش نگه می‌داشت. امام سجاد علیه‌السلام برای این که این رسالت مهم را در یک جو مناسب و در حضور انبوه، جمعیت به انجام رساند، در نزدیکی مدینه رحل اقامت افکند و بشیر بن جذلم را احضار کرده و فرمود: «ای بشیر! خداوند پدرت را رحمت کند، او شاعر خوبی بود. آیا تو هم شعر می‌توانی بگویی؟ - آری ای فرزند رسول خدا! من نیز شاعرم. - پس به شهر رو و خبر شهادت اباعبدالله علیه‌السلام را برسان» انتخاب بشیر، شاعر مرثیه‌سرا و هم‌چنین فرزند شاعری پر آوازه و خوشنام از جانب امام علیه‌السلام نشان دهنده‌ی عنایت ایشان در هر چه بیش‌تر برانگیختن احساسات مردم، برای حضور در اجتماع اهل بیت علیهم‌السلام و شنیدن پیام آنان است؛ چرا که، در آن شرایط شعر و مرثیه، بهترین وسیله برای رساندن این پیام مهم بود. بشیر بر اسب سوار و به شهر وارد شد. مردم، که گویا منتظر رسیدن پیام مهمی بودند، از بشیر اخبار را جویا می‌شوند. او مردم را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فرامی‌خواند و در مسجد با صدای بلند چنین می‌سراید: «ای اهل یثرب! در شهر نمائید و از دیدگان اشک ببارید که حسین کشته [صفحه ۱۴۰] شد. پیکر پاک او در کربلا به خون آغشته گشت و سر مطهرش بر نیزه گردانده می‌شود. [۳۰۲]. بعد ادامه می‌دهد: «ای مردم! این علی بن حسین علیه‌السلام است که با عمه‌ها و خواهرهایش، در نزدیکی شهر فرود آمده‌اند. من فرستاده‌ی اویم تا شما را بدان‌جا راه بنمایانم. مردم مدینه، حتی دختران پرده‌نشین، شیون کنان از خانه‌ها بیرون آمده و مویه کنان و اشک ریزان به سوی محل فرود اهل بیت علیهم‌السلام رهسپار شدند. [۳۰۳].

سخنان امام سجاد در مدینه

فریاد شیون و زاری از جمعیت بلند بود. امام علیه‌السلام اشک‌هایش را با پارچه‌ای خشک کرده، روی چهارپایه‌ای نشست و مردم را به سکوت دعوت کرد. حضرت بعد از ذکر نام خدا و حمد و ستایش الهی فرمود: ای مردم! به راستی خداوندی که سزاوار ستایش است، ما را به مصیبت‌های بزرگی که رخنه‌ای عظیم در اسلام پدید آورد، آزمود. اباعبدالله و جوانان و یارانش به شهادت رسیدند و زنان و فرزندانش اسیر شدند. سر شهدا را در شهرها بر بالای نیزه گردانیدند. این مصیبتی است که هیچ مصیبتی بدان نرسد. ای مردم! کدام یک از مردان شما هست که پس از این قتل شادمان گردد؟ کدام چشمی است که تواند اشک خود را نگه دارد و از جاری شدن آن بخل بورزد؟ به راستی که آسمان‌های هفت گانه بر قتل او گریستند و امواج اقیانوس‌ها، ارکان آسمان، اطراف زمین، شاخه‌های درختان، [صفحه ۱۴۱] ماهیان، گرداب‌های دریاها، فرشتگان مقرب خدا و ساکنان آسمان‌ها، همه گریانند. ای مردم! کدام دل است که بر شهادت او نشکافد؟ و کدام قلب است که بر او ناله نکند؟ کدامین گوش است که توان شنیدن این مصیبت و دیدن رخنه‌ای که بر اسلام وارد شد، داشته باشد؟ ای مردم! ما را بدون این که جرمی کرده یا عمل بدی مرتکب شده و به اسلام خللی وارد کرده باشیم، طرد کردند، پراکندند و از شهرها بیرون کردند؛ گویا ما اسیران ترک و کابلیم. چنین جنایتی را دربارهی

نیاکان خویش نشنیده بودیم و این جز یک جنایت بزرگ و تکذیبی به آیات حق، چیزی نیست. به خدا قسم! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن همه سفارش در حق ما، به آنان پیشنهاد جنگ با ما را می‌داد، بیش از این نسبت به ما جنایت نمی‌کردند. انا لله و انا الیه راجعون. در این مصیبت‌های عظیم، دردناک، فجیع، دلخراش، تلخ و جانکاه که بر ما وارد شد و رنج‌هایی که به ما رسید همه را به حساب خدا می‌گذاریم که او قادر و انتقام گیرنده است. [۳۰۴]. اگر خطبه‌های امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام در کوفه، شام و مدینه را با هم مقایسه کنیم، نکات جالبی به دست می‌آید. در کوفه، امام و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام بر سرزنش اهل کوفه و توجه دادن آنان به گناه بزرگی که مرتکب شده بودند، تکیه داشتند. در آنجا معرفی کردن حضرت، نیاز نبود و بدین جهت امام سجاد علیه‌السلام هنگام معرفی خود به کسانی که او را نمی‌شناختند، به این جمله اکتفا می‌کند: «من، علی، فرزند حسین، فرزند علی، فرزند ابی‌طالب هستم.» اما شامیان، اهل بیت علیهم‌السلام را نمی‌شناسند؛ حسین را نمی‌شناسند؛ علی بن ابی‌طالب را نمی‌شناسند؛ خویشاوندی امام حسین علیه‌السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌دانند؛ از این رو، تکیه کلام آنان در شام، بیان انتساب خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فضایل امیرمؤمنان و [صفحه ۱۴۲] فاطمه‌ی زهرا علیهم‌السلام، بیان افتخارات خاندان خویش در خدمت به اسلام و گوشزد کردن خیانت‌ها و گذشته‌ی بد یزید و اجدادش می‌باشد؛ لذا می‌بینیم که بیش از نیمی از خطبه‌ی امام در شام، بیان فضایل امیرمؤمنان علیه‌السلام است. و اما مضمون خطبه در مدینه، بیان فاجعه‌ی درد آوری است که اتفاق افتاده و مظلومیتی که واقع شده بود. و باید در سینه‌ها ثبت گشته و غم و اندوه آن فراموش نشود. امام علیه‌السلام اهل مدینه را به برپایی عزا، ماتم و مصیبت می‌خواند. این جا از معرفی خویش، خاندان و بیان فضایل خبری نیست؛ زیرا مردم مدینه، به حد کافی با اهل بیت علیهم‌السلام آشنا و به فضایل آنان آگاه هستند. اهل مدینه جنایت کربلا را دورادور شنیده به عمق فاجعه پی نبرده‌اند، از این رو عمق فاجعه، برای آن‌ها باید شکافته شود؛ و بنابراین امام علیه‌السلام بر این مطلب، تکیه داشتند. پس از این، امام زین‌العابدین علیه‌السلام به همراه خاندان خود، وارد مدینه شدند [۳۰۵] و سفر مصیبت بار کربلا پایان یافت. نقل شده است که ابراهیم، فرزند طلحه بن عبیدالله، نزد امام سجاد علیه‌السلام آمد و گفت: «کدام کس غالب شد؟» حضرت فرمود: هنگامی که وقت نماز شد، اذان و اقامه بگو. در آن وقت خواهی فهمید که چه کسی پیروز شد. [۳۰۶].

زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی عاشورا

اشاره

پس از این که امام سجاد و اهل بیت علیهم‌السلام پیام شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش را در سه مرکز مهم جهان اسلام در آن روزگار (کوفه، شام و مدینه) با صدای بلند، به گوش مردم رساندند و افکار عمومی را بر ضد حاکمان اموی برانگیخته و مقبولیت و مشروعیت آن‌ها را زیر سؤال بردند، برای آن‌که این فاجعه به دست فراموشی سپرده نشود، با گریه بر شهیدان این فاجعه و زنده نگه داشتن خاطره‌ی آنان، یک نوع مبارزه‌ی منفی علیه حکومت وقت به راه انداختند. هنگام افطار، برای امام سجاد علیه‌السلام غذا و آب [صفحه ۱۴۳] می‌آوردند و مقابل آن بزرگوار می‌گذاشتند، تا نگاه حضرت به آب و غذا می‌افتاد، می‌فرمود: به خدا قسم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد. و پیوسته این جمله را تکرار می‌کرد و اشک می‌ریخت تا غذا و آب با اشک دیدگانش مخلوط می‌شد و این روش ادامه داشت تا حضرت از دنیا رفت. [۳۰۷] امام علیه‌السلام بیست سال بر مصیبت پدرش گریست و هر وقت غذا جلوی حضرت می‌گذاشتند، گریه می‌کرد. روزی یکی از غلامان ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا غم و اندوه شما پایانی ندارد؟! حضرت فرمود: وای بر تو! یعقوب دوازده فرزند داشت که یکی از آنان ناپدید شد، در مصیبت فراق او مویش سپید، کمرش خم و چشمانش نابینا شد؛ در حالی که فرزندش زنده بود. ولی من ناظر شهادت پدر، برادر و هفده نفر

از خاندانم بودم. با این همه، چگونه حزن و اندوهم تمام شود و گریه‌ام کم گردد. [۳۰۸]. امام صادق علیه‌السلام حضرت را یکی از پنج نفری [۳۰۹] شمرده که گریه فراوان می‌کردند. ایشان می‌فرمایند: بیست یا چهل سال (تردید از راوی است) بر مصیبت پدرش گریه کرد و هیچ گاه طعامی برای وی نیاوردند، مگر این که حضرت با مشاهده‌ی آن گریه کرد تا این که یکی از غلامانش به حضرت گفت: فدایت شوم، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! می‌ترسم خود را هلاک کنی. حضرت فرمود: «من شکوهی غم و اندوه خویش را به نزد خدا می‌برم و از خدا می‌دانم چیزی را که شما از جانب او نمی‌دانید. [۳۱۰] هر گاه کشته شدن فرزندان فاطمه را یاد می‌کنم، بی‌اختیار بغض گلویم را می‌گیرد و اشکم جاری می‌گردد. [۳۱۱]. [صفحه ۱۴۴] هر چند گریه‌های امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام ریشه‌های عاطفی داشت؛ اما بدون تردید، این گونه برخورد امام علیه‌السلام با این مسأله بازتاب سیاسی داشت. یادآوری این فاجعه، مانع از فراموشی ظلم و جنایت حاکمان اموی بود؛ زیرا وقتی شخصیتی چون امام سجاد علیه‌السلام با آن عظمت، گریه می‌کرد، افرادی که این گریه‌ها را می‌دیدند و یا می‌شنیدند، اگر علت آن را می‌دانستند، ناخودآگاه، حادثه‌ی کربلا و مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام و هتاک و ستمگری خاندان اموی در خاطرهایشان تداعی می‌شد و اگر علت آن را نمی‌دانستند، این سؤال مهم در ذهنشان نقش می‌بست که: چرا علی بن‌الحسین علیه‌السلام با این درجه و مقام، این همه گریه می‌کند؟ بی‌شک، او فقط برای از دست دادن عزیزانش گریه نمی‌کند؛ چه این که می‌داند مرگ حق است و رسیدن به مقام قرب الهی و در جوار حق بودن، آرزوی هر بنده‌ی صالح خداست. پس بدون شک گریه‌ی او علت مهمی دارد و آن هم جز زنده نگه‌داشتن حماسه‌ی عاشورا، چیز دیگری نیست. امام علیه‌السلام علاوه بر خویشتن، دیگران را نیز به شرکت در این مبارزه فرامی‌خواند و می‌فرمود: هر مؤمنی که به جهت کشته شدن امام حسین علیه‌السلام اشک‌هایش بر گونه جاری شود، خداوند او را در جایگاه صدق و راستی مسکن می‌دهد و هر کس به جهت مصیبت‌هایی که بر ما رفته است، اشک‌هایش بر گونه جاری شود، خداوند او را در جایگاه صدق و راستی مسکن می‌دهد و... [۳۱۲]. امام سجاد علیه‌السلام علاوه بر گریه و نوحه سرایی، برای تحقق این هدف از روش‌های دیگر نیز استفاده می‌کرد. از جمله: الف) زیارت قبر پدر بزرگوارش در کربلا- ابوحمزه ثمالی در مورد زیارت تربت امام حسین علیه‌السلام از امام سجاد علیه‌السلام سؤال کرد و حضرت در جوابش فرمود: هر روز او را زیارت کن و اگر نمی‌توانی هر جمعه و اگر نتوانستی هر ماه. چون هر کس قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت نکند، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را سبک و خوار شمرده است. [۳۱۳]. [صفحه ۱۴۵] ب) نگهداری تربت پدر: امام سجاد علیه‌السلام دستمالی از دیبای زرد داشت که تربت مطهر امام حسین علیه‌السلام در آن بود و به هنگام نماز بر آن سجده می‌کرد [۳۱۴]. ج) بر دست داشتن انگشتر امام حسین علیه‌السلام: آن بزرگوار، انگشتر پدرش را بر دست داشت [۳۱۵] و روی انگشتر خود نیز این جمله را حک کرده بود: «قاتل حسین بن علی علیه‌السلام، خوار و بدبخت است [۳۱۶].»

آثار و پیامدهای این حرکت

اشاره

چنانکه اشاره شد، اقدامات امام سجاد علیه‌السلام در دورانی بود که حکومت اموی، تمام توان و همت خویش را برای از بین بردن نام و خاطره‌ی امام حسین علیه‌السلام و واقعه‌ی جانگداز عاشورا صرف می‌کرد. طبیعی است که در چنین شرایطی، گریه بر امام حسین علیه‌السلام و عزا و ماتم، یک نوع مبارزه‌ی جدی با حاکمان ستمگر اموی بود و امام سجاد علیه‌السلام از عهده‌ی این کار به خوبی بر آمد. آثار و نتایجی که خیلی زود در جامعه اسلامی ظهور کرد خود، شاهد بر این مدعاست. این پیامدها، چند گونه بودند:

آثار و نتایجی که پدیدار گشت

نقل شده است که سخنان بیدار کننده‌ی حضرت زینب علیها‌السلام در کوفه، آن چنان مردم را تحت تأثیر قرار داد که همگی مبهوت شدند و بی‌اختیار گریستند. پیر مردی که محاسنش به اشک چشمانش خیس شده بود گفت: «پدر و مادرم فدایتان باد! پیرانتان بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان، زنانان بهترین زنان و نسلتان بهترین نسل‌ها است، نه خوار می‌شوید و نه زیر دست» [۳۱۷]. حتی شام، همان طور که وصف آن گذشت، تحت تأثیر تبلیغات مسموم معاویه و [صفحه ۱۴۶] پسرش یزید، علیه اهل بیت علیهم‌السلام اظهار دشمنی و کینه توزی می‌کردند، وقتی با سخنان روشنگرانه‌ی امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام حقایق برای آن‌ها روشن شد، از عملکرد خود نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام پشیمان شدند و با ایشان در عزای امام حسین علیه‌السلام و یارانش همراه شدند [۳۱۸] و اگر یزید اسرای خاندان نبوت را به مدینه نمی‌فرستاد، شورش‌های بزرگی را در شام شاهد می‌بود که به زودی صورت می‌گرفت.

آثار و نتایجی که در کوتاه مدت آشکار گردید

از جمله‌ی این پیامدها، قیام توابین و مختار بود که در اثر روشنگری‌های امام سجاد علیه‌السلام و خاندانش و بیدار کردن اذهان و اندیشه‌های در غفلت فرورفته، آثار و نتایج پربراری همچون، به هلاکت رسیدن بسیاری از قاتلین امام حسین علیه‌السلام را در پی داشت.

آثار و نتایجی که در دراز مدت نمایان گردید

عملکرد امام سجاد علیه‌السلام، باعث شد که چهره‌ی امویان، که به نام اسلام حکومت می‌کردند، برای امت اسلامی نمایان شود و آن‌ها را به قیام و جنبش وا دارد. چنان که قیام زید بن علی که بیش از نیم قرن بعد از حادثه‌ی کربلا صورت گرفت و نزدیک بود طومار ننگین حکومت اموی را درهم پیچد، از آثار و برکات این اقدامات بود. البته این آثار فقط به قرون اولیه‌ی اسلامی منحصر نیست؛ بلکه، اصولاً- واقعه‌ی جانگداز عاشورا و تبلور مظلومیت امام حسین علیه‌السلام و یارانش در طول تاریخ، اسوه و نمونه‌ای درس آموز، برای هر انسان آزاده‌ای بوده است که نخواسته در برابر ظلم و بیدادگری حاکمان عصر خویش ساکت بنشیند. چنان که، انقلاب اسلامی ما به رهبری خردمندانه‌ی امام خمینی رحمه‌الله از درس‌ها و عبرت‌های عاشورا نشأت گرفته است. [صفحه ۱۴۷]

مواضع سیاسی امام سجاد علیه‌السلام

اشاره

چنانکه نگاشتیم، عصر امامت امام زین العابدین علیه‌السلام یکی از پر اختناق‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام برای شیعیان به شمار می‌آید. تشکیلات و انسجام شیعه فروپاشیده و در آستانه انقراض قرار گرفته بود. یکی از اقدامات مهم امام سجاد علیه‌السلام در راستای رهبری و هدایت شیعه، موضع‌گیری‌های بجا و به موقع آن حضرت در برابر قیامها و شورش‌ها و نیز مواضع آن بزرگوار در قبال عملکرد حکام اموی عصر خویش بود. این فصل در دو بخش به بررسی این مواضع می‌پردازد:

مواضع سیاسی امام سجاد در برابر قیامها و شورش‌های عصر خویش

واقعه‌ی حره‌ی واقم (۶۳ ه.ق.)

اشاره

از وقایع دهشتناک عصر امام سجاد علیه السلام که به دست عمال جنایتکار اموی و در مدینه صورت گرفت، واقعه‌ای است که در تاریخ اسلام به نام «واقعه‌ی حره» شهرت دارد. این حادثه به قیام مردم مدینه در ۲۵ یا ۲۷ ذی الحجه ۶۳ هجری مربوط است. مورخان، درباره‌ی علل وقوع این حادثه، دلایل زیر را ذکر کرده‌اند: ۱. چون عبدالله بن زبیر، برادرش، عمرو بن زبیر را کشت، در خطبه‌ای از یزید بدگفت و سپس مردم را به نافرمانی از یزید و جهاد با او فراخواند و در نامه‌ای که به مردم مدینه نوشت، آن‌ها را به این امر فراخواند و به دنبال آن، حجازی‌ها اطاعت او را گردن نهادند. عبدالله بن مطیع نیز از طرف ابن زبیر، از مردم مدینه برای او بیعت گرفت. یزید از جریان باخبر شد و از عثمان بن محمد، کارگزار خود در مدینه، خواست تا گروهی از بزرگان مدینه را برای دلجویی نزد یزید بفرستد. حاکم مدینه گروهی از بزرگان شهر را از جمله منذر بن زبیر بن عوام، عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی و عبدالله [صفحه ۱۴۸] بن حنظله را نزد یزید فرستاد. این سه نفر به شام رفته و مورد احترام و اکرام یزید قرار گرفتند و یزید به منذر بن زبیر صد هزار درهم و به دو نفر دیگر، پنجاه هزار درهم، بخشید. زمانی که این گروه بازگشتند به جای تعریف و تمجید از یزید از وی بدگویی کردند و گفتند: از نزد مردی فاسق آمدیم که دین ندارد، شراب می‌خورد و بر طنبور می‌کوبد، بردگان نزد او می‌نوازند و با سگان بازی می‌کند! [۳۱۹]. پس با مردم بر سر خلع یزید از خلافت، پیمان بستند و عبدالله بن حنظله را به رهبری قیام انتخاب کردند. [۳۲۰]. ۲. یعقوبی می‌نویسد: زمانی که عثمان بن محمد، والی مدینه گردید، ابن مینا طبق معمول سالیان گذشته، برای بردن «صوافی» [۳۲۱] (گندم و خرما) به مدینه آمد. گروهی از مردم از بردن اموال که حق خود می‌دانستند، امتناع ورزیدند. در این میان، نزاعی بین والی مدینه و مردم رخ داد که منجر به شورش مردم و اخراج امویان از شهر گردید. [۳۲۲]. به نظر می‌رسد هم بیعت مردم با پسر زبیر و ایستادگی آنان در برابر یزید، هم انزجار و نفرت از اعمال زشت یزید و هم درگیری مردم با مأمور یزید در مدینه، دست به دست داده و علل این قیام را فراهم آورده است. البته عامل اساسی وقوع این جریان، تبلیغات حزبی زبیر و گرایش مردم به آنان بود، زیرا مردم حجاز، خصوصاً مردم مدینه، که گرایش به ابوبکر و عمر داشتند و شریک جرم در قتل عثمان بودند، نزد امویان از مقبولیتی برخوردار نبودند. علاوه بر این، اهل مدینه، در عهد خلافت عمر از بذل و بخشش‌های فراوان برخوردار بودند؛ اما معاویه و پسرش [صفحه ۱۴۹] در مورد صوافی، با آنان برخورد بدی داشتند که این مسأله، زمینه‌ی نارضایتی مردم مدینه از امویان را فراهم آورد. در این میان، ظهور ابن زبیر در صحنه‌های سیاسی و تمایل حجازیان به او و ضعف امویان در حجاز، عامل دیگری برای شورش اهل مدینه بر ضد یزید بود [۳۲۳] گفته شده که اخراج بنی‌امیه از این شهر توسط مردم مدینه، به امر عبدالله بن زبیر صورت گرفت. [۳۲۴]. ابن‌اعثم می‌نویسد: رهبر این شورشیان، یعنی عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، از طرف ابن زبیر، والی مدینه بوده است. [۳۲۵]. شورشیان، به رهبری عبدالله پسر حنظله، امویان و یاران و موالی آن‌ها را که تقریباً هزار نفر بودند، در خانه‌ی مروان بن حکم محاصره کردند و پس از آن، با خفت و خواری و در حالی که بچه‌ها سنگسارشان می‌کردند، از شهر بیرون راندند. [۳۲۶]. سپس بزرگان بنی‌امیه را قسم دادند که اگر می‌توانند مانع یورش لشکر یزید به مدینه شوند و اگر قادر نیستند، به شام نروند و با لشکر یزید همراهی نکنند. چون بنی‌امیه، قسم یاد کردند، اجازه خروج از شهر به آنان داده شد. با این حال افراد پلیدی مانند مروان و بسیاری دیگر، عهد شکنی کردند. [۳۲۷]. هنگامی که خبر شورش مردم مدینه و اخراج امویان به یزید رسید، مسلم بن عقبه‌ی مری را - که مردی سالخورده و از سرسپردگان دربار بنی‌امیه بود - همراه با پنج هزار تن [۳۲۸]، برای سرکوبی نهضت، به مدینه اعزام کرده و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده؛ اگر تسلیم نشدند، با آنان جنگ کن و وقتی پیروز شدی، سه روز هر چه دارند (از اموال و اثاثه‌ی منزل و سلاح و طعام) همه را غارت کن و در اختیار سپاه بگذار. [۳۲۹]. سپاه شام به مدینه یورش برد و بعد از وقوع جنگ خونینی بین دو گروه و کشته شدن [صفحه ۱۵۰] رهبران نهضت، قیام شکست خورد. مسلم

دست سپاهیان خود را به مدت سه روز، در کشتن مردم و غارت شهر باز گذاشت و شامیان، جنایاتی را مرتکب شدند که قلم از بیان آن شرم دارد، تا آن جا که مسلم را به خاطر این جنایات، «مسرف» نامیدند. پس از پایان قتل و غارت، مسلم از مردم به عنوان «برده‌ی یزید» بیعت گرفت. [۳۳۰].

چرا امام سجاد با قیام مدینه همراه نشد؟

قیام حره، نقاط مثبتی را دربر داشت که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. قیام ضد اموی بود و انگیزه در آن ساقط کردن خلیفه‌ای فاسد، ستمگر و بی‌لیاقت مانند یزید بود. ۲. مردانی عابد و زاهد، رهبری حرکت را عهده دار بودند. اما این قیام دارای نقاط منفی‌ای بود که به دلیل وجود آن‌ها، امام علیه‌السلام از شرکت در قیام، امتناع ورزید: ۱. حرکت مزبور از ماهیت اصیل شیعی برخوردار نبود و دقیقاً در خط زیبریان حرکت می‌کرد. زیرا - چنان که قبلاً نوشته شد - عبدالله، نفوذ زیادی میان صفوف شورشیان داشت و امام علیه‌السلام نمی‌خواست افراد قدرت طلبی چون عبدالله، ایشان را پل پیروزی قرار دهند. از سوی دیگر، یزید نیز از اهل مدینه دل خوشی نداشت؛ زیرا قاتلان پدران وی در جنگ بدر و غیر آن، از انصار بودند. هم‌چنین اهل مدینه در شورش علیه عثمان و کشتن او، نقش اساسی داشتند. [۳۳۱] و شعار سپاه شام نیز در این جنگ «یا لثارات عثمان» (ای خونخواهان عثمان) بود. [۳۳۲] به همین جهت نقل شده که وقتی خبر قتل عام مدینه به یزید رسید، گفت: لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الأسل [۳۳۳]. «کاش پدرانم که در بدر کشته شدند، شاهد بی‌تابی خزرگی‌ها از ضربه‌ی نیزه‌ها بودند.» [صفحه ۱۵۱] ۲. رهبری این نهضت - چنان که گذشت - با عبدالله بن حنظله بود و در این باره از امام علیه‌السلام هیچ‌گونه نظرخواهی نشده بود؛ اما چون رهبران شورش افرادی مؤمن و صالح بودند و انتقادات و اعتراض‌های آنان به حاکمیت یزید به جا و کاملاً درست بود، امام علیه‌السلام حرکت آن‌ها را تخطئه نکرد؛ از این رو همین عدم مخالفت، یک موضع‌گیری مثبت به سود آنان تلقی می‌شود. ۳. از بزرگ‌ترین اشتباهات سران قیام حره این بود که - مانند ابن‌زبیر، که مرکز شورش خویش را شهر مکه قرار داده بود - شهر مدینه را مرکز حرکت قرار داده و با این عمل، نهایت اهانت و هتک حرمت را در حق شهر پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشتند؛ در حالی که این عمل مورد تأیید ائمه علیهم‌السلام نبود. چنان که امام حسین علیه‌السلام در جریان قیامش، به منظور جلوگیری از خونریزی در خانه خدا و حفظ حرمت کعبه و مکه، این شهر را ترک کرد. با ارزیابی اوضاع و ملاحظه‌ی اختناق‌شدیدی که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام به وجود آمده بود، امام سجاد علیه‌السلام شکست نهضت مدینه را پیش‌بینی می‌کرد و می‌دید که کم‌ترین هم‌کاریش با مبارزین، خطرناک‌ترین پیامدها را برای شیعه، به دنبال خواهد داشت؛ خود و یارانش کشته خواهند شد و باقیمانده‌ی نیروهای تشیع از بین می‌رود، بدون آن که نتیجه‌ای حاصل شود. بنابراین، حفظ اقلیت شیعه برای آینده، امام علیه‌السلام را از شرکت در چنان قیامی باز می‌داشت. امام سجاد علیه‌السلام با این گونه ملاحظات، از ابتدا در قیام شرکت نکرد و به همراه خانواده‌ی خود، از شهر خارج شده و در ینبع [۳۳۴] اقامت گزید. حضرت علیه‌السلام از روی غیرت و مردانگی و بزرگواری بنا به خواهش مروان، خانواده‌ی وی را پناه داد و از گزند شورشیان در امان نگاه داشت و با این عمل نشان داد که بین ظلم یزیدیان و بی‌پناه بودن خانواده‌ی آنان، باید تفاوت قائل شد. [۳۳۵]. طبری به نقل از محمد بن عمر واقدی، این حرکت امام علیه‌السلام را ناشی از دوستی قدیمی آن حضرت با مروان، قلمداد کرده است [۳۳۶]، در صورتی که با توجه به اختلاف سنی فاحش [صفحه ۱۵۲] امام سجاد علیه‌السلام با مروان و این که برخورد امویان و به ویژه مروان، با پدر و جد آن حضرت و به طور کلی با هاشمیان، همیشه خصمانه بوده است، این سخن درست به نظر نمی‌رسد؛ بلکه این عمل حضرت، معلول جوانمردی و بزرگواری والای این خاندان است که با دشمن خویش نیز این گونه رفتار می‌کنند. در طی سه روزی که مدینه دستخوش قتل و غارت بود، امام علی بن الحسین علیه‌السلام چهارصد خانواده از عبدمناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود، از آنان پذیرایی کرد. [۳۳۷].

آیا امام سجاد با یزید بیعت کرد؟

یکی از مسائلی که در واقعه‌ی حره باید مورد بررسی قرار گیرد، نحوه‌ی رفتار مسلم بن عقبه، فرماندهی سپاه شام، با امام سجاد علیه السلام است. چرا مسلم امام علیه السلام را نکشت؟ آیا امام علیه السلام با مسلم بیعت کرد؟ اگر بیعت کرد، به چه صورت بیعت کرد؟ گزارش‌های تاریخی در این باره هماهنگ نیست. طبری می‌نویسد: هنگامی که یزید، مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد بدو گفت: «علی بن الحسین در کار شورشیان دخالتی نداشته است. دست از او بردار و با وی به نیکوئی رفتار کن.» چون علی بن الحسین نزد مسلم رفت، مسلم گفت: «اهلا و مرحبا»، سپس وی را بر تخت و مسند خود نشاند و گفت «این خبیث‌ها! (مردم مدینه) نگذاشتند به کار تو برسم. امیرالمؤمنین سفارش تو را به من کرده است.» و پس از لختی درنگ گفت: «شاید کسان تو ترسیده باشند؟» علی بن الحسین فرمود: «آری» مسلم دستور داد چهارپای او را زین کردند و او را سوار کرده و به خانه بازگرداند. [۳۳۸]. ابن‌اعثم می‌گوید: چون علی بن الحسین علیه السلام نزد مسلم آوردند مسلم جلو رفت و با حضرت مصافحه کرده بین دو چشمش را بوسید. سپس او را در کنار خود جای داد و به حضرت گفت: [صفحه ۱۵۳] نترس، یزید به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: مرا به منع مقرری که به تو می‌دادم، ملامت نکنند، چون که کار عبدالله پسر زبیر مرا به خود مشغول کرد. اکنون مقرری فراوانی را به سوی تو می‌فرستم. سپس مسلم هزار درهم به حضرت داد و وی را به خانه‌اش روانه ساخت. [۳۳۹]. مسعودی می‌نویسد: مسلم از مردم مدینه این گونه بیعت گرفت که «برده‌ی یزید هستند» و هر کس که پذیرفت، کشته شد جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس. [۳۴۰]. مؤلف کشف الغمه نیز نوشته است: مسلم، علی بن الحسین را حرمت نهاد و استر خویش را برای او زین کرد و گفت تو را ترسانیدیم؟! علی بن الحسین علیه السلام او را سپاس گفت و چون از خانه‌ی وی بیرون رفت، مسلم گفت: این مرد علاوه بر خویشاوندی که با رسول خدا دارد، خیری است که در او شر نیست. [۳۴۱]. ابن‌ابی‌الحدید نوشته است: مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده‌ی یزیدند، جز علی بن الحسین علیه السلام که او را حرمت کرد و بر تخت خود نشاند و با عنوان برادر و پسر عموی یزید، از او بیعت گرفت. [۳۴۲]. عبارت شیخ مفید رحمه الله نیز چنین است و این مطلب را اضافه دارد که «مسلم گفت: امیرالمؤمنین مرا سفارش کرده است که حساب تو را از دیگران جدا سازم و نیز نوشته است که به شما بگویم اگر در دست ما چیزی بود، چنان که سزاوار هستی تو را صلح می‌دادم.» [۳۴۳]. ابن‌اثیر می‌نویسد: چون بیعت به علی بن عبدالله بن عباس رسید، حصین بن نمیر گفت: خواهر زاده‌ی ما نیز باید مانند علی بن الحسین بیعت کند. [۳۴۴]. [صفحه ۱۵۴] چنانکه ملاحظه می‌شود، به جز گزارش‌های ابن‌ابی‌الحدید و ابن‌اثیر که حاکی از بیعت امام علیه السلام آن هم «بیعت عادی» می‌باشند، بقیه روایات از بیعت کردن امام سجاد علیه السلام حتی به صورت عادی، نه تنها چیزی بیان نمی‌کنند، بلکه بر آن که امام علیه السلام مورد احترام فراوان مسلم قرار گرفته است نیز، دلالت دارند. در مقابل این دسته از روایات، گزارش‌هایی وجود دارد که از بیعت گرفتن از امام علیه السلام، همانند بیعت خواستن از سایر مردم حکایت می‌کنند. یعقوبی می‌نویسد: «علی بن الحسین به مسلم گفت: یزید می‌خواهد به چه شرطی با تو بیعت کنم؟ - بیعت برادر و پسر عمو! - اگر می‌خواهی بیعت کنم که برده‌ی او هستم بیعت خواهم کرد! - تو را به این امر مکلف نساخته است. و هنگامی که مردم پذیرش این چنین علی بن الحسین علیه السلام را دیدند، گفتند: این پسر پیامبر خداست با او بیعت کرد، بر هر چه بخواهد. و آنگاه با او بیعت کردند بر هر چه خواست. [۳۴۵]. همچنین مرحوم کلینی حدیثی [۳۴۶] را از طریق ابن‌محبوب، از ابویوب، از برید بن معاویه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: یزید بن معاویه، در سفر حج، به مدینه رفت و در آن جا مردی از قریش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که بنده‌ی من هستی؟ و اگر بخواهم، تو را می‌فروشم و اگر نه، نگاه می‌دارم؟ مرد گفت: یزید! به خدا سوگند تو در قریش از من شریف‌تر نیستی. پدرت نیز چه در جاهلیت و چه در اسلام، از من گرامی‌تر نبود؛ چگونه چنین اقرار کنم؟ یزید گفت: اگر اقرار نکنی تو را خواهم کشت. [صفحه ۱۵۵] مرد گفت: کشتن من از

کشتن حسین علیه‌السلام مهم‌تر نیست. یزید دستور کشتن او را داد. سپس علی بن الحسین علیه‌السلام را طلیید و با او همان سخنان را گفت. علی بن الحسین علیه‌السلام پاسخ داد: اگر چنان اقرار نکنم، مرا مانند مردی که امروز کشتی، خواهی کشت؟ یزید گفت: آری. حضرت پاسخ داد: چنان که می‌خواهی اقرار می‌کنم، می‌خواهی مرا بفروش و می‌خواهی نگاه دار! یزید گفت: این برای تو بهتر بود، خونت ریخته نشد و از شرافت نکاست [۳۴۷]. گزارش یعقوبی نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا رفتاری که علی بن الحسین علیه‌السلام با خانواده‌ی مروان کرد، از چشم بنی امیه و شخص یزید و مأمور او، مسلم، پوشیده نبود. احتمالاً، سال‌ها بعد، افرادی از بزرگ زادگان مدینه که پدرانشان از بیم جان خود با چنان شرطی بیعت کردند، این خبر را ساخته‌اند تا کار گذشتگان خویش را نزد مردم، موجه جلوه دهند. [۳۴۸] بر فرض صحت خبر - هم چنان که خواهیم نوشت - حمل بر تقیه می‌شود. اما در خصوص خبر «روضه» باید گفت که هر چند این حدیث از دیدگاه علمای رجالی، از حیث سند، حسن یا صحیح است، اما از نظر محتوایی، درست نیست؛ چنانکه علمای شیعه، هم چون علامه‌ی مجلسی، سید عبدالله شبرو میرزا ابوالحسن شعرانی، در نقد این حدیث گفته‌اند: «معروف بین ارباب سیر و تواریخ آن است که یزید، در زمان خلافتش به مدینه نیامده و حتی از شام خارج نشده است [۳۴۹]. [صفحه ۱۵۶] اما چرا چنین روایاتی در کتاب‌های حدیثی شیعه وجود دارد، در جواب باید بیش‌تر به نقل روایتی حدیث‌ها توجه داشته‌اند و کم‌تر به نقد آن‌ها از جهت درایت، پرداخته‌اند. [۳۵۰]. بنابراین آن چه می‌توان در پایان این بحث گفت آن است که امام سجاد علیه‌السلام از دستور عمومی مسلم مبنی بر اقرار به بندگی معاف بوده است و حتی اگر وی، حضرت را هم احضار کرده و از او اعتراف خواسته باشد، ایشان به طور معجزه آسایی، از این تنگنا، نجات یافتند؛ چنان که برخی از روایات، به صورت تلویحی بر این مطلب دلالت دارد. [۳۵۱]. البته ممکن است امام سجاد علیه‌السلام در چنین واقعه‌ای، با توجه به شرایط سخت آن چند روز و خونخواری و دیوانگی شخصی چون مسلم، جملاتی را بر زبان آورده باشد تا مردم بدانند که در چنین مواردی، برای حفظ جان تقیه لازم است. زیرا اقرار نکردن در آن شرایط مساوی با اعدام، و اقرار، ملازم با حفظ جان بود. و این جزو همان مواردی است که به حکم قرآن کریم، اظهار کفر برای حفظ جان، جایز است. [۳۵۲] چنان که داستان عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله از مصادیق بارز حکم قرآن می‌باشد. بنابراین، با فرض صحت این گونه گزارش‌ها، اظهار عبودیت برای نجات از چنگال چنان درنده‌ای، حتما جایز بوده است. [۳۵۳].

قیام توابین (۶۱ - ۶۵ ه. ق.)

اشاره

نهضت توابین که پس از حادثه جانگداز کربلا به صورت پنهانی آغاز شده بود، در سال‌های ۶۴ و ۶۵ هجری به اوج خود رسیده و به تهدید جدی بر ضد ابن‌زیاد و دستیاران او در واقعه‌ی کربلا تبدیل شده بود. رهبری این حرکت را «سلیمان بن سرد خزاعی»؛ از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه‌السلام، به عهده داشت و چندی از بزرگان شیعه و شخصیت‌های مورد اعتماد و متنفذی؛ چون مسیب بن نجبه‌ی فزاری، عبدالله بن سعد نفیل ازدی، عبدالله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجلی، از دیگر پایه گذاران تشکیلات توابین بودند. [۳۵۴]. [صفحه ۱۵۷] در جلسه‌ای مشورتی که در منزل سلیمان برگزار شد، مسیب سخن را آغاز کرده و بعد از اقرار و اعتراف به ظلمی که از آن‌ها سرزده و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعد از دعوت کردن رها کرده و از یاری او دست کشیده‌اند، ادامه داد: در پیشگاه پروردگار و هنگام دیدن پیامبران چه عذری داریم که فرزند محبوب و باقی مانده‌ی نسل وی میان ما کشته شد؟ نه به خدا! عذری ندارید مگر آن که قاتلان و عاملان ظلم و ستم به او را بکشید یا در این راه کشته شوید. شاید پروردگار ما بدین سبب از ما راضی گردد، که من از عذاب خدا در روز ملاقات حق ایمن نیستم. بعد ادامه داد:

ای قوم! شما چاره‌ای ندارید جز این که فرماندهی برگزینید که به او پناه برید و پرچمداری انتخاب کنید که دورش جمع شوید. من نظر خود را گفتم و از خدا آمرزش می‌خواهم. [۳۵۵]. سپس رفاعه، عبدالله بن وال و عبدالله بن سعد نیز به نوبت سخن گفتند و ضمن تأیید سخنان مسیب، سلیمان را برای فرماندهی پیشنهاد کردند، که پذیرفته شد [۳۵۶]. سلیمان بزرگ شیعیان کوفه و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و یار باوفای امیرمؤمنان علیه‌السلام، امام مجتبی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بود. او از شجاعان عرب و دارای قوت جنگی و عقیدتی بود و در جنگ صفین فرماندهی جناح راست پیاده نظام را به عهده داشت. با توجه به این سابقه‌ی درخشان بود که توابین، همگی فرماندهی وی را پذیرفتند. [۳۵۷]. سلیمان در سخنرانی خطاب به یاران خود، با اعتراف به خیانت و ارتکاب گناه بزرگ خود در یاری نکردن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تنها راه حل این بحران روحی - روانی را جهاد با قاتلان امام حسین علیه‌السلام و کشتن یا کشته شدن در این راه می‌دانست. [۳۵۸]. در آغاز حرکت، شیعیان مدائن و بصره به سلیمان قول همکاری دادند ولی آن‌ها نتوانستند به موقع خود را به توابین برسانند. [۳۵۹]. [صفحه ۱۵۸] در آن زمان کوفه به دست زبیری‌ها افتاده بود و آن‌ها نیز گرچه در باطن مخالف آشتی ناپذیر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ویژه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بودند اما از آن جا که توابین و ابن زیاد هر دو دشمن زبیری‌ها بودند، درگیری نظامی آن‌ها، موجب تضعیف و فرسایش هر دو طرف و ضربه‌ای مهلک به دو گروه بود؛ بنابراین نه تنها از پیشرفت این حرکت جلوگیری نکردند، بلکه آن‌ها را به جنگ با ابن زیاد تشویق کردند. [۳۶۰]. انگیزه‌های اصلی نهضت توابین، از یک احساس عاطفی شدید نسبت به حادثه‌ی دلخراش کربلا سرچشمه می‌گرفت. آن‌ها در عمق وجدان خود، احساس حقارت، زبونی و خواری می‌کردند که ناشی از عدم یاری امام حسین علیه‌السلام بود و راه زدودن این ننگ و خواری را فقط در نبرد بی‌امان با قاتلان آن حضرت می‌دیدند. توابین مصمم بودند که خونشان در این راه ریخته شود تا با زیر پا گذاشتن زندگی دنیوی، با روحی آرام و دامنی پیراسته از گناه، به زندگی جاوید برسند. برای همین بود که هنگام ترک کوفه فریاد برآوردند: «انا لا نطلب الدنيا و لیس لها خرچنا [۳۶۱]. ما طالب دنیا نیستیم و هرگز به خاطر آن قیام نکرده‌ایم. گرچه در آغاز حرکت، بیعت کنندگان شانزده هزار نفر بودند، اما به علت موضع منفی مختار بن ابی عبید ثقفی در برابر سلیمان، این رقم به چهار هزار نفر کاهش یافت. [۳۶۲] مختار معتقد بود که سلیمان تجربه‌ی نظامی کافی ندارد و پیروان خود را در لبه‌ی پرتگاه نیستی قرار داده است. [۳۶۳]. استقبال این تعداد و سپس تقلیل آن به چهار هزار نفر در لحظه‌ی حرکت، بیانگر فروکش کردن احساسات مقدس اولیه و جاننشین شدن بینشی است که از هشدارهای مختار مبنی بر عدم صلاحیت رهبری سلیمان برای رهبری، و خنثی کردن قیام و انهدام نیروهای مخلص حاصل شد. [صفحه ۱۵۹]

فرجام قیام

چهار سال فعالیت پنهانی [۳۶۴] توابین، با مرگ یزید بن معاویه و انتقال خلافت به مروانیان علنی شد. مرگ یزید زمینه‌های مساعدی را در عراق فراهم ساخت؛ هرج و مرج ناشی از این حادثه، فرار ابن زیاد از کوفه و تغییر و تحول کلی اوضاع منطقه، توابین را بر آن داشت تا قیام را آشکار کنند. [۳۶۵]. تلاش‌های سیاسی عوامل ابن زبیر بر ضد رژیم اموی، مبنی بر ائتلاف و اتحاد با سلیمان بی‌نتیجه ماند. [۳۶۶] سرانجام با پیش بینی‌های قبلی، در غروب روز جمعه پنجم ربیع الآخر سال ۶۵ هجری، از شانزده هزار نفر بیعت کننده، فقط چهار هزار نفر در محلی به نام «نخيله» گرد آمدند. شعارهای مردم در هنگام حرکت، «یا لثارات الحسین» (ای خونخواهان حسین) بود و مردان مصمم به محض شنیدن این شعار، سلاح برگرفته، خانه و کاشانه را رها کرده و به محل موعود آمدند. [۳۶۷]. اما چنین به نظر می‌رسد که همین تعداد هم، اندکی بعد به تردید افتادند. تا جایی که سلیمان می‌گوید: «هر کس می‌خواهد برگردد مانعی ندارد؛ ولی یاران پاسخ می‌دهند: «انا لا نطلب الدنيا و لیس لها خرچنا [۳۶۸]. توابین به قصد مقابله با عبیدالله بن زیاد نخيله را به سمت شام ترک کردند و برای تجدید عهد و پیمان با امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمدند. آن‌ها یک

شبانه روز در کنار مرقد مطهر امام حسین علیه السلام اقامت گزیدند و بر گناه و تقصیر خویش گریستند و توبه کردند. [۳۶۹]. سپس حرکت نموده، در نقطه‌ای به نام «عین الورد» توقف کردند و سلیمان به آرایش نفرات و تعیین فرماندهان پرداخت. او خود پیشاپیش نفراتش در حرکت بود و سرانجام در غرب عین الورد سنگر گرفته و مدت پنج روز در انتظار رسیدن دشمن بودند [۳۷۰]. [صفحه ۱۶۰] سپاه عظیم شام به فرماندهی حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع، ادهم بن محرز، جبلة بن عبدالله خثعمی و ربیعہ بن مخارق، تحت فرماندهی کل عبیدالله بن زیاد به سوی عین الورد حرکت کرد. [۳۷۱]. در صبح روز چهارشنبه، بیست و دوم جمادی الاولی سال ۶۵ هجری، بعد از قرار گرفتن دو سپاه در مقابل هم، شامیان، و توابین را به پذیرفتن خلافت مروانیان دعوت کردند. توابین هم در مقابل، آنان را به خلع مروانیان، تسلیم عبیدالله بن زیاد، کمک به بیرون راندن زبیریان از عراق و واگذاری حکومت به اهل بیت علیهم السلام فراخواندند. [۳۷۲]. دو سپاه با ناامیدی از مصالحه، بعد از آرایش جنگی، پیکاری سهمگین را در گستره‌ی زمین آغاز کردند که تا روز جمعه ادامه یافت. با این که نیروهای سلیمان به شهادت می‌انداشیدند و ترسی از مردن نداشتند، اما به علت رسیدن نیروی کمکی به جبهه‌ی شامیان در روزهای دوم و سوم نبرد، و در نتیجه برتری توازن رزمی و نظامی دشمن، جنگ به نفع شامیان خاتمه یافت. [۳۷۳]. در این پیکار، سلیمان و اکثر قریب به اتفاق توابین به آرزوی خویش رسیدند. تنها تعداد اندکی جان سالم بدر بردند و از فرماندهان، گویا فقط رفاعه بن شداد جزء نجات یافتگان بود [۳۷۴] و بدین ترتیب، قیامی مخلصانه، با شهید شدن بیش تر افراد به پایان رسید.

رابطه امام سجاد با توابین

نهضت توابین یک قیام شیعی محض بود. آنان از معتقدان به حق اهل بیت علیهم السلام و از محبان و شیعیان علی علیه السلام بودند و نسبت به فاجعه‌ی کربلا در خود احساس گناه شدید کرده، به دنبال توبه و جبران تقصیر بودند. قیام توابین یک قیام سیاسی برای به دست گرفتن حکومت نبود؛ بدین جهت سیاسی کاری نیز نمی‌کردند. مختار آنان را به صبر و تحمل و تعویض فرماندهی فراخواند، اما آنان سلیمان را به خاطر صحابی بودن وی و زهد و سابقه‌اش ترجیح دادند و پیشنهاد مختار را رد کردند. [صفحه ۱۶۱] گرچه ادعا شده که رهبر توابین، امامت علی بن الحسین علیه السلام را پذیرفته بود [۳۷۵]، اما در منابع کهن، رابطه‌ی آشکاری بین امام سجاد علیه السلام و توابین ثبت شده است. آن چه مهم به نظر می‌رسد، این است که در مجموع توابین این هدف را دنبال می‌کردند که در صورت پیروزی، حکومت را به اهل بیت علیهم السلام واگذار کنند و طبعاً از نسل فاطمه علیها السلام کسی جز علی بن الحسین علیه السلام شایسته‌ی این کار نبود. به عبارت دیگر، آنان دعوت به سوی اهل بیت علیهم السلام را در رأس برنامه‌ی انقلابی خود قرار داده بودند. چنان که عبیدالله بن عبدالله، سخنگو و مبلغ توابین برای دعوت مردم به قیام، در این زمینه چنین گفت: انا ندعوکم الی کتاب الله و سنه نبیة و الطلب بدماء اهل بینه و الی جهاد المحلین و المارقین فان قتلنا فما عندالله خیر للابرار و ان ظهرونا ردنا هذا الامر الی اهل بیت نبینا [۳۷۶]؛ ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و خونخواهی اهل بیتش و جنگ با قاسطین و مارقین فرا می‌خوانیم. پس اگر در این راه کشته شدیم آن چه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر پیروز شدیم حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبرمان بازمی‌گردانیم. آن‌ها در میدان جنگ نیز، زمانی که در برابر سپاه شام در حال آماده‌باش بودند، هدف و فلسفه‌ی قیام خود را چنین اعلام کردند: نرد الامر الی اهل بیت نبینا الذین آتانا الله من قبلهم بالنعمة و الکرامة [۳۷۷]. حکومت را به اهل بیت پیامبرمان باز می‌گردانیم. آنان که خدا به واسطه‌ی ایشان به ما نعمت و کرامت ارزانی داشته است. بنابراین گرچه دلیل و روایت خاصی دال بر تأیید این نهضت از جانب امام سجاد علیه السلام وجود ندارد، اما بدون تردید، قیام توابین مورد تأیید ایشان بوده است؛ زیرا قیام آنان مانند قیام مختار، در راه خونخواهی امام حسین علیه السلام بوده و این حرکت - چنان که خواهد آمد - مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بوده است. [صفحه ۱۶۲]

قیام مختار (۶۶ - ۶۷ ه. ق.)

اشاره

مختار، فرزند ابو عبیده ثقفی، از کسانی بود که به خاطر قیام علیه قاتلان امام حسین علیه السلام، شهرتی تاریخی یافت. او قبل از قیام امام حسین علیه السلام، از شیعیان معروف کوفه بود و وقتی مسلم بن عقیل، فرستاده‌ی امام حسین علیه السلام، به کوفه رفت، در منزل او اقامت کرد. [۳۷۸]. زمانی که مسلم در خانه‌ی هانی بن عروه سکونت گزید، مختار به قریه‌اش در خارج کوفه رفت و منتظر شروع قیام گردید. به علت آن که وقت خاصی برای قیام مسلم پیش بینی نشده بود، خبر قیام مسلم دیر به مختار رسید و او زمانی به کوفه رسید که سپاه مسلم متلاشی و عمال عبیدالله بر شهر مسلط شده بودند. عمرو بن حرث مختار را امان داد و عبیدالله وقتی از قصد مختار مبنی بر یاری مسلم آگاه شد، با چوبدستی به صورت مختار چنان کوبید که پلک چشمش پاره شد. [۳۷۹]. مختار بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، با وساطت عبدالله بن عمر (همسر خواهر مختار) نزد یزید، از زندان آزاد گردید و از کوفه اخراج شد. [۳۸۰] او که خیر قیام عبدالله بن زبیر را در مکه شنیده بود، راهی حجاز شد و هنگام محاصره مکه به دست حصین بن نمیر، در کنار ابن زبیر بود. مختار در سال ۶۴ هجری در صفوف خوارج یمامه بر ضد شامی‌ها جنگید، ولی در مکه به آن چه می‌خواست دست نیافت. [۳۸۱] وقتی یزید مرد، شرایط قیام برای مختار در کوفه فراهم شد و مختار راهی کوفه گردید. آمدن مختار به کوفه مصادف با آمادگی توابین برای خروج از شهر بود.

موضع مختار در برابر توابین

مختار هم چون توابین در صدد خونخواهی امام حسین علیه السلام و جنگ با قاتلان او بود؛ ولی سلیمان را شایسته رهبری توابین نمی‌دانست و لذا به صراحت اظهار می‌کرد: «لا علم [صفحه ۱۶۳] له بالحروب و السياسة [۳۸۲] سلیمان آشنایی با جنگ و سیاست ندارد.» تبلیغات مختار سبب کندی کار توابین شد، اما با این حال، بیش تر شیعیان با سلیمان همراه بودند و تنها گروه اندکی به مختار پیوستند. از سوی دیگر، اشراف کوفه از ناحیه‌ی سلیمان احساس خطر نمی‌کردند؛ چون او در فکر مبارزه با عبیدالله بن زیاد و سپاه شام بود. ولی از مختار هراس فراوانی داشتند به همین خاطر با خروج توابین از شهر، حاکم زبیری کوفه را وادار کردند تا مختار را زندانی کند. و بدین ترتیب، مختار دوباره زندانی شد. مختار در زندان خبر شکست توابین را شنید. وی ضمن نوشتن نامه‌ی تسلیتی برای رفاعه بن شداد، یکی از رهبران بازمانده‌ی توابین، بر سلیمان درود و رحمت فرستاد و با تمجید از او، از بازماندگان توابین خواست تا آماده‌ی قیام باشند. او آن‌ها را به کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، خونخواهی اهل بیت علیهم السلام، دفاع از ضعیفان و جهاد با محلین (کسانی که حرمت اسلام را شکسته و حرام آن را حلال دانسته‌اند) فراخواند. [۳۸۳].

آغاز قیام و پیروزی مختار

مختار دوباره با وساطت عبدالله بن عمر، از زندان آزاد شد. چون خبر رهایی مختار به شیعیان رسید، گروه گروه به حضورش رسیده و با وی بیعت کردند. با گذشت چند روزه رقم بیعت کنندگان افزایش یافت و این امر بر عبدالله بن زبیر گران آمد. او برای جلوگیری از حرکت مختار، عبدالله بن یزید را از امارت کوفه بر کنار کرده و عبدالله بن مطیع را به جای وی منصوب کرد. عبدالله در همان آغاز کار خود گفت که در امور مالی، به روش خلیفه‌ی دوم و سوم عمل خواهد کرد. اما سائب بن مالک اشعری با تحریک مختار، به او اعتراض کرده و گفت: «جز با سیره‌ی علی علیه السلام نباید رفتار شود [۳۸۴]. عبدالله به سفارش ایاس بن

مضارب تصمیم به بازداشت مختار گرفت و به همین دلیل، او را احضار کرد. مختار که از هدف عبدالله آگاه بود، خود را به ناخوشی زد و از [صفحه ۱۶۴] رفتن نزد او عذر خواست. سپس پیروانش را احضار کرد و تصمیم خود را برای قیام اعلام کرد. [۳۸۵]. مختار خود را نماینده‌ی محمد بن حنفیه معرفی می‌کرد و با این عنوان، مردم را به سوی خویش دعوت می‌کرد. برخی از شیعیان کوفه درباره‌ی ادعا و نیت وی از این قیام، تردید داشتند، به همین خاطر، گروهی را نزد محمد بن حنفیه فرستادند. محمد با کوفیان خدمت امام سجاد علیه‌السلام رسید و جریان را باز گفت و نظر امام را جویا شد. امام فرمود: «ای عمو! اگر بنده‌ای زنگی نیز جانب ما اهل بیت علیهم‌السلام را بگیرد، بر مردم یاری او لازم است و من در این مورد شما را ولی و سرپرست قرار دادم. آن چه می‌خواهی انجام ده. [۳۸۶]. چون پیام امام علیه‌السلام به کوفیان رسید، آنان در پیوستن به مختار، دیگر تردیدی نکردند و بدین گونه یاران مختار زیاد شدند. مختار در پی افراد نیرومند و پرنفوذی چون ابراهیم بن اشتر بود تا بتواند پایگاه اجتماعی خود را با حمایت سران برخی از قبایل محکم کند. ابراهیم هم از لحاظ مقام والای پدر و هم از جهت شجاعت و نفوذ در بین قبیله‌ی خود که در کوفه ساکن بودند، شهرت داشت. مختار با ارائه‌ی نامه‌ای از محمد بن حنفیه (که در این مورد از جانب امام علیه‌السلام ولایت داشت) او را با خود همراه کرد و بدین صورت، جبهه‌ی مختار قوی شد. [۳۸۷]. مختار و یارانش در ربیع الاول سال ۶۶ خروج کردند و عبدالله بن مطیع را از شهر رانده و بر کوفه و اطراف آن مسلط شدند. هنوز مدت زیادی از پیروزی مختار بر کوفیان نگذشته بود که خبر آمدن سپاه شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد، به کوفه رسید. مختار سپاهی سه هزار نفری را به سوی لشکرش هزار نفری عبیدالله فرستاد. در درگیری بین دو سپاه، ربیعۀ بن مخارق، فرمانده نیروهای ابن‌زیاد کشته شد و سیصد نفر به اسارت سپاه مختار در آمدند. با این حال چون روشن شد که این تعداد نمی‌تواند در مقابل سپاه شامیان مقاومت کنند ابراهیم بن اشتر، به عنوان نیروی امدادی به سوی آن‌ها فرستاد. [۳۸۸]. [صفحه ۱۶۵]

شورش اشراف و کشتار قاتلان امام حسین

اشراف کوفه که بیش‌ترشان در ریختن خون امام حسین علیه‌السلام شریک بودند و روش حکومتی مختار را به خاطر لغو امتیازات موهوم خود نمی‌پذیرفتند، غیبت ابراهیم را مغتنم شمرده و علیه مختار شوریدند. مختار ضمن مباحثات با آنان، به ابراهیم پیام داد که باز گردد. قبل از آمدن ابراهیم، اشراف و مختار درگیر شدند و با آمدن ابراهیم پیروزی مختار حتمی شد. چون اشراف به مختار خیانت کردند، وی بر سرکوب آنان مصمم شد و تأخیر در آن را مصلحت ندید. منادی مختار اعلام کرد: «هر کس به خانه رود و در خانه را به روی خود ببندد، در امان است جز کسانی که در خون آل محمد صلی الله علیه و آله دست دارند [۳۸۹]. اشراف که اطمینان داشتند این بار مختار با قاطعیت آن‌ها را دستگیر کرده و از بین خواهد برد، گروهی به سمت بصره فرار کردند و گروهی نیز در همان کوفه مخفی شدند. مختار اعلام کرد: «رها کردن قاتلان امام حسین علیه‌السلام تا این که آسوده در روی زمین زندگی کنند، از دین ما نیست.» [۳۹۰]. یاران مختار خانه به خانه دنبال قاتلین امام حسین علیه‌السلام می‌گشتند و آنان را دستگیر کرده و نزد مختار می‌آوردند. او هم دست‌های گروهی و پاهای گروه دیگر را قطع می‌کرد؛ تا این که تعداد زیادی از آن‌ها را به قتل رساند. از جمله: شمر بن ذی الجوشن، خولی بن یزید اصبحی، متولی سر امام حسین علیه‌السلام، عمر بن سعد فرمانده سپاه کربلا با پسرش، حکیم بن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مره بن منقذ عبدی قاتل حضرت علی اکبر علیه‌السلام، حرمله بن کامل، زنده‌ی تیر به حلق علی اصغر و مجدل بن سلیم، قطع‌کننده‌ی انگشت امام حسین علیه‌السلام. [۳۹۱]. با قلع و قمع قاتلان امام حسین علیه‌السلام در کوفه، ابراهیم روانه جنگ با عبیدالله شد و در موصل با سپاه عبیدالله درگیر گردید. در این جنگ، ابراهیم و یارانش با شجاعت کم نظیر جنگیدند و سپاه عظیم شام را شکست دادند و عبیدالله بن زیاد، حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع و جمع بسیاری از فرماندهان سپاه و تعداد بی‌شماری از سپاهیان شام را کشتند. [۳۹۲]. [صفحه ۱۶۶] ابراهیم، سر ابن‌زیاد و دیگر فرماندهان

سپاه را به نزد مختار فرستاد و مختار نیز سرها را به نزد امام سجاد علیه‌السلام و محمد بن حنفیه فرستاد. گفته‌اند: تنها در آن روز بود که امام سجاد علیه‌السلام را خندان دیدند [۳۹۳].

قتل مختار

تعدادی از اشراف کوفه و قاتلان امام حسین علیه‌السلام مثل شبت بن ربیع و محمد بن اشعث بن قیس که از دست مختار فرار کرده و به بصره، نزد مصعب بن زبیر گریخته بودند، او را بر ضد مختار تحریک و تشویق کرده تا بدین وسیله کوفه نیز زیر سلطه‌ی زبیری‌ها قرار گیرد. مصعب در اثر وسوسه‌های آنان، تصمیم به جنگ با مختار گرفت و لشکر آرایی کرد. علاوه بر این، آن‌ها افرادی را فرستادند تا با تبلیغ علیه مختار، مردم را از حمایت او بازدارند. [۳۹۴] از سوی دیگر، ابراهیم اشتر که اکنون در موصل حاکمیت یافته بود، حاضر به بازگشت به کوفه برای حمایت از مختار نشد. مختار تلاش خود را به منظور بسیج مردم به کار برد. وی سپاهی را برای مقابله با آنان روانه کرد. هنگامی که نیروهای دو طرف در مقابل هم قرار گرفتند، زبیری‌ها خواستار آن بودند که نیروهای مختار با پذیرفتن بیعت با عبدالله بن زبیر به عنوان «امیرالمؤمنین»، دست از نبرد بردارند. یاران مختار نیز از آنان خواستند تا با مختار بیعت کرده و خلافت را به «آل رسول الله» واگذار کنند. [۳۹۵] چون هیچ کدام تقاضای دیگر را نپذیرفتند، جنگ آغاز گردید و در نتیجه، سپاه مختار شکست خورده، مختار در دارالاماره‌ی کوفه در محاصره قرار گرفت. وی به یارانش پیشنهاد خروج از قصر را داد که تنها ۱۹ نفر از یارانش به این درخواست عمل کردند. مختار به سپاه ابن زبیر یورش برد و جنگید تا کشته شد. بقیه‌ی یاران مختار، که در قصر مانده بودند، پس از تسلیم به دست افراد مصعب کشته شدند. قتل مختار در رمضان سال ۶۷ هجری صورت گرفت. [۳۹۶]. [صفحه ۱۶۷]

ارزبایی قیام مختار

مختار مردی سیاستمدار، زیرک و باهوش بود. او برای اجرای نقشه‌ی خود عراق را برگزید و این انتخاب درستی بود؛ زیرا بیش تر مردم عراق دوستدار علویان و اهل جنگ و درگیری بودند و از سویی دیگر به مناطق دیگر نزدیک بود و به نوعی در مرکز قرار داشت. هدف مختار از قیام، جنگ با قاتلان امام حسین علیه‌السلام و دفاع از ضعیفان و بی‌پناهان بود. بدین خاطر، او بین موالی و عرب‌ها مساوات برقرار کرد و این برای اشراف کوفه غیر قابل تحمل بوده و یکی از گناهان بزرگ مختار به حساب می‌آمد. اما این سیاست باعث شد که موالی به او روی آورند و بسیاری از نیروی سپاه او را تشکیل دهند. دینوری در این باره می‌نویسد: «اغلب سپاه مختار در جنگ با شامیان، از موالی ایرانی بودند [۳۹۷]. وقتی یزید بن انس، فرماندهی سپاه مختار، با ربیع بن مخارق روبه‌رو شد، ربیع برای تشویق یارانش گفت: «شما با بندگان فراری که اسلام را رها کرده و از آن خارج شده‌اند و تقوایی ندارند و به عربی سخن نمی‌گویند، می‌جنگید.» [۳۹۸]. زمانی که اشراف کوفه بر ضد مختار شورش کردند، یکی از گناهان مختار را شریک کردن موالی در غنیمت و بیت‌المال ذکر کردند. [۳۹۹]. موالی که از شجاعت عربی و دشمنی عجمی نسبت با اشراف برخوردار بودند، یکی از عوامل مهم پیشرفت مختار بودند. یکی از اشراف کوفه در این باره به یارانش گفت: «بندگان و موالی شما با مختار هستند و وحدت کلمه دارند و آنان بیش تر از دیگران کینه‌ی شما را در دل دارند و شجاعت عربی و عداوت عجمی را با هم دارند [۴۰۰]. قیام مختار موجب شد تا موالی به صورت نیرویی قابل استفاده و سودمند در عراق ظهور کنند. اگر چه آن‌ها به سبب شرکت در قیام، به شدت سرکوب شدند، اما همین حضور آن‌ها در صحنه سیاسی، بر مقدار نقش‌شان در جامعه افزود. مختار گرچه در مرحله‌ی اول قیامش بسیاری از قاتلین امام حسین علیه‌السلام را به سزای [صفحه ۱۶۸] عملشان رساند، اما اشراف فراری با حمایت

زبیری‌ها، بر او شوریدند و از غیبت ابراهیم و یارانش استفاده کرده و مختار را شکست دادند.

شخصیت مختار

جهت اطلاع بیشتر درباره‌ی شخصیت مختار و قیام او ر.ک: افتخار زاده، محمود رضا، نهضت مختار ثقفی، رضوی اردکانی، ابوالفضل، ماهیت قیام مختار. درباره‌ی مختار، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است و روایات وارده از امامان علیهم‌السلام نیز دو گونه است. بسیاری از علما و نویسندگان اهل سنت او را مذمت کرده و کذاب و مدعی نبوت شمرده‌اند و در سب و لعن او کوتاهی نکرده‌اند. ابن کثیر او را کذاب لقب می‌دهد و می‌نویسد: «مسلمانان از کشته شدن مختار خوشحال شدند؛ زیرا او آدم درستی نبود و ادعا می‌کرد که جبرئیل بر او وحی می‌آورد [۴۰۱]. و در جای دیگر می‌نویسد: «در شرح حال مختار خواهد آمد که او دروغگو بود و ادعای یاری اهل بیت علیهم‌السلام می‌کرد تا عوام شیعه را دور خود جمع کند و او همان کسی است که پیامبر از آمدنش خبر داد و فرمود: در قبیله‌ی ثقیف یک کذاب و یک امیر خواهد آمد، یعنی مختار و حجاج.» [۴۰۲]. دانشمندان شیعه نیز در مورد مختار نظرهای مختلف دارند. بعضی از علمای طبقه‌ی اول و دوم شیعه، درباره‌ی او نظر مساعدی ندارند. برخی او را از کیسانیه (پیروان محمد بن حنفیه) شمرده‌اند. [۴۰۳] بعضی در مورد او توقف کرده‌اند [۴۰۴] ولی مشهور علمای شیعه او را تأیید و از او ستایش کرده‌اند. [۴۰۵]. در مورد روایات وارد شده از معصومین علیهم‌السلام باید گفت که در برخی از آن‌ها، مختار مدح و برای وی طلب رحمت شده است و در بعضی دیگر، وی تکذیب و لعن شده است. [صفحه ۱۶۹] علامه‌ی مامقانی در کتاب خود بیش‌تر روایات مدح و ذم را جمع آوری نموده و با دلایلی، شیعه بودن و مورد تأیید بودن عملکرد وی نزد امامان معصوم علیهم‌السلام را ثابت کرده است. مضمون بیان علامه چنین است: بدون تردید، مختار مسلمان و بلکه شیعه (معتقد به امامت بلافضل امام علی علیه‌السلام) و معتقد به امامت امام سجاد علیه‌السلام بوده است. اما دلیل شیعه بودن وی این است که او پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده و از امام علی علیه‌السلام شنیده است که چند هزار نفر از بنی امیه به دست وی کشته می‌شوند و او این مطلب را به طور یقینی پذیرفته است. در حالی که اهل سنت، امام علی علیه‌السلام را عالم به امور پنهانی نمی‌دانند و از سخن او اطمینان و یقین حاصل نمی‌کنند. و اعتقاد به علم امامان علیهم‌السلام از عقاید شیعه است. [۴۰۶]. و اما دلایل اعتقاد او به امامت امام سجاد علیهم‌السلام عبارتند از: ۱. روایتی وجود دارد که می‌گوید: امام حسین علیه‌السلام او را از آتش نجات می‌دهد. [۴۰۷] در حالی که به اعتقاد شیعه، منکر امامت در آتش، جاویدان است. ۲. او هدایایی با ارزش را خدمت امام سجاد علیه‌السلام می‌فرستاد، و این دلیلی است بر اعتقاد او به امامت امام سجاد علیه‌السلام نه محمد بن حنفیه؛ زیرا در غیر این صورت باید آن‌ها را پیش محمد می‌فرستاد. ۳. امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی مختار فرمود: «خدا او را جزای خیر دهد [۴۰۸] و امام باقر علیه‌السلام نیز سه بار فرمودند: «خدا او را رحمت کند [۴۰۹] در حالی که دعا و طلب رحمت برای منحرف از امامت از جانب امام معصوم علیه‌السلام معقول نیست. اما جواب دلیل‌های مخالفان: این است که امام سجاد علیه‌السلام هدایای مختار را رد کرده، به خاطر احتمال سلطه‌ی عبدالملک مروان بوده است و حضرت می‌خواست وقتی عبدالملک به خلافت رسید، بهانه‌ای علیه او نداشته باشد؛ نه اینکه هدایای مختار را حلال نمی‌دانست؛ زیرا اولاً بعضی از هدایای او را پذیرفت و ثانیاً از عبدالملک اجازه‌ی تصرف گرفت؛ در حالی که اگر [صفحه ۱۷۰] این اموال از نظر امام حرام بود، با اجازه‌ی عبدالملک که حلال نمی‌شد. بنابراین، قبول نکردن هدایا و پاسخ ندادن به نامه‌ی مختار و لعن او، همه از روی تقیه و برای اظهار مخالفت ظاهری بوده است. دلیل دیگر این است که امام باقر علیه‌السلام از لعن مختار نهی فرمود [۴۱۰]؛ در حالی که اگر لعن امام سجاد علیه‌السلام دلیلی غیر از تقیه داشت، دیگر معنا نداشت امام باقر علیه‌السلام لعن وی را نهی کند. [۴۱۱]. (این مطالب مضمون کلام صاحب تنقیح المقال بود) هم چنین زمانی که مختار کشته شد، مصعب بن زبیر از دو همسر او، یکی دختر نعمان بن بشیر انصاری و دیگری دختر سمره بن جندب، خواست که از مختار بیزاری جویند. اما آن‌ها امتناع کرده و در جواب گفتند: «چگونه از

مردی که می‌گفت: خدا پروردگار من است و به روز روزه می‌داشت و به شب نماز می‌کرد و در راه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فداکاری کرد و قاتلان پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او را کشت و دل‌ها را خنک کرد، بیزاری جویم [۴۱۲]. هر چند دختر سمره، بعدها بر اثر تهدید مصعب از مختار بیزاری جست، اما دختر نعمان حاضر به این کار نشد و جانش را در این راه از دست داد. مرحوم علامه امینی رحمه الله بعد از ستایش مقام والای مختار، تعداد کتاب‌هایی را که در مدح او نوشته شده تا ۲۱ کتاب و رساله بیان کرده و نمونه‌ای از قصیده‌هایی را که در وصف او سروده‌اند، آورده است. [۴۱۳]. به عقیده بسیاری از علمای بزرگ حدیث و رجال شیعه، روایاتی که در نکوهش مختار وارد شده‌اند، ساخته و پرداخته‌ی دشمنان او است و بر فرض پذیرش آن‌ها، حمل بر تقیه می‌شود. [۴۱۴]. مرحوم آیه الله العظمی خوئی ضمن بررسی احوال مختار، ذیل روایات حاوی ذم مختار، که از رجال کشی نقل شده، می‌گوید: «این روایات از نظر سند، به طور جدی [صفحه ۱۷۱] ضعیف‌اند و علاوه بر ضعف سند، در مضمون بعضی از آن‌ها، تناقض وجود دارد. اگر این روایات صحیح باشد، از روایاتی که در مذمت صحابه‌ی برجسته‌ی امام صادق علیه السلام چون زراره و محمد بن مسلم و برید و سایر اصحاب رسیده، بیش تر نیست [۴۱۵]. ایشان در پایان ذکر این دسته از روایات می‌گویند: «ما قبلا یاد آور شدیم که علاوه بر ضعف اسناد این روایات، که در مذمت مختار است، بر فرض صحت می‌توان آن‌ها را حمل بر تقیه کرد [۴۱۶]. بنابراین، آن چه در پایان این بحث می‌توان گفت آن است که روایات مشتمل بر ذم مختار از جانب اهل بیت علیهم السلام و راویانشان، ساخته و پرداخته‌ی نویسندگان و مورخان دربار اموی است که با جعل این گونه اخبار به نفع دستگاه حاکم، زندگی مادی خویش را تأمین می‌کرده‌اند. [۴۱۷] با این همه، نباید از این نکته غفلت کرد که مختار، شخصی ریاست طلب و دارای خوی مهتری بوده که برای پیشبرد اهداف خویش، حاضر به انجام هر کاری بوده است؛ از این رو وی می‌پنداشت که اگر رهبری شخصیتی از اهل بیت علیهم السلام را مطرح کند، می‌تواند از حیل‌های دشمنانش به ویژه آل زبیر، در امان بماند. اما در عمل، اتخاذ این سیاست مشکلات فراوانی برای او فراهم آورد.

موضع امام سجاد در برابر قیام مختار

چنین نقل شده است که مختار، پس از آن که موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، برای پیشرفت قیامش، به امام سجاد علیه السلام نامه‌ای نوشت و از آن حضرت یاری جست. ولی حضرت پاسخ مثبت ندادند. مختار چون از همکاری امام علیه السلام مأیوس شد، نامه‌ای به محمد بن حنفیه نوشت و همان درخواست را کرد. محمد درخواست مختار را پذیرفت و مختار به عنوان نماینده‌ی او، مردم را به خویش دعوت می‌کرد [۴۱۸]. چنین موضعی از جانب امام علیه السلام با توجه به شرایط و اوضاع سیاسی عصر آن حضرت کاملا منطقی و درست بود؛ زیرا امام سجاد علیه السلام در آن شرایط خاص نباید، اقدام [صفحه ۱۷۲] به کاری می‌کرد که نابودی شیعه را در پی داشته باشد. بنابراین امام علیه السلام رابطه‌ی مستقیم با این حرکت را به مصلحت ندید. بلکه با تأیید کلی نهضت، رهبری آن را به محمد بن حنفیه واگذار کرده و در این باره او را جانشین خود ساخت؛ چنان که حضرت فرمود: «ای عمو! اگر برده‌ای زنگی هم به پشتیبانی از ما اهل بیت علیهم السلام خروج کند، حمایت او بر مردم لازم است و در این مورد شما را ولایت دادم، هر گونه صلاح می‌دانی عمل کن [۴۱۹]. علت واگذاری رهبری نهضت به محمد این بود که او از طرف دستگاه حاکم، به مخالفت متهم نبود. از این موضع گیری درست امام علیه السلام که بگذریم، ایشان در مواقعی نیز، قیام مختار را تأیید کردند. چنان که زمانی که سر عبیدالله و دیگر قاتلان امام حسین علیه السلام را برای ایشان آوردند، حضرت سجده‌ی شکر به جا آورده و برای مختار دعا کرده و طلب خیر نمود [۴۲۰] امام باقر علیه السلام نیز در ملاقات با پسر مختار، سه بار برای مختار طلب رحمت کردند و در جواب پسر وی که می‌گفت «مردم می‌گویند که پدر من کذاب بوده است» فرمود: خدا منزه است، پدرم به من خبر داد که مهریه‌ی مادرم، از پولی بوده که مختار فرستاده است. آیا مختار نبوده که خانه‌های ما را ساخت؟ و قاتلان ما را کشت؟ و

خون ما را طلب کرد؟ خدا او را رحمت کند! پدرم به من خیر داد که مختار، شب‌ها در خانه‌ی فاطمه، دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌رفت و او برایش زیرانداز می‌گذاشت و تکیه‌گاه می‌نهاد و آن‌گاه مختار از او حدیث می‌شنید... هیچ حقی از ما نزد کسی نبود مگر این که او، آن را طلب کرد و قاتلان ما را کشت و خونخواه ما شد [۴۲۱]. هم چنین در روایتی دیگر، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: از مختار بدگویی نکنید که قاتلین ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه‌های ما را شوهر داد و در زمان تنگدستی به ما کمک کرد [۴۲۲]. [صفحه ۱۷۳] در مقابل این تأییدها و ستایش‌ها، برای این که بهانه به دست امویان نیفتد، امام سجاد علیه‌السلام در مواردی هم از مختار، اعلام بیزاری می‌نمود؛ چنان که نقل شده، یک بار حضرت در کنار در خانه‌ی خدا، به صورت علنی، مختار را لعن کرد. مردی به امام علیه‌السلام گفت: «چرا او را لعن می‌کنی، حال آن که برای شما کشته شد؟» امام علیه‌السلام فرمود: «او دروغگو بود و بر خدا و رسول دروغ می‌بست [۴۲۳]. با دقت در این روایت (بر فرض صحت) معلوم می‌شود که این گونه لعن کردن مختار از جانب امام علیه‌السلام عمدی و اقدامی سیاسی بوده و منظور واقعی آن بوده که جاسوسانی که در بین جمعیت بودند، خبر مخالفت امام سجاد علیه‌السلام را به حکومت برسانند و آنان خیالشان از جانب امام علیه‌السلام آسوده شود و حضرت را به همکاری با مخالفان، متهم نکنند.

شورش عبدالله بن زبیر (۶۱ - ۵۷۳ ق.م)

اشاره

هنگامی که معاویه مُرد و یزید به حکومت رسید و از مردم برای خود بیعت گرفت، عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سر باز زد، وی خود دعوی خلافت داشت، اما مردم به وی توجه چندانی نداشتند. معاویه هنگام مرگش، در مورد عبدالله، به یزید چنین سفارش کرد: «اما آن که چون شیر در کمین تو است و چون روباه تو را به بازی می‌گیرد و مترصد فرصت مناسب است تا به تو پردازد، ابن‌زبیر است؛ که چون به تو پرداخت، اگر بر او غلبه کردی، بند از بندش جدا کن تا بتوانی خون قوم خویش را از شر او حفظ کنی [۴۲۴]. عبدالله، با سرپیچی از بیعت، جانش را در خطر دید؛ از این رو پنهان شد. او شبانه از مدینه و از بیراهه، به مکه گریخت و خود را در آن جا محصور کرد و «عائذ البیت» (پناهنده‌ی حرم) خواند. وی از اقامت امام حسین علیه‌السلام در حجاز، ناخشنود بود. اما به ظاهر با امام حسین علیه‌السلام همراهی می‌کرد و به بیعت با حضرت اظهار تمایل می‌کرد. امام حسین علیه‌السلام از انگیزه‌ی پسر زبیر کاملاً آگاه بود و می‌دانست که وی به حضرت به دید یک رقیب می‌نگرد و تا حضرت آن جا حضور دارد، ابن‌زبیر نمی‌تواند هدف خود را، حکومت بر قلمرو اسلامی، عملی سازد. چنان که امام علیه‌السلام می‌فرماید: [صفحه ۱۷۴] به راستی هیچ چیز در دنیا برای او (ابن‌زبیر) بهتر از این نیست که من از حجاز بیرون روم. زیرا می‌داند که با وجود من، مردم به او روی نمی‌آورند، پس دوست دارد که من از مکه خارج شوم تا میدان برای او خالی بماند [۴۲۵]. بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام ابن‌زبیر از شرایط استفاده کرده و در برابر یزید، علم مخالفت برافراشت. او خود را خلیفه خواند و از مردم، به صورت مخفی و بر اساس خلافت شورایی، بیعت گرفت [۴۲۶]. همان طور که اشاره شد، وی در شورش مردم مدینه نقشی اساسی داشت و پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام با توجه به مقاصد سیاسی خود، عراقیان را به خاطر این که امام علیه‌السلام را دعوت کرده و سپس از یاری وی خودداری ورزیده‌اند، سرزنش می‌کرد. عبدالله در خطبه‌ای از یزید بدگویی کرد و مردم را به برکناری وی از خلافت، دعوت کرد [۴۲۷]. یزید هم در مقابل، مسلم بن عقبه را مأمور کرد که بعد از سرکوبی اهل مدینه، کار ابن‌زبیر را نیز یک سره کند. مسلم در بین راه مکه به هلاکت رسید و چنان که یزید دستور داده بود، حصین بن نمیر فرماندهی لشکر او را به عهده گرفت. حصین مکه را محاصره کرده، منجنیق‌ها را نصب کرد و خانه‌ی کعبه را به آتش کشید. هنگامی که مکه در محاصره بود، خبر

هلاکت یزید به مردم شهر و فرماندهی سپاه شام رسید. او نمی‌دانست اکنون برای چه کسی باید بجنگد، با پسر زبیر به گفتگو پرداخت و اعلام کرد آماده است با او بیعت کند، به این شرط که عبدالله به همراه او به شام برود. اما عبدالله شرط او را نپذیرفت و حصین با سپاهیان خویش به شام بازگشت [۴۲۸]. گویا حصین می‌خواست عبدالله را به شام ببرد تا اگر او خلیفه شد، در کنارش باشد و [۴۲۹] در غیر این صورت، در آن جا عبدالله را کشته و شر مخالفی دیگر را از سر خود باز کند. [صفحه ۱۷۵] بعد از مرگ یزید، ابن زبیر به عنوان خلیفه، از مردم حجاز و سپس عراق بیعت گرفت. او علاوه بر حجاز و عراق، بر یمن و خراسان نیز حکم می‌راند [۴۳۰]. چنان که در قیام مختار گذشت، ابن زبیر، برادرش مصعب را مأمور سرکوبی مختار کرد. او با مختار درگیر شده، وی را کشت و بر عراق حاکم شد. در سال ۷۲ هجری، عبدالملک لشکری را برای سرکوبی مصعب به سوی عراق روانه ساخت. هم چنین با وعده و وعید، گروهی از سران عراق را به سوی خود کشاند. سرانجام مصعب کشته شده [۴۳۱] سپاهش پراکنده گشت و بدین طریق، کار عراق پایان یافت. اکنون نوبت حجاز رسیده بود و عبدالملک، حجاج را به آن جا فرستاد. حجاج وارد طائف شده، یک ماه در طائف ماند و بعد از کسب اجازه از عبدالملک، به سوی مکه شتافت. او مکه را محاصره کرده، منجنیق‌ها را بر روی کوه ابوقییس نصب کرد. سپس مسجد الحرام و خانه خدا را با پرتاب سنگ ویران ساخت. در سال ۷۳ هجری، بعد از چند ماه محاصره مکه، سرانجام ابن زبیر از حصار خارج شد و بعد از دفاعی سخت، همراه با یاران اندکی که برای او باقی مانده بود، کشته شد. به فرمان حجاج، جسد او را بر دار کردند [۴۳۲] این گونه با شکست ابن زبیر، آخرین مانع سیاسی برای مروانین از میان برداشته شد. دلایل شکست شورش عبدالله بن زبیر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: ۱. در حجاز ماندن و رفتن به شام (سرزمینی که در جستجوی خلیفه بود) که باعث پدید آمدن رقیب برای او شد؛ ۲. نا آگاهی سیاسی او؛ ۳. خست و تنگ نظری بیش از حد، در امور مالی؛ ۴. ناتوانی از گرد آوردن نیروهای مؤمن و کارآمد در اطراف خویش برای روزهای مهم؛ ۵. و از همه مهم‌تر، مخالفت با خاندان اهل بیت علیهم‌السلام. [صفحه ۱۷۶]

موضع امام سجاد در قبال شورش ابن زبیر

شورش عبدالله بن زبیر، حرکتی الهی و در راستای اهداف ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نبود. بلکه هدف از آن، «برپایی مجدد حاکمیت قرشی بر مبنای حکومت راشدین» بود. یعنی زنده کردن دوباره‌ی طرح شورایی خلافت در مقابل حاکمیت موروثی اموی و حقانیت حاکمیت اهل بیت علیهم‌السلام (با توجه به سوابق و شرکت پدرش در شورا). ابن زبیر به خاطر مخالفت دایمی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله محبوبیت چندانی در بین مردم نداشت. چنان که او مشوق پدرش، در راه اندازی جنگ جمل و مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «زبیر همواره با ما اهل بیت بود تا زمانی که پسر نامبارکش، عبدالله پدید آمد [۴۳۳]. به تعبیر عبدالله بن عمر، محرک عایشه نیز برای راه‌اندازی جنگ جمل، عبدالله بود [۴۳۴]. ابن زبیر به عبدالله بن عباس گفت: «من چهل سال است که بغض شما را در سینه پنهان کرده‌ام [۴۳۵]. او نیز مدت چهل روز (ظاهراً چهل جمعه) در خطبه، از درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد و در توجیه این عمل گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او، گردن خویش را برمی‌افرازند [۴۳۶]. ابن زبیر در مدتی که در حجاز حاکم بود، بنی‌هاشم و دوستان آنان را مورد آزار و اذیت فراوان قرار داد. چنان که محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس را به همراه ۲۴ تن از بنی‌هاشم در مدخل چاه زمزم زندانی کرد و آن‌ها را به بیعت با او یا در آتش سوختن مخیر ساخت که در نهایت به وسیله فرستادگان مختار و با هجومی ناگهانی، نجات یافتند [۴۳۷]. برادرش، مصعب بن زبیر، شیعیان عراق را قتل عام کرده و حتی به زنان هم رحم نکرد [۴۳۸]. [صفحه ۱۷۷] ابن زبیر از موقعیت امام سجاد علیه‌السلام آگاه بود، به همین دلیل کارهای حضرت را زیر نظر داشت. او به بیعت و تأیید امام علیه‌السلام و در پی آن علویان و دوستان حضرت نیازمند بود و بر آن هم اصرار داشت. وی با

تهدید و فرستادن نامه، می‌خواست از محمد بن حنفیه و ابن‌عباس بیعت بگیرد و چون آن دو حاضر به بیعت نشدند، از مکه رانده شده و به طائف رفتند [۴۳۹]. امام سجاد علیه‌السلام با توجه به دیدگاه خصمانه و کینه توزانه و نیز اعمال ناشایست ابن‌زبیر نسبت به بنی‌هاشم و اهل بیت علیهم‌السلام، نه تنها شورش او را تأیید نکرد، بلکه از فتنه‌ی وی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان بیم داشت و از آن اظهار نگرانی می‌کرد [۴۴۰]؛ ولی بر ضد آن نیز اقدامی نکرد؛ زیرا هر گونه اقدامی علیه حاکمیت ابن‌زبیر، به سود امویان تمام می‌شد.

شورش خوارج

اشاره

خوارج بعد از جریان حکمیت، هر دو طرف درگیر در جنگ (امام علی علیه‌السلام و معاویه) را تکفیر کردند و بغض و کینه‌ی آن دو را به دل گرفتند. آنان با به شهادت رساندن امام علی علیه‌السلام عقده‌ی کینه‌ی نسبت به آن بزرگوار را ارضا کردند، ولی نسبت به معاویه طرحشان ناکام ماند. در دوران حاکمیت معاویه شورش‌های محدودی از جانب خوارج صورت گرفت که سرکوب شد؛ ولی آنان به مخالفت خود علیه نظام اموی ادامه دادند. به خاطر کاهش قدرت امویان در فاصله‌ی بین مرگ معاویه (سال ۶۰ هجری) تا چند سال بعد از فتح عراق به دست عبدالملک در سال ۷۲، یعنی مدتی بیش از یک دهه، اوج تاخت و تاز خوارج در عراق بود. مرکز اصلی فعالیت آن‌ها، در اطراف بصره و کوفه بود و چون از آن جا رانده شدند، در مناطقی مانند خوزستان، فارس، کرمان و سیستان مستقر شدند. زمانی که عبیدالله حاکم عراق شد، بر خوارج سخت گرفت و شروع به قتل عام آن‌ها کرد. او در این باره می‌گفت: «بعد از کلمه‌ی اخلاص، بهترین عمل را کشتن خوارج می‌دانم [۴۴۱]. [صفحه ۱۷۸] ابن‌قتیبه می‌نویسد: «عبیدالله در جستجوی خوارج می‌کوشید و با اندک گمانی آن‌ها را دستگیر کرده و به قتل می‌رساند [۴۴۲]. او و پدرش زیاد در مجموع سیزده هزار خارجی را به قتل رساندند [۴۴۳]. سیاست فشار و سختگیری بر خوارج، باعث شد که آنان به سوی مکه بگریزند و با عبیدالله بن زبیر (که در آن روزگار بر حجاز حکم می‌راند) بر ضد امویان متحد شوند. با آن که ابن‌زبیر گرایش عثمانی داشت و این خلاف عقاید خوارج بود، اما آنان به بهانه‌ی آن که او از حرم خدا دفاع می‌کند [۴۴۴]، و به یاری وی شتافتند. خوارج یمامه به رهبری «نجده بن عامر» و خوارج فراری عراق به رهبری «نافع بن ازرق» در واقعه‌ی حصر مکه توسط حصین بن نمیر در کنار ابن‌زبیر بودند و وقتی نظرش را در مورد یاری رساندن خوارج جويا شدند، گفت: «اگر شیطان هم در جنگ با اهل شام به یاری من آید، او را می‌پذیرم [۴۴۵]. بعد از مرگ یزید (که مخالفت با او عامل وحدت ابن‌زبیر و خوارج بود) اختلاف‌های آنان آشکار شد. خوارج مخالف عثمان و علی علیه‌السلام بودند؛ از این رو ابن‌زبیر با آن‌ها مخالفت کرد و این امر سبب پراکندگی خوارج از گرد ابن‌زبیر گردید. گروهی به یمامه رفته و ازارقه به سوی بصره روانه شدند [۴۴۶]. برخورد نرم زبیریان با خوارج در عراق، موجب شد تا آنان در سال ۶۸ هجری آزادانه در مکه مناسک حج به جا آورند [۴۴۷] حتی این سیاست سبب شد تا آنان به رهبری نافع در بصره دست به شورش‌هایی بزنند و در مناطقی راه را بر کاروانیان ببندند. مردم بصره که از این حرکت‌ها خسته شده بودند، عاقبت «مهلبن ابن‌صفره» را که مردی شجاع و صاحب رأی بود به فرماندهی برگزیدند و مهلب آنان را شکست سختی داد [۴۴۸]. [صفحه ۱۷۹] پس از فتح عراق به دست عبدالملک، مهلب از جانب وی چندین سال با خوارج درگیر بود تا این که آنان نه به خاطر شکست نظامی، بلکه به علت وجود اختلاف بین خودشان، از گرد هم پراکنده شده و در نتیجه شکست خوردند. فرماندهی خوارج بعد از نافع، به «عبیدالله بن ماحوز» و سپس به «عبیدالله ماحوز» سپرده شد و وقتی این دو یکی پس از دیگری کشته شدند، «قطری بن الفجاءه» رهبری ازارقه را به عهده گرفت. او چون با مخالفت گروهی از سپاهیان خود مواجه شد، با طرفداران خود به طبرستان

گریخت و در آن جا کشته شد. گروهی که از قطری جدا شدند با «ابن عبدربه کبیر» و بعد از او با «ابن عبدربه صغیر» بیعت کردند؛ ولی هر یک جداگانه، در نبرد با مهلب از پای در آمدند [۴۴۹]. هنوز فرقه‌ی ازارقه کاملاً قلع و قمع نشده بودند که «شیب خارجی»، یکی از شجاع‌ترین خوارج، پای به عرصه‌ی مخالفت و جنگ با حجاج نهاد. او در سال ۷۶ بارها سپاه عراق را شکست داد و دوبار، در حالی که حجاج از ترس در دارالاماره مخفی شده بود، وارد کوفه گردید. حجاج در این باره به عبدالملک نوشت: «فقد عجز اهل الکوفه عن قتال شیب فی موطن کثیره فی کل یقتل امرئهم و یفل جنودهم»؛ «اهل کوفه از جنگ با شیب عاجز شده‌اند و در هر بار، فرماندهانشان را کشته و سپاهانشان را فراری داده است.» و در آخر از عبدالملک خواست که سپاهی از شامیان را برای سرکوب شیب بفرستد. عبدالملک شش هزار سپاهی را به یاری حجاج فرستاد [۴۵۰] و بعد از جنگ‌های فراوان، سرانجام شیب در سال ۷۷ کشته شد.

ارزیابی شورش‌های خوارج

با وجود شکست‌های زیاد و تلفات فراوانی که در سال‌های متمادی بر خوارج وارد آمد، [صفحه ۱۸۰] آنان موفق به حفظ موجودیت خود شدند؛ اما از آن جهت که به هدف خود، یعنی نابود کردن بنی‌امیه نرسیدند، شکست خوردند. عوامل پیروزی و گسترش خوارج را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد: ۱. تاکتیک جنگی آنان در بیش‌تر مواقع، جنگ چریکی و پارتیزانی و به صورت جنگ و گریز بود، نه جنگ کلاسیک. شیخون، کار دائمی آن‌ها بود، در جنگ، از ترور و ایجاد رعب و وحشت، بهره‌ی کافی می‌بردند [۴۵۱] ابن‌زیاد می‌گوید: «نمی‌دانم با این‌ها چه کنم! نشد فردی از خوارج را بکشم، جز این که به سرعت قاتل او را کشتند [۴۵۲]. ۲. خوارج علیه ستمگرانی چون عبیدالله، حجاج و بنی‌امیه می‌جنگیدند و این خود عامل جذب شدن مردم به آنان بود؛ تا جایی که حتی افراد عابد و زاهد نیز به آن‌ها پیوستند. ۳. پایگاه و میدان مبارزه‌ی آنان، بیش‌تر در ایران بود و ایرانیان نیز، که به خاطر سیاست تبعیض نژادی امویان، از حکومت آنان متنفر بودند، در بسیاری از مواقع، خوارج را یاری می‌کردند؛ ضمن این که ایرانی‌ها از شجاعت بسیاری برخوردار بودند؛ چنان که گفته شده: «الموالی اشجع الخوارج و اشد هم جسارة» [۴۵۳]. ۴. وحشتی که از آن‌ها در دل مردم ایجاد شده بود، سبب می‌شد که برای حفظ جان، مال و ناموس خود با آنان همکاری کرده یا لاقلاً مخالفت نکنند. اما در جواب این که چرا خوارج شکست خوردند، باید عوامل زیر را برشمرد: ۱. گرچه مردم برای حفظ جان و مال و ناموس خویش خوارج را یاری می‌کردند، اما از سوی دیگر، برای خلاصی از شر آن‌ها، به امویان نیز کمک می‌کردند. چنان که تجار بصره و مناطق دیگر، وقتی خوارج را مانعی بر سر راه تجارت خود دیدند، برای قلع و قمع آنان به امویان کمک کردند. ۲. برخلاف شیعه، که قائل به تقیه بود، خوارج صراحت در گفتار و بی‌پردگی در رفتار را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بودند. تقیه از جانب فرقه‌ی ازارقه، آن‌ها را وا می‌داشت [صفحه ۱۸۱] تا به هر شکل و در هر شرایطی مخالفت کنند، و حتی با تعداد کم نیرو، دست به شورش‌های بی‌موقع و غیر منظم بزنند و شکست را به جان بخرند. ۳. حضور شیعیان در عراق و به ویژه در کوفه، مانعی بر سر راه نفوذ خوارج بود. و از آن رو که امام اول شیعیان به دست خوارج شهید شده بود، شیعیان کینه‌ی عجیبی از خوارج داشتند. بنی‌امیه نیز از این وضعیت استفاده فراوان برد و به همین خاطر، خوارج کوفه بسیار کم‌تر از بصره بودند [۴۵۴]. ۴. خشونت در اعمال و رفتار خوارج و هم‌چنین کوتاه‌نظری، جهالت و تحجر فکری آنان، سبب شد که به درک صحیح و عمیقی از دین نرسند. از این رو، مرتکب گناه کبیره را کافر دانسته و او را مستحق خلود در آتش می‌دانستند [۴۵۵] خوارج با این ویژگی‌ها، در طول حیات سیاسی خویش به سادگی ابزار دست افراد بی‌دین و نیرنگ‌باز قرار گرفته و از این طریق، ضربات مهلکی بر خود وارد ساخته، زمینه‌ی شکست خود را فراهم آوردند.

سکوت امام سجاد در برابر خوارج

بعد از واقعه‌ی نهروان، امام علی علیه السلام شیعیان را از جنگ با خوارج نهی کرد و فرمود: لا تقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه؛ [۴۵۶]. بعد از من با خوارج نبرد نکنید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که پی باطل بوده و آن را یافته است. امام علی علیه السلام با این دستور العمل، به شیعیان خود اعلام کرد که جنگ و مبارزه باید با دشمن اصلی دین یعنی امویان باشد. ایشان هر گونه مبارزه بر ضد خوارج را، که درگیر با امویان بودند، به نفع بنی امیه و به ضرر مصالح جامعه اسلامی، که باعث تضعیف بنیه‌ی مسلمانان و تقویت قوای بنی امیه می شد، بیان نمودند. و این یعنی خیانت در حق اسلام و [صفحه ۱۸۲] امت اسلامی. از این رو، حضرت شیعیان را از این عمل بازداشت [۴۵۷] اما شیعیان این دستور العمل را رعایت نکردند [۴۵۸]. نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نبود که شیعیان را از نبرد با خوارج بازداشت، بلکه امام حسن علیه السلام نیز با سیره‌ی عملی خویش آن را ناپسند دانست. هنگامی که امام علیه السلام پس از صلح، عازم مدینه شد، خوارج شورش خود را آغاز کرده بودند. معاویه در نامه‌ای، از امام علیه السلام خواست تا مأموریت جنگ با خوارج را به عهده بگیرد. امام حسن علیه السلام در جواب نوشت: اگر می‌خواستم با کسی از اهل قبله بجنگم، از تو شروع می‌کردم [۴۵۹]. امام سجاد علیه السلام نیز به تبعیت از امامان علیهم السلام پیش از خود، هیچ موضع‌گیری خاصی بر ضد خوارج نداشت و با این که آنان گروهی منحرف و دارای عقاید باطل بودند، امام علیه السلام نه درگیری‌های آنان را تأیید و نه رد کرد.

شورش ابن اشعث (۸۰ - ۵۸۳ ه. ق.)

اشاره

در سال ۸۰ هجری، حجاج، عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را، با آن که از او دل خوشی نداشت، برای فتوحات به منطقه‌ی سیستان فرستاد و به وی دستور داد رتبیل را که به آنجا حمله کرده بود، براند. عبدالرحمن به آن جا رفت و لشکریان را به سرکوبی مهاجمان فرستاد و سیستان را آرام ساخت. پس از آن، نامه‌ای به حجاج نوشت که: «ما دشمن را از این سرزمین راندیم و غنیمت‌های فراوان به دست آوردیم و مصلحت نمی‌بینیم که به پیشروی ادامه دهیم.» حجاج در جواب، او را به شدت توبیخ کرد و بین ادامه‌ی جنگ یا کناره‌گیری از فرماندهی مخیر ساخت. لشکریان پسر اشعث، هنگامی که از مضمون نامه با خبر شدند، برآشفتنند و گفتند «حجاج ما را به جنگ فارسیان می‌فرستد؛ اگر پیروز شدیم، به سود اوست و اگر کشته شویم، از دست ما آسوده شده است.» سپس با او همراه شدند و ضمن خلع حجاج، با [صفحه ۱۸۳] ابن اشعث، برای عمل به کتاب خدا، خلع امامان گمراه و جهاد با بی‌دینان بیعت کردند [۴۶۰]. دلایل وقوع این شورش را در امور ذیل می‌توان خلاصه کرد: ۱. فرستادن مردم عراق به دورترین مکان برای جنگ و فتوحات، که در نهایت، غنایم آن به دست حجاج می‌افتاد و از آن غنایم بهره‌ای به مردم نمی‌رسید [۴۶۱]. ۲. فشار حجاج بر اهل ذمه‌ای که تازه مسلمان شده و به شهرها آمده بودند. مهاجرت این افراد که کاهش خراج را در پی داشت، حجاج را وادار کرد که آنان را از شهرها اخراج کرده و دوبار در سرزمین‌هایی که زندگی می‌کرده‌اند، سکنی دهد. این عمل، گریه و ناله‌ی وا محمدای آنان را برانگیخت و زمینه را برای پیوستنشان به سپاه ابن اشعث، فراهم آورد. [۴۶۲]. ۳. جزیه گرفتن از موالی، یکی از اسباب شورش گروه زیادی از آنان را فراهم آورد. بنا به گفته‌ی جاحظ، بیش‌ترین کسانی که بر ضد حجاج شورش کردند، فقها، جنگ‌جویان و موالی بصره بودند [۴۶۳]. سپاه عراق به فرماندهی عبدالرحمن، به جای آن که به فتوحات بپردازد، به صورت یک لشکر شورش، عازم عراق گردید و در ذی الحججه‌ی سال ۸۱ هجری وارد بصره شد. ورود سپاه به بصره با استقبال فراوان اهل شهر روبه‌رو شد و همه‌ی مردم بصره که از سخت‌گیری‌های حجاج به تنگ آمده بودند، اعم از قاریان و

حافظان قرآن و بزرگان شهر، با عبدالرحمن بر سر جنگ با حجاج و خلع عبدالملک بیعت کردند [۴۶۴] در کوفه نیز همه‌ی مردم به او ملحق شدند [۴۶۵]. در میان یاران ابن‌اشعث، علاوه بر جمع کثیری از قاریان، تعداد زیادی از فقهای [۴۶۶] عراق، از جمله ابن ابی‌لیلی (که حجاج او را مورد ضرب و جرح قرار داده بود تا به [صفحه ۱۸۴] علی علیه‌السلام دشنام دهد [۴۶۷] (و نیز بسیاری از محبان علی علیه‌السلام در شورش شرکت داشتند که کمیل بن زیاد، فرماندهی گروهی از این قاریان را بر عهده داشت [۴۶۸]. عبدالملک که از این حرکت هراس داشت، حاضر شد برای درگیر نشدن با ابن‌اشعث، حجاج را از حکومت عزل کرده و امتیازهای دیگری هم بدهد؛ ولی عبدالرحمن که هم احساس پیروزی می‌کرد و هم به وعده‌های عبدالملک اطمینان نداشت، پیشنهاد وی را نپذیرفت [۴۶۹]. در این شورش، سخنانی از علی علیه‌السلام در تحریک مردم بر ضد بنی امیه نقل می‌گردید که حاکی از وجود افرادی با تمایلات شیعی در میان سپاه بود. ستمگری بنی امیه، در آزار و اذیت ضعیفان و محو نماز از دیگر موضوعات تبلیغی بر ضد بنی امیه بود. چنان که می‌گفتند: «قاتلوه‌م علی جورهم فی الحکم و تجبرهم فی الدین و استدلالهم الضعفاء و امانتهم الصلاة» [۴۷۰]. «به خاطر ستم‌گری در حکومت، زورگویی در دین، به ذلت کشاندن ضعیفان و از بین بردن نماز، با آنان بجنگید.» این شورش تا سال ۸۳ هجری ادامه داشت. از مهم‌ترین درگیری‌ها واقعه‌ی «دیر الجماجم» بود که در همین سال رخ داد. شکست ابن‌اشعث و اسیر شدن عده‌ی زیادی از یاران وی، باعث شد که در نبردهای بعدی نیز نتواند پیروز شود. او عاقبت رهسپار سیستان شد و در حالی که بسیاری از یارانش در راه خراسان از گردش پراکنده شده بودند، به هرات رفته و به رتبیل پناهنده شد. حجاج هر کدام از اسیران دیر الجماجم را که به کفر خود اقرار نمی‌کرد، می‌کشت [۴۷۱] این کشتار به اندازه‌ای وسیع بود که حتی عبدالملک نیز در این باره به حجاج اعتراض کرد [۴۷۲] تعداد زیادی از فقیهان مشهور عراق نیز در این قتل عام، جان سپردند. شعبی یکی [صفحه ۱۸۵] از این فقیهان بود که بعد از شکست، خود را به حجاج فروخت. هم چنین سعید بن جبیر که به دست حاکم مکه، خالد بن عبدالله قسری، دستگیر و نزد حجاج فرستاده شد و حجاج بعد از پرسش از عقیده‌ی او راجع به خلفای اولیه (که خود نشانه‌ای از تردید وی در پذیرش آن‌ها بود) او را به قتل رساند [۴۷۳]. در سال ۸۵ هجری، حجاج، با وعده و وعید رتبیل را راضی کرد که پسر اشعث را به عراق بفرستد. او نیز سر عبدالرحمن بن اشعث را برای حجاج فرستاد [۴۷۴]. پیکار ابن‌اشعث، بعد از نبرد همراه علی علیه‌السلام و پیکار در کنار توابین و مختار و جنگ با مصعب، چهارمین پیکار در نوع خود بود که عراقیان با آن مواجه شدند. این بار نیز عراقیان متفرق و متشتت، نتوانستند موفق شوند و شامیان به علت وحدت و حمایت بی‌دریغشان از خلفای اموی، پیروز شدند.

ارزیابی شورش ابن‌اشعث

شورش عبدالرحمن یک حرکت مکتبی و برای احیای حاکمیت حق نبود، بلکه شورش علیه ظلم و ستم اموی بود. سپاهیان وی بیش‌تر، عراقیانی بودند که زیر چکمه‌های ظلم و ستم حجاج خرد شده بودند. گرچه شرکت افرادی از شیعیان در این قیام، هم‌چون کمیل بن زیاد و نیز نقل سخنان و خطابه‌های علی علیه‌السلام حاکی از وجود گرایش‌های شیعی در بین سپاه است، اما در جهت‌گیری کلی و در مقایسه با نهضت توابین و مختار، این حرکت به هیچ وجه، یک حرکت الهی و دینی نبود. به خصوص رهبر نهضت کسی بود که در مورد اهل بیت علیهم‌السلام سابقه‌ی بدی داشت. عبدالرحمن و خاندانش، هیچ گاه میانه‌ی خوبی با اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند. چنان که امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: اشعث شریک قتل علی علیه‌السلام، دخترش جعده، قاتل امام مجتبی علیه‌السلام و فرزندش محمد، شریک قتل امام حسین علیه‌السلام بود [۴۷۵] خود عبدالرحمن نیز زمانی از سوی حکومت آل زبیر، مأمور جمع‌آوری صدقات مدینه بود [۴۷۶]. [صفحه ۱۸۶] پایگاه این قیام نیز در بین موالی بود که از ظلم و ستم امویان خسته شده بودند و هر پرچمی را برای نابودی این خاندان و جهت احیای مساوات اسلامی می‌یافتند، اطراف آن جمع

می‌شدند. چنان که گفته شد، سیاست جزیه گرفتن حجاج از موالی مسلمان، تنفر و انزجار آنان از حجاج را بیش‌تر کرد و آنان را به پیوستن به مخالفان حجاج واداشت.

موضع امام سجاد در برابر شورش ابن‌اشعث

هر چند قیام ابن‌اشعث بر ضد جور و ستم بنی امیه (و به ویژه عامل خونخوار و جنایتکار آنان، حجاج) بود، ولی چنان که گفته شد، عبدالرحمن، انسانی منحرف و باطل و نماینده‌ی حجاج و از پایه‌های حکومت اموی بود، اما وقتی حجاج بر او و سپاهیان‌ش سخت‌گیری کرد، دست به شورش زد و گروه زیادی از موالی و افراد دیگر را با خود همراه کرد. بنابراین، درگیری او با حجاج، درگیری دو جبهه‌ی باطل بود نه درگیری حق و باطل. و امام سجاد علیه‌السلام دلیلی نمی‌دید که به سود یک جبهه و بر ضد جبهه‌ی باطل دیگر، وارد میدان شده و از آن حمایت کند.

موضع سیاسی امام سجاد در برابر امویان

اشاره

چنان که در ابتدای این نوشتار آوردیم، مواضع امام سجاد علیه‌السلام در مقابل خلفای اموی و حکمرانان آنان، در دوران ۳۴ ساله‌ی امامتش، متفاوت بود و بر اساس تغییر اوضاع و شرایط، فراز و نشیب‌هایی داشت. از ابتدای دوره‌ی امامت آن حضرت، یعنی عصر عاشورا، تا بازگشت از سفر اسارت در شام، برخورد امام علیه‌السلام با عیدالله، یزید و اطرافیان آنان، تند، حماسی، شجاعانه و پرخاشگرانه بود. در این دوره‌ی کوتاه ایشان تقیه را به مصلحت اسلام ندانسته و با در دست گرفتن جان خویش در آن جو پر اختناق و خفقان، که هر فریاد و اعتراضی در نطفه خفه می‌شد، طنین فریادش سکوت شب ستم را شکافت و چون پتکی آهنین بر سر ستمگران فرود آمد. در این برهه، امام علیه‌السلام پیام آوری بود که سکوتش، مرگ پیام عاشورا و فراموشی حماسه‌ی کربلا را به دنبال داشت و حضرت هرگز بدین سکوت تن نداد. اما بعد از بازگشت از سفر کربلا، روش مبارزاتی امام علیه‌السلام فرق کرد، حضرت در حالی به مدینه بازگشت که مردم شهر پیامبر به خاطر مشغول شدن به امور دنیایی و عیش و [صفحه ۱۸۷] نوش و غوطه‌ور شدن در انحرافات اخلاقی و فساد اجتماعی، به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرایش ضعیفی داشتند.

سیاست کناره‌گیری و سکوت

با توجه به شهادت بسیاری از شیعیان مخلص در واقعه‌ی جانگداز کربلا، و اختناق شدیدی که در اثر فاجعه ایجاد شده بود، زمینه برای فعالیت آشکار امام سجاد علیه‌السلام از بین رفته بود، و در نتیجه، کسی جرأت برقراری ارتباط با حضرت، به عنوان بازمانده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را نداشت. بنابراین، امام علیه‌السلام چاره‌ای جز تغییر روش نندید. از این رو در بقیه‌ی دوره‌ی حکومت یزید، امام علیه‌السلام از مردم کناره گرفت و حتی بنابر بعضی نقل‌ها، در خارج از شهر مدینه، زیر خیمه و چادر زندگی کرد. امام باقر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام بعد از کشته شدن پدرش حسین بن علی علیه‌السلام چندین سال در بادیه و چادر زندگی کرد؛ زیرا امام علیه‌السلام ملاقات با مردم و رفت و آمد با آنان را خوش نداشت. وی از همان بادیه برای زیارت مرقد جد و پدرش علیه‌السلام به عراق می‌رفت و کسی متوجه رفتار او نمی‌شد [۴۷۷]. امام سجاد علیه‌السلام با توجه به وصیت جدش، که از ناحیه‌ی خدا رسیده بود، کناره‌گیری را اختیار کرد. چنان که بنابر نقل امام صادق علیه‌السلام وقتی امام سجاد علیه‌السلام عهده‌دار امامت شد، مهر از وصیت جدش پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت و دید که در آن به او خطاب شده است: یا

علی اطرق و اصمت» [۴۷۸]. «ای علی: (وقتی عهده دار امامت شدی) چشم از خلق بیوش و ساکت باش» کناره گیری امام سجاد علیه‌السلام از اجتماع آن روز، عملی کاملاً مطابق با مصلحت زمان بود؛ زیرا حاکمان اموی در پی نابودی رکن مهم دین، یعنی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و این هدف را با کشتن امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش و اسیر کردن خاندان آن حضرت به اجرا گذاشته بودند. اکنون نوبت امام سجاد علیه‌السلام تنها بازمانده‌ی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در تمام کره‌ی خاکی، کس دیگری نبود که ادعا کند فرزند حسین بن علی علیه‌السلام و از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شایسته‌ی امامت است. این تنها بازمانده، هم ناشناخته است و هم بدون حامی [صفحه ۱۸۸] و یاور و هم در معرض اتهام مخالفت با نظام حاکم؛ او را به شدت زیر نظر دارد و منتظر بهانه‌ای است تا او را از میان بردارد و شیعه را بی‌رهبر کند. بنابراین، لازم است که امام برای حفظ خویشتن، که واسطه‌ی فیض و هدایت است، گام بردارد. به همین جهت، امام چند سال از اجتماع مردم کناره می‌گیرد و ارتباطش را بسیار محدود می‌کند تا حکومت به او اطمینان پیدا کند و زمینه برای فعالیتش فراهم آید. مهم‌ترین اصل دینی، که امام با استفاده از آن، خود و شیعیان و پیروانش را از گزند اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی امویان محفوظ نگه داشت، «تقیه» بود. تقیه سپری بود که هستی و دوام زندگی شیعه را در طول تاریخ تضمین کرده و ائمه‌علیه‌السلام بارها رعایت دقیق و توجه جدی به آن را به پیروان خود سفارش کرده‌اند. چنان که در خبری از امام سجاد علیه‌السلام چنین وارد شده است: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و پشت به آن کرده باشد مگر کسی که در حال تقیه باشد. پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود: «یخاف جباراً عنیدا یخاف ان یفرط علیه او یطغی»؛ [تقیه آن است که] انسان از ستمگر ستیزه‌گر، به خاطر تجاوز یا ستم‌گریش بترسد [۴۷۹]. آن چه صحیح به نظر می‌رسد آن است که امام علیه‌السلام تا پس از واقعه‌ی حره به سیاست کناره‌گیری از جامعه ادامه داده و اثر آن هم در واقعه‌ی حره ظاهر شد؛ زیرا یزید به فرماندهی خونخوار خود، مسلم دستور داد که به علی بن الحسین علیه‌السلام تعرض نکند؛ زیرا او با شورشیان همراهی نکرده است. مسلم هم با همه‌ی سفاکی که داشت به امام علیه‌السلام احترام کرد و حضرت را محترمانه به منزل خویش فرستاد. البته باید توجه داشت که امام علیه‌السلام در این مدت، به طور کامل زیر نظر مأموران اطلاعاتی بنی‌امیه بود و جمله‌ی یزید مبنی بر این که آن حضرت با شورشیان همراهی نکرده است، حاکی از همین مطلب است. وقتی از نظر آنان، امام علیه‌السلام فردی کناره‌گیر و بی‌خطر معرفی شد، دیگر احتیاجی به کناره‌گرفتن از اجتماع نبود و از آن پس افراد جامعه هم می‌توانستند با آسودگی خاطر، با امام علیه‌السلام ارتباط برقرار کنند و از او استفاده ببرند. بنابراین و به احتمال قوی، دوره‌ی زندگی امام علیه‌السلام در خارج از شهر از سال ۶۱ تا پایان [صفحه ۱۸۹] سال ۶۳ بوده و بعد از آن ایشان به شهر مراجعت کرده‌اند و مردم نیز به او گرویده و فرمایش امام صادق علیه‌السلام تحقق پیدا کرد که فرمودند: «مردم بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام همگی مرتد شدند جز سه نفر، سپس باز گشتند و به امام ملحق شدند و تعداد آنان زیاد شد [۴۸۰].»

امام سجاد و حجاج بن یوسف ثقفی

بعد از مرگ یزید در سال ۶۴، تا کشته شدن ابن‌زبیر به دست حجاج در سال ۷۳، حکومت اموی بر حجاز تسلطی نداشت و شهر مدینه تحت سلطه‌ی زبیریان بود. زمانی که عبدالملک بر عراق مسلط شد، حجاج را با سپاهی عظیم به جنگ عبدالله بن زبیر فرستاد و ابن‌زبیر به دست حجاج کشته شده، حجاج از طرف عبدالملک، حکومت حجاز را عهده دار شد. او بیش از بیست سال بر حجاز و عراق حکم راند. چنان که نوشتیم، حجاج در این مدت، حکومت وحشت و اختناق و ترور را بنا کرد و مردم را به کوچک‌ترین اتهام، مورد ضرب و جرح و قتل قرار می‌داد. در چنین شرایطی، امام علیه‌السلام چگونه می‌توانست بدون یار و یاور و عدم احتمال تأثیر در مردم، بر ضد دستگاه حاکم اقدامی کند؟ ظاهراً بین امام علیه‌السلام و حجاج برخورد تندی صورت نگرفته است که یکی از

علل آن، موضع‌گیری تقیه‌ای امام علیه السلام بوده است که از اظهار مخالفت و بهانه دادن به دست دشمن سفاکی چون حجاج امتناع می‌ورزیده است، و دیگری دستور عبدالملک به حجاج بوده است. بعد از واقعه‌ی کربلا، روش مبارزاتی امام به گونه‌ای بود که از دید حکومت، حضرت «الخير الذی لا شرفیه» لقب گرفت. اما از دید حجاج، اقدامات زیربنایی و سازنده‌ی امام علیه السلام برای حکومت بسیار خطرناک بود؛ لذا حجاج برای تعرض به حریم امام سجاد علیه السلام دنبال گرفتن اجازه از خلیفه بود. از این رو در نامه‌ای به عبدالملک نوشت: «اگر ثبات و دوام حکومت را می‌خواهی، علی بن الحسین را به قتل برسان.» اما عبدالملک در جواب وی نوشت: «از خون بنی‌هاشم بر حذر باش و آن را حفظ کن! زیرا من دیدم که هرگاه آل ابوسفیان، در ریختن خون آنان حریص بودند، مدت کمی نگذشت که خدا حکومت آنان را از بین برد [۴۸۱]. [صفحه ۱۹۰]

شیوه‌ی رفتار امام سجاد با هشام بن اسماعیل

بعد از حجاج، هشام بن اسماعیل از طرف عبدالملک والی مدینه شد. او حدود چهار سال والی مدینه بود و در سال ۸۷ از طرف ولید بن عبدالملک عزل شد. هشام در دوره‌ی امارت خود، به امام سجاد علیه السلام اذیت‌های فراوانی روا داشت. ولید به هنگام برکناری او دستور داد برای تنبیه، او را برابر مردم برپا بدارند تا هر کس هر چه می‌خواهد، به او بگوید. هشام می‌گفت: جز علی بن الحسین علیه السلام از کسی نمی‌ترسم. هشام از تیره‌ی بنی مخزوم بود که از دیر زمان، با بنی‌هاشم دشمن بودند و این مرد در مدت حکومت خود بر مدینه، علی بن الحسین علیه السلام را آزار فراوان داد و به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله سخن زشت می‌گفت. روز عزل او امام علیه السلام به یاران خود فرمود: مبدا به هشام سخن ناروایی بگویند و چون خود بر او گذشت، به وی سلام کرد. هشام وقتی این برخورد بزرگوارانه‌ی امام را دید، خطاب به آن حضرت گفت: «الله اعلم حیث يجعل رسالته [۴۸۲].» «و خدا بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.» [۴۸۳].

امام سجاد و عبدالملک

بین امام سجاد علیه السلام و عبدالملک برخوردهای مختلفی روی داده است. البته چنان که نوشتیم، عبدالملک بنا داشت با بنی‌هاشم به نرمی رفتار کند و از رویاری و مبارزه با آنان دوری جوید. ولی در طول دوران حکومت خود، به شدت امام علیه السلام را زیر نظر داشت و جاسوس‌هایی گمارده بود که حتی مسائل داخلی و خصوصی زندگی حضرت را به او گزارش می‌دادند. در جریان ازدواج امام سجاد علیه السلام با کنیز آزاد کرده‌ی خود، که عبدالملک طی نامه‌ای این اقدام حضرت را ناپسند شمرد، می‌خواست به امام علیه السلام بفهماند که از تمام جریان‌های زندگی حضرت، حتی امور خصوصی وی، آگاه است. اما امام علیه السلام چنان جواب دندان شکن و کنایه آمیزی به عبدالملک نوشت که وقتی [صفحه ۱۹۱] سلیمان، پسر عبدالملک، نامه را خواند، گفت: «ای امیرالمؤمنین! علی بن الحسین عجب تفاخری بر تو کرده است [۴۸۴]. البته برخوردهای تعرض آمیز امام علیه السلام با عبدالملک مربوط به زمانی است که شرایط مناسب برای این نوع برخوردها وجود داشته است. با توجه به این که عبدالملک در سال ۷۳ هجری، یعنی دوازده سال بعد از شروع امامت امام علیه السلام بر حجاز مسلط شد، برخوردهای بعدی امام با عبدالملک نیز تعرض آمیز است. وقتی عبدالملک به حجاج نوشت که با بنی‌هاشم خوش رفتاری کند، امام علیه السلام همان وقت طی نامه‌ای به عبدالملک نوشت که تو در فلان ساعت، از فلان روز، از فلان ماه، برای حجاج چنین و چنان نوشتی و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن به من خبر داده است. سپس نامه را مهر کرده و به غلامش داد تا به عبدالملک برساند. وقتی عبدالملک نامه را خواند و تاریخ نامه‌ی خود را بعد از بررسی درست، موافق نوشته‌ی امام علیه السلام یافت، خوشحال شد و هدایایی را برای امام فرستاد [۴۸۵]. امام علیه السلام با فرستادن این نامه دو منظور را دنبال می‌کرد: ۱. به عبدالملک بفهماند که او به قدرت و خواست خداوند از همه‌ی

جریاناتی که در کاخ او می‌گذرد، در همان وقت اطلاع پیدا می‌کند. ۲. به او آگاهی دهد که با پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط مستقیم دارد؛ یعنی علاوه بر این که فرزند نسبی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، با ایشان رابطه‌ی روحی و معنوی هم دارد. نامه‌ی امام علیه السلام به عبدالملک و خبر دادن از اقدام خوب وی؛ در واقع یک نوع اعلام برتری و چیرگی قدرت الهی امام علیه السلام بوده و او را به قبول این برتری فرامی‌خواند.

بی‌اعتنایی حضرت به عبدالملک

یکی از روش‌های مبارزاتی امام سجاد علیه السلام (هم چون دیگر امامان علیهم السلام) با حاکمان جور، دوری گزیدن از آنان بود. حضرت با این سیاست، مهر بطلان بر روش حکومتی آنان می‌زد. از سوی دیگر، حاکمان اموی برای آن که مردم را بیش تر اغفال کنند و حاکمیت [صفحه ۱۹۲] خود را مشروع و مقبول جلوه دهند، علاقه‌ی زیادی داشتند که امامان شیعه با آنان رفت و آمد داشته و هدایای آنان را بپذیرند. عبدالملک در مراسم حج، هنگام طواف، امام سجاد علیه السلام را دید که پیشاپیش او مشغول طواف است و هیچ توجهی به او ندارد. عبدالملک با آن که حضرت را از قبل می‌شناخت، برای حفظ موقعیت، خود را به تجاهل زد و گفت: «این کیست که پیشاپیش ما طواف می‌کند و به ما بی‌اعتنایی می‌کند؟» وقتی گفتند که او علی بن الحسین علیه السلام است، امام را احضار کرد و گفت: «ای علی بن الحسین! من که قاتل پدرت نیستم، چرا پیش ما نمی‌آیی؟ امام علیه السلام فرمود: «قاتل پدرم با عملش دنیای خود را تباه کرد و آخرتش را هم پدرم خراب می‌کند و تو هم اگر دوست داری مثل او باشی، باش!» عبدالملک گفت: «منظورم این بود که بیا و از دنیای ما بهره بگیر.» در این موقع امام علیه السلام ردایش را پهن کرد و فرمود: «خدایا! حرمت و موقعیت اولیای خود را به او نشان ده» ناگاه ردای امام پر از درهای درخشان شد و امام خطاب به عبدالملک فرمود: «کسی که نزد خدا چنین مقامی داشته باشد، چه احتیاجی به دنیای شما دارد [۴۸۶]. روزی عبدالملک امام سجاد علیه السلام را به شام احضار کرد. مأموران هم حضرت را در غل و زنجیر کرده و به سوی شام روانه کردند. در بین راه امام علیه السلام به قدرت امامت، خود را از قید و بند آزاد کرده، نزد عبدالملک حاضر شد و با تندی به او فرمود: «مرا به تو چه کار؟» عبدالملک گفت: پیش ما بمان. امام علیه السلام پاسخ دادند: دوست ندارم. سپس امام علیه السلام خارج شد در حالی که عبدالملک شدیداً ترسیده بود [۴۸۷]. این بی‌توجهی امام علیه السلام به شکل یک مبارزه سیاسی بروز کرده و آثار زیادی داشت؛ به طوری که عبدالملک، با آن شدت از امام می‌خواهد که نزد او بماند و به دارالحکومه رفت و آمد داشته باشد. [صفحه ۱۹۳] اگر امام علیه السلام یک فرد عابد و زاهد و گوشه‌نشین معرفی شده بود، نه کناره‌گیری از حکومت اهمیتی داشت و نه خلیفه با این تهدید و اصرار، خواستار رابطه با او بود. عبدالملک وقتی نتوانست با این روش‌ها و برخوردها، امام علیه السلام را با خود همراه کند و دید که حضرت در یک مبارزه‌ی سیاسی حساب شده، بر ضد او به تهیه‌ی زمینه و امکانات پرداخته و مردم هم، به ویژه شیعیان، او را امام و مقتدای جامعه‌ی اسلامی می‌شناسند، تصمیم گرفت بعضی از حجت‌ها و دلیل‌های امامت، از جمله شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از امام سجاد علیه السلام بگیرد. بدین جهت در نامه‌ای تهدید آمیز، از امام علیه السلام خواست که شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به او ببخشد و گرنه مستمری‌اش را قطع خواهد کرد. امام علیه السلام در جواب به او نوشت: خداوند برای باتقویان، خروج از گرفتاری‌ها را از طریقی که گمان نمی‌کنند، ضمانت کرده است. و در آخر اضافه کردند: «و خدای تعالی فرمود: «ان الله لا یحب کل خوان کفور.» [۴۸۸] «خدا هیچ خیانت‌گر ناسپاسی را دوست ندارد.» اکنون بنگر کدام یک از ما به این آیه سزاوارتریم [۴۸۹].

طرح استقلال اقتصادی امام

گرچه امام سجاد علیه السلام هم چون دیگر امامان علیهم السلام حکومت امویان را نامشروع و غاصبانه می‌دانست و روش حکومتی

آنان را مردود اعلام کرده بود، اما اگر زمانی کیان اسلام و عزت و آبروی جامعه‌ی اسلامی، از سوی بیگانگان مورد تهدید و تعرض قرار می‌گرفت، حضرت برای حفظ آن، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد. نقل شده است: در زمان عبدالملک، پارچه‌هایی به روم صادر می‌شد که روی آن‌ها شعار «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نوشته شده بود. این مسأله بر حاکم کافر روم گران آمد. از این رو ضمن فرستادن نامه‌ای تهدید آمیز به عبدالملک، مبنی بر حذف این شعار، به وی اعلام کرد که اگر این کار را ترک نکند، در سکه‌ها، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را به زشتی خواهد نوشت. [صفحه ۱۹۴] عبدالملک که در حل این مشکل ناتوان و درمانده بود، از امام سجاد علیه السلام کمک خواست. امام علیه السلام که آبروی جامعه‌ی اسلامی را در خطر دید، برای حفظ عزت و سرفرازی مسلمانان، این مشکل را حل کرد. حضرت به عبدالملک فرمود که استفاده از سکه‌های رومی را ممنوع سازد و به جای آن، سکه‌ی اسلامی بزند [۴۹۰]. با این طرح امام علیه السلام نیرنگ رومیان کارساز نشد و عزت و استقلال اقتصادی جامعه‌ی اسلامی از گزند بیگانگان محفوظ ماند.

نظر امام درباره عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز از کسانی بود که بعد از شهادت امام سجاد علیه السلام، به خلافت رسید؛ ولی حضرت قبل از شهادت، روش سیاسی وی را افشا کرد. عبدالله بن عطای تمیمی گوید: «با علی بن الحسین علیه السلام در مسجد بودم. ناگاه عمر بن عبدالعزیز (که در آن زمان حاکم مدینه بود) از آن جا گذشت، در حالی که کفش‌های بند نقره‌ای در پا داشت و از گستاخ‌ترین مردم بود. عبدالله گفت: پناه بر خدا! این شخص فاسق بر مردم ولایت دارد! امام علیه السلام فرمودند: بلی، اما دیری نخواهد پایید که می‌میرد، در حالی که اهل آسمان او را لعنت کرده چون در حق ما ستم کرده است و اهل زمین برای او طلب آمرزش می‌کنند.» [۴۹۱]. امام علیه السلام با این سخن، از ظاهرنمایی‌های عمر در آینده، پرده برداشت و بیان کرد که اگر چه او تظاهر به زهد و پارسایی می‌کند و از ستم‌های بنی امیه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله [صفحه ۱۹۵] جلوگیری به عمل آورده، ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین علیه السلام را منع می‌کند و فدک را به بنی‌هاشم برمی‌گرداند، اما تمام این کارها، ریاکاری و بر اساس نقشه‌های سیاسی است که می‌خواهد به وسیله آن‌ها پایه‌های حکومت خود را استوار سازد و بدین وسیله، مردم اغفال شده و مطیع و منقاد او گردند؛ زیرا که او به خوبی می‌داند که مردم، از جنایات و اعمال ننگین اجداد و نیاکان ناپاکش متنفر و بیزارند؛ از این رو، برای فریفتن مردم روش حکومتی خود را تغییر می‌دهد. بنابراین، اگر او واقعا زاهد و عابد بود و از طغیان و سرکشی در برابر اوامر خدا، هراس داشت. می‌بایست اصل خلافت را، که به ناحق تصاحب کرده بود، به اهلسن برمی‌گرداند و به امامت و زعامت امام سجاد علیه السلام و فرزندان، که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها فرموده و نامشان را ذکر کرده بود، اعتراف می‌کرد. بنا به نقل طبری، وقتی عمر بن عبدالعزیز، در روزگار حکومت ولید بن عبدالملک به سال ۸۷ هجری، فرماندار مدینه شد، جمعی از فقهای آن شهر، مانند عروه بن زبیر، ابوبکر بن سلیمان بن ابی‌خیثمه، سلیمان بن یسار و برخی دیگر را دعوت کرد تا بر امور دین نظارت داشته باشند و هنگام انحراف، او را هدایت کنند که از طریق حق نلغزد و راهی دوزخ نشود [۴۹۲] در حالی که اگر او در پندار خود صداقت داشت و واقعا در صدد یافتن راه حق بود، پس چرا از امام سجاد علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام باقر علیه السلام که از نظر فقهی و علمی از همه بلند پایه‌تر بودند، دعوت نکرد. او فدک را نیز به بنی‌هاشم برگرداند. در صورتی که تمام ارزش فدک و غیر فدک، که امویان غصب کرده بودند، در برابر مقام خلافتی که خداوند برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده بود، به پیشیزی نمی‌ارزید. آیا هیچ ظلمی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از این بالاتر که حششان را به آن‌ها برنگردانند و به مردم اعلام نکردند که ایشان از ما، که بدون رضای خدا بر منبر نبوت بالا می‌رویم، برترند؟ در حالی که عمر می‌بایست ابتدا یوغ گمراهی را علی رغم مخالفت اطرافیان، از گردن خود بردارد؛ زیرا که مخالفت تمام اطرافیان و حتی تمام مردم در برابر خشنودی خدا ناچیز

بود. اما او نه تنها این کار را نکرد و خلافت را به صاحبان اصلی‌اش برنگرداند، بلکه وقتی به خلافت رسید، چهره‌ی واقعی خویش را، از لا به لای بعضی از گفته‌ها و کردارش نمایان ساخت. [صفحه ۱۹۶] چنان که در زمان خلافتش بر مقرری شامیان، که طرفدار بنی امیه بودند، ده دینار افزود. ولی مردم عراق را به جرم آن که به آل علی علیه‌السلام تمایل داشتند و در خط بنی امیه نبودند، از آن محروم کرد [۴۹۳]. او هم چنین به خاطر حمایت علنی و آشکار «ابوطیفیل عامر بن واثله» [۴۹۴] از امام علی علیه‌السلام و نقل فضایل آن حضرت و فرزندان معصومش، دستور داد وی را از حقوق بیت المال محروم سازند. وقتی ابوطیفیل به این کار عمر اعتراض کرد، عمر در جواب اعتراض گفت: «من شنیده‌ام شمشیرت را جلا داده و سر نیزه‌ات را تیز کرده و تیرت را به کمان گذاشته و سلاح را آماده ساخته‌ای و در انتظار امام قائم به سر می‌بری تا ظهور کند! بنابراین هر وقت آمد، سهم تو را خواهد داد.» ابوطیفیل در مقابل گستاخی و زخم زبان عمر به او گفت: «جواب خدا را هم همین طور خواهی داد؟» عمر در مقابل سخن ابوطیفیل شرمنده شد و سهمیه‌ی او را داد [۴۹۵]. جای بسی شگفتی است که عمر حق این مرد صحابی و یکی از دوستان راستین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خاندانش را، که زندگی‌اش به این مستمری بستگی داشت، می‌گیرد و در مقابل، هم زمان با آن، کنیزکی را به قیمت ده باغ می‌خرد و به یکی از جوانان بنی امیه، که از فرزند زادگان عثمان بود و به آن دختر عشق می‌ورزید، می‌بخشد [۴۹۶]. بنابراین، آن چه در پایان این بحث باید گفت، آن است که تمام کارهای به ظاهر مردم پسندانه‌ی عمر بن عبدالعزیز، برای جلب دل‌های مردم به سوی خویش بود، تا بهتر بتواند بر آنان حکم راند. و گرنه او نیز هم چون نیاکانش، دلی آکنده از عداوت و دشمنی با آل علی علیه‌السلام داشت؛ زیرا از درخت تلخ، هرگز میوه‌ی شیرین به ثمر نخواهد رسید. [صفحه ۱۹۷]

تربیت نیروهای صالح و عالم (نیرو سازی)

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام در راستای تلاش‌های هدایتگرانه‌ی خود، به منظور نشر صحیح احکام و معارف والای دینی و بهتر زنده کردن سیره و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم‌السلام پیش از خود، به کار بزرگ دیگری دست زد که آن را می‌توان «نیرو سازی» نامید. بدین منظور حضرت به تربیت انسان‌های شایسته همت گماشت و نیروهای جذب شده را آموزش، بصیرت و آگاهی داد و موانع موجود در راه مبارزه را به آنان آموخته و رازداری و دوری از نامحرمان را به آنان گوشزد کرد. بیاناتی از امام علیه‌السلام نقل شده که دقت در متن آن‌ها نشان می‌دهد، آن‌ها دستور العمل‌های تشکیلاتی امام علیه‌السلام به یارانش بوده است؛ زیرا در این جا مخاطب حضرت، مؤمنان و هدایت یافتگانی هستند که هم چون امام علیه‌السلام مورد بغض و کینه‌ی دستگاه جور می‌باشند و معلوم است چنین کسانی جز پیروان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام نیستند. امام علیه‌السلام خطاب به آنان می‌فرماید: ای مؤمنان! خدا ما و شما را از کید ظالمان و ستم حسودان و قهر ستمگران در امان بدارد. طاغوت‌ها و پیروانشان، همان دلبستگان به دنیا و فریفتگان به آن، شما را به فتنه نیندازند و گمراه نکنند... پس، از خدا طلب یاری کنید و به طاعت از کسانی که از حاکمان و اطاعت شوندگان امروز، به طاعت سزاوارترند، رجوع کنید... امر خدا و اطاعت او را و اطاعت از کسانی که او اطاعتشان را واجب کرده، بر هر چیز مقدم بدارید. مسائلی که برای شما پیش می‌آید هم چون اطاعت از طاغوت‌ها و زینت‌های گمراه کننده‌ی دنیا را بر امر خدا و اطاعت کسانی که او اطاعتشان را واجب کرده، مقدم نکنید... [صفحه ۱۹۸] پرهیزید از مصاحبت و همراهی با گناهکاران و یاری ظالمان و مجاورت و هم‌نشینی با فاسقان، از فتنه‌ی آن‌ها حذر کرده و از اطراف آنان دور شوید... [۴۹۷]. امام علیه‌السلام در این منشور تشکیلاتی، طرفداران خود را که در رنج و محرومیت شدید به سر بردند، به صبر و تحمل و بی‌اعتنایی به زینت‌های دنیا دعوت کرده و به دوری از اهل باطل فرامی‌خواند و با این بیان، جبهه‌ی مستقلی را پایه‌ریزی

نموده و به جدا کردن صفوف می‌پردازد؛ زیرا صف مؤمنان باید از صف فاسقان ستمگر و پیروان آنان جدا باشد. امام علیه السلام در بیان دیگری می‌فرماید: ان علامه الزاهدین عن الدنيا الراغبین فی الآخرة ترکهم کل خلیط و خلیل و رفضهم کل صاحب لا یرید ما یریدون [۴۹۸]. علامت بی‌اعتنایان به دنیا و علاقه مندان آخرت (مؤمنان جبهه‌ی حق) این است که هر دوست و یاری را که با آنان هم عقیده و هم خواست نیست، ترک می‌کنند و از آنان دوری می‌جویند. حضرت، در دعای ابو حمزه‌ی ثمالی، شاگردان خود را چنین تربیت می‌کند: آقای من! شاید مرا از درگاه خود رانده‌ای که شوق دعا و مناجات را به من نمی‌دهی و توفیق را از من دریغ می‌داری و از خدمت خود دور کرده‌ای! یا شاید دیده‌ای که حق تو را سبک می‌شمارم و دورم انداخته‌ای و مرا از خود روی گردان یافته‌ای و با من قهر کرده‌ای! و یا مرا در جایگاه دروغگویان یافته‌ای و طردم کرده‌ای! یا مرا هم انس با بیهودگان دیده‌ای و مرا با آنان واگذارده‌ای... [۴۹۹]. این جملات دعا نیز در حقیقت دستور العمل‌های تشکیلاتی هستند که امام علیه السلام به وسیله‌ی آنها، شاگردان خود را تربیت می‌کند و به دوری جستن از غیر خودشان فرامی‌خواند تا رازهای آنان فاش نشود و دشمن نتواند در آنان نفوذ کرده و آنان را شکست دهد. [صفحه ۱۹۹]

تربیت یافتگان امام

اشاره

حضرت سجاد علیه السلام در مدت ۳۴ سال امامت خود، افراد زیادی را تربیت کرد و برای تداوم انقلاب شیعه، توانست آنان را از هر جهت آماده کند. در رأس این افراد، فرزندش، امام محمد باقر علیه السلام بود که وظیفه‌ی امامت را بعد از آن بزرگوار به عهده گرفت و سنگ بنای دانشگاه اهل بیت را گذاشت و فقه شیعه را پایه ریزی کرد. فرزندان دیگر حضرت، عمر و حسین از عالمان، فقیهان و راویان حدیث بوده‌اند و به عبادت و درستکاری شهرت داشته‌اند [۵۰۰]. در این میان حسین بن علی بن الحسین علیه السلام روایات زیادی را از پدرش، امام سجاد علیه السلام، و برادرش، امام باقر علیه السلام و عمه‌اش، جناب فاطمه در دختر امام حسین علیه السلام، نقل کرده است و نیز جناب زید بن علی علیه السلام که به علم و تقوا و بزرگواری مشهور بوده و هموست که پرچم انقلاب کربلا را دگربار، برافراشت و خواب راحت را از چشم ستمگران برگرفت. و از دختران حضرت، جناب «علیه» است که بانویی فاضل و از راویان حدیث بوده است. وی کتابی داشته که زراره از آن روایت می‌کرده است [۵۰۱]. علاوه بر فرزندان گرانقدر حضرت، اصحاب تربیت شده آن بزرگوار نیز، هم چون ستاره‌هایی درخشان در آسمان علم و دانش درخشیدند و پرتو افشانی کردند. شیخ طوسی (ره) (۱۷۱ نفر را در زمره‌ی اصحاب و راویان آن بزرگوار ذکر کرده است. [۵۰۲] که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از:

ثابت بن دینار، معروف به ابو حمزه‌ی ثمالی

وی نزد امام سجاد علیه السلام بسیار مقرب بود و از نظر مقام معنوی، در حد بالایی بود به طوری که اهل کرامت و صاحب اسرار امام علیه السلام بوده است. و بعد از حضرت سجاد علیه السلام، سالیان زیادی عمر کرد و محضر امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام را درک کرد و از [صفحه ۲۰۰] اصحاب آنان نیز، به شمار می‌آید. از امام رضا علیه السلام نقل شده: ابو حمزه ثمالی در زمان خودش مانند لقمان در عصر خویش بود؛ چون چهار امام از ما را خدمت کرد. و نیز فرمودند: «ابو حمزه چون سلمان در عصر خویش بوده است [۵۰۳]. دعای ابو حمزه‌ی ثمالی، که در سحرهای ماه رمضان خوانده می‌شود، امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه آموخته است.

ابو خالد کابلی

وی بنا بر بعضی از نقل‌ها، ابتدا به امامت محمد حنفیه معتقد بود ولی محمد، امام حقیقی را به او شناساند [۵۰۴] امام صادق علیه السلام، او را از افراد مورد اعتماد نزد امام سجاد علیه السلام شمرده است. وی به عنوان یکی از حواریین امام سجاد علیه السلام خوانده شده است [۵۰۵].

یحیی بن ام الطویل

او نیز از حواریین امام سجاد علیه السلام بود. یحیی در کناسه‌ی کوفه می‌ایستاد و با صدای بلند می‌گفت: ما از آن چه از شما می‌شنویم، بیزاریم. هر کسی علی علیه السلام را سب کند، لعنت خدا بر او باد. ما از آل مروان و معبودهایی که غیر از خدا را گرفته‌اند، بیزاریم [۵۰۶]. او هم چنین در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم گمراه از امامت می‌گفت: ما به شما کافر شدیم و دشمنی و کینه بین ما و شما آشکار گردید [۵۰۷]. حجاج، دست و پای او را قطع کرد و وی را به شهادت رساند. [صفحه ۲۰۱]

سعید بن جبیر

وی از اصحاب سرشناس امام سجاد علیه السلام بود و از نظر مقام علمی، جایگاه رفیعی در بین مردم داشت؛ چنان که درباره‌ی وی گفته‌اند: بر روی زمین کسی نیست که به دانش فرزند جبیر نیازمند نباشد [۵۰۸]. امام صادق علیه السلام درباره‌ی وی می‌فرماید: سعید بن جبیر، به امامت امام سجاد علیه السلام معتقد بود و امام سجاد علیه السلام هم او را ستایش می‌کرد و حجاج نیز به همین گناه، او را شهید کرد. حجاج از سعید پرسید، درباره‌ی ابوبکر و عمر چه می‌گویی؟ آنان در بهشتند یا دوزخ؟! - اگر به بهشت رفتیم و اهل آن را دیدیم، حتما اهل آن را خواهیم شناخت و اگر به جهنم رفتیم و اهل آن را دیدیم، خواهیم شناخت که چه کسانی آن جا هستند. - در مورد خلفا چه می‌گویی؟ - من وکیل آن‌ها نیستم. - کدام یک از آن‌ها در نزد تو محبوب‌ترند؟ - هر کدام که بیشتر مورد رضای خالقم باشد. - کدامشان در نزد خالق محبوب‌تر است؟ - این مطلب را فقط دانای نهان و آشکار می‌داند. حجاج این مرد بزرگ را به خاطر محبت اهل بیت علیهم السلام، به طرز فجیعی به شهادت رساند [۵۰۹].

سعید بن مسیب

امام سجاد علیه السلام درباره‌ی این صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: او به آثار گذشتگان از همه داناتر است و در زمان خویش نیز از همه آگاه‌تر بود [۵۱۰]. [صفحه ۲۰۲]

جابر بن عبدالله انصاری

او نیز صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که عصر امام باقر علیه السلام را درک کرد. جابر از محضر امام چهارم علیه السلام کسب دانش می‌نمود و هموست که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو آن قدر زنده خواهی ماند تا این که مردی از اهل بیتم را درک می‌کنی که همانم من است و شکل و سیمای مرا دارد و شکافنده‌ی دانش است. به او سلامم را برسان [۵۱۱].

عمرو بن عبدالله سیعی

وی چهل سال نماز فجر را با وضوی نماز عشا خواند، هر شب قرآن را ختم می‌کرد و در زمان خودش عابدترین مردم بود، در نزد خاص و عام به وثاقت کلام، شهرت داشت و از افراد مورد اعتماد امام سجاد علیه السلام بود [۵۱۲]. از دیگر یاران سرشناس امام علیه السلام به افراد زیر می‌توان اشاره کرد: از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله: عامر بن واثله کنانی و سعید بن جهان کنانی. از تابعین: قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن؛ پسران محمد بن حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، سلمه بن دینار مدنی و محمد بن جبیر. از اصحاب امام سجاد علیه السلام: فرات بن احنف، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابومحمد القرشی السدی الکوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی، ابان بن تغلب بن رباح، طاووس بن کیسان، حمید بن موسی کوفی، سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله برقی، فرزددق و شعیب. [۵۱۳]. امام سجاد علیه السلام با تربیت چنین یارانی، در حقیقت دومین مؤسس مدرسه‌ی بزرگ اسلامی بود. خانه و مسجد، مدرسه‌ی او بود. طلاب در آن جا پیرامون وی جمع می‌شدند و بعدها، سازندگان تمدن اسلامی و مردان قانونگذاری، اندیشه و ادب اسلامی گردیدند [۵۱۴].

[صفحه ۲۰۳] با آن که علم و دانش در خاندان حضرت موروثی بود، ایشان به منظور تجلیل از مقام دانشمندان، در جلسات درس فقها و علمای شهر مدینه شرکت می‌کرد و از این راه، دیگران را به دانش اندوزی، ترغیب و تشویق می‌کرد. چنان که روزی نافع بن جبیر به حضرت گفت: تو آقای مردم روزگار خود و فاضل‌ترین آنانی؛ چرا نزد این بنده! (زید بن اسلم) می‌نشینی؟ حضرت فرمود: «علم هر کجا باشد باید آن را دنبال کرد.» [۵۱۵]. هم چنین حضرت، با گروهی از اندیشمندان و فقهای مدینه به مذاکره و مباحثه می‌پرداخت. در این باره یزید بن حازم گوید: «سلیمان بن یسار را می‌دیدم با علی بن الحسین علیه السلام بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و تا بالا آمدن آفتاب به مذاکره و مباحثه می‌پرداختند. چون می‌خواستند برخیزند، عبدالله بن ابی سلمه سوره‌ای را می‌خواند و پس از ختم سوره دعا می‌کردند.» [۵۱۶]. امام سجاد علیه السلام، با تشکیل جلسه‌های درس و مباحثه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، رشته‌های مختلف علوم الهی را از قبیل تفسیر، حدیث و فقه به دوستداران دانش و معرفت می‌آموخت و دانش پژوهان را به درک عمیق احکام دین و استنباط احکام ترغیب می‌کرد. کوشش امام سجاد علیه السلام در این عرصه، ثمرات علمی فراوانی برای جامعه‌ی اسلامی به بار آورد و عالمان زیادی به دست حضرت تربیت شدند که گرد ایشان را می‌گرفتند و حضرت به عنوان محوری مستحکم در بین آنان به حساب می‌آمد. چنان که سعید بن مسیب می‌گوید: قراء به سوی مکه روانه نمی‌شدند، تا زمانی که امام سجاد علیه السلام روانه نمی‌شد. پس چون حضرت حرکت می‌کرد، با وی هزار نفر از آنان روانه می‌شدند. [۵۱۷].

امام علیه السلام در ستایش طالب علم جمله‌ای دارند که حاکی توجه بسیار زاید ایشان به دانش و دانش آموزی است؛ هنگامی که دانش آموزی به خدمتش می‌رسید، می‌فرمود: [صفحه ۲۰۴] «خوش آمدی ای سفارش شده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله» سپس می‌فرمود: ان طالب العلم اذا خرج من منزله لم يضع رجله علی رطب و لا یابس من الارض الا سبحت له الی الارضین السابعة [۵۱۸]. چون دانش جو از خانه‌ی خود بیرون می‌آید، پای خود را بر هیچ تر و خشکی از زمین نمی‌گذارد، مگر آن که تا هفتمین طبقه‌ی زمین برای او تسبیح می‌کنند. بنابراین، در نتیجه تلاش‌های حضرت سجاد در این زمینه، افراد زیادی از علم حضرت بهره‌مند شدند و زمینه برای نهضت عظیم علمی - فرهنگی امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم می‌آید.

تربیت و آزاد سازی بندگان

اسلام منادی برادری و برابری بین افراد جامعه اسلامی بوده است و تفاوت و برتری را تنها با معیار تقوا محک زده و اختلاف قبیله‌ای و نژادی، که در جاهلیت ارزش فراوان داشت، از نظر اسلام کاملاً مردود و بی‌ارزش شمرده شده است. حسن ابراهیم حسن، بعد از تصریح بر این مطلب می‌نویسد: پیامبر در خطبه معروف خود، که در آخرین سفر حج در عرفات ایراد کردند، چنین فرمودند: «ای گروه مردم! مؤمنان برادرانند، خدای شما یکی و پدرتان یکی است. همه‌ی شما زاده‌ی آدمید و آدم از خاک است. گرامی‌ترین

شما نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر است. عرب بر غیر عرب جز به وسیله‌ی پرهیزکاری امتیاز ندارد [۵۱۹]. وی در جای دیگر می‌نویسد: گروهی از ایرانیان به سبب سادگی و مساواتی که برای همه مقرر شده بود، زود به اسلام گرویدند. صنعتگران، پیشه‌وران و طبقات متوسط و کشاورزان، که پیش از آن در فشار طبقه‌ی اشراف بودند، با رغبت پیرو [صفحه ۲۰۵] اسلام شدند؛ زیرا در سایه‌ی اسلام از آزادی و مساوات برخوردار می‌شدند [۵۲۰]. اما با روی کار آمدن امویان، این تعالیم حیات بخش و افتخار آفرین به فراموشی سپرده شد و اختلافات و برتری‌جویی‌های قبیله‌ای دوباره زنده شد. فتوحات، جنبه‌ی کشورگشایی و راهی برای کسب در آمد از راه غنایم و خراج شد. علاوه بر اختلافات قبیله‌ای، اختلاف نژادی و مسأله‌ی عرب و عجم و برتری عرب بر عجم، دوباره مطرح شد. موالی (مسلمانان غیر عرب) خوار شمرده شدند و عرب‌ها بر آنان تقدم و برتری یافتند. معاویه، سردمدار امویان، عرب را انسان و موالی را شبه انسان می‌شمرد [۵۲۱] سیاست تبعیض نژادی به حدی رسیده بود که عرب‌ها به موالی، دختر نمی‌دادند [۵۲۲]. ابراهیم بن هشام بن اسماعیل، والی مدینه، یکی از موالی را به خاطر آن که با زنی عرب ازدواج کرده بود، دویست ضربه شلاق زد و سر و ریش و ابروهای وی را تراشید و طلاق زن را از او گرفت! [۵۲۳]. احمد امین مصری در این باره می‌نویسد: حکومت غیر اسلامی اموی، حکومتی نبود که بین مردم با مساوات رفتار کند و نیکوکار را، چه عرب یا غیر عرب، پاداش دهد و گناهکار را، عرب باشد یا مولی، کیفر کند و در آن حکومت، رعیت از لحاظ خدمات و حقوق یک سان نبود. حکومت عربی بود ولی حکام از حساب و جیب غیر عرب به عرب خدمات می‌دادند و عرب بر مبنای جاهلی، آقایی می‌کرد نه بر مبنای اسلامی [۵۲۴]. امام سجاد علیه‌السلام با توجه به این اوضاع و شرایط در عصر خویش، به موالی عنایت ویژه‌ای داشت و نحوه‌ی رفتار امام علیه‌السلام با بردگان، در نهایت دقت و ظرافت پایه ریزی شده بود. مطالعه‌ی این بخش از زندگی حضرت، برای دست اندرکاران امور تربیتی جامعه، [صفحه ۲۰۶] بسیار جذاب و مفید است. رفتار حضرت دارای چند ویژگی برجسته است که به آن پرداخته می‌شود: الف) بردگان و کنیزان بسیاری می‌خرید؛ اما آنان را بیش از یک سال نگه نمی‌داشت و به بهانه‌های مختلف آنان را آزاد می‌کرد. این خود بهترین دلیل است که امام علیه‌السلام از خدمت آنان بی‌نیاز بود و از این عمل، اهداف دیگری را دنبال می‌کرد. ب) بردگان خود را فرزند می‌نامید و با تعبیر «یا بنی» (ای پسرکم) آنان را صدا می‌زد تا اعلام کند که در نظر او مسلمان آزاده و غیر آزاده هر دو برابرند، بر خلاف دیگران که بردگان را از حیوان هم پست‌تر می‌شمردند. رفتار حضرت با بردگان رفتاری کاملاً مطابق با موازین اسلام ناب بود، با آنان غذا می‌خورد، نشست و برخاست می‌کرد، سخن آنان را می‌شنید و... این رفتار را به طور طبیعی سبب می‌شد که محبت حضرت در دل آنان جای گیرد. ج) بردگان را به گناهی تنبیه نمی‌کرد؛ بلکه گناهان آنان را در طول سال می‌نوشت و در آخر ماه رمضان آنان را جمع می‌کرد و گناه هر کس را بر او خوانده از او اقرار و اعتراف گرفته، می‌خواست همان طور که امام علیه‌السلام او را می‌بخشد، او هم از خدا، بخشش امام علیه‌السلام را طلب کند. بعد آنان را آزاد کرده و جایزه می‌داد. و با این روش آنان را وامدار عفو و کرم و بزرگواری خود می‌ساخت. د) در مدتی که بردگان در خدمت حضرت بودند، احکام و معارف دینی را از حضرت می‌آموختند و به سلاح بینش و معرفت مجهز می‌شدند. ه) هنگامی که آنان را آزاد می‌کرد، مقدمات و وسایل لازم را برای زندگی را در اختیار آنان می‌گذاشتند تا بتوانند به طور مستقل و آبرومندانه زندگی کنند. و) امام علیه‌السلام با بعضی از همین کنیزان آزاد شده ازدواج می‌کرد و بر خلاف رسوم آن روز جامعه‌ی عرب، این کار را سنت رسول خدا و پسندیده می‌شمرد و با این عمل، به موالی ارزش و شخصیت می‌داد [۵۲۵]. امام زین العابدین علیه‌السلام بدین منوال، جمع زیادی از بردگان را آزاد کرد و با این روش استثنایی، آثار و پیامدهای بسیار خوبی را برای جامعه به جای گذاشت، حضرت از این [صفحه ۲۰۷] طریق توانست عده‌ی زیادی طرفدار و یاور برای جبهه‌ی حق فراهم آورد و خانه‌ی امام علیه‌السلام در حقیقت، مدرسه‌ای شد برای پذیرش شاگردانی از بندگان و پرورش دادن و تربیت کردن آنان. و این در حالی بود که اگر امام علیه‌السلام می‌خواست به طور رسمی یک مدرسه برای این منظور باز کند، به یقین حکومت مانع می‌شد. هر چند امام علیه‌السلام بنده‌ای را بیش از یک سال نگه

نمی‌داشت و وقتی بنده‌ای را می‌خرید، در اول سال یا در بین سال و در شب عید فطر او را آزاد می‌کرد. (چنان که در شب عید فطر بیست برده آزاد می‌کرد.) [۵۲۶] ولی آن ارتباط عاطفی و معنوی که بین حضرت و این بردگان به وجود آمده بود، باعث می‌شد که آنان بعد از آزادی، رابطه‌ی خود را با امام علیه‌السلام حفظ کنند و بدین ترتیب سپاهی برای امام علیه‌السلام به حساب آیند. در این باره سید الاهل می‌نویسد: بردگان هم این روش امام سجاد علیه‌السلام را فهمیده بودند و بدین جهت، خود را به آن بزرگوار عرضه می‌کردند و او را برای آقایی خود برمی‌گزیدند و خود را از دسترس بزرگان دیگر، دور نگه می‌داشتند تا به دست امام علیه‌السلام بیفتند. زمان می‌گذشت و امام زین العابدین علیه‌السلام در هر سال، ماه، روز و نزد هر خطا و اشتباهی حریت و آزادی می‌بخشید تا این که سپاهی از مردان و زنان آزاد شده پیدا شدند که همه در ولای امام سجاد علیه‌السلام بودند و تعداد آنان به پنجاه هزار یا بیش‌تر می‌رسید [۵۲۷]. امام علیه‌السلام بردگان سیاه پوست را - در حالی که به آنان نیاز نداشت - می‌خرید و آنان را در مراسم حج، به عرفات می‌آورد. سپس هنگامی که به سوی مشعر کوچ می‌کرد، آزادشان کرده و به آنان جایزه‌های مالی می‌داد [۵۲۸]. استاد جعفر مرتضی از این بحث چنین نتیجه گرفته که موالی با مشاهده‌ی این اقدام، اهل بیت علیهم‌السلام انسان‌هایی نمونه و مسلمانانی شایسته دیده و به این دلیل حاضر می‌شدند که در شرایط مختلف، در کنار آنان قرار بگیرند. شواهدی وجود دارد مبنی بر این که این [صفحه ۲۰۸] بندگان، وقتی می‌دیدند علویان مورد ستم قرار گرفته‌اند، از آنان حمایت می‌کردند [۵۲۹] چنان که وقتی عبدالله بن زبیر، در مکه بر آل ابوطالب سخت گرفت و آنان را در شعب ابوطالب محاصره کرد، در مدینه گروهی از سیاهان با این اقدام مخالفت کردند. یکی از این مخالفان غلام عبدالله بن عمر بود. عبدالله او را فراخواند، وی در حالی که شمشیرش را کشیده بود گفت: «به خدا قسم ما اجتماع کرده‌ایم تا شما را از باطلتان به سوی حقمان برگردانیم.» [۵۳۰]. در این جا جالب است بدانیم که برادران معروف حسین بن سعید اهوازی، حسن بن سعید اهوازی، احمد فرزند حسین [۵۳۱]، علی بن یحیی بن الحسن [۵۳۲] و نیز شعیب نامی [۵۳۳] از موالی امام سجاد علیه‌السلام بوده‌اند. یکی از محققان، آمار موالی و بردگان را از میان اصحاب امامان معصوم علیهم‌السلام با استفاده از کتاب رجال شیخ طوسی، استخراج کرده است. با توجه به این آمار، از مجموع ۱۷۱ نفر یاران امام سجاد علیه‌السلام، ۲۰ نفر از موالی بوده‌اند که، نزدیک به ۱۲ درصد از مجموع اصحاب حضرت را دربر می‌گیرد [۵۳۴]. وجود این تعداد از موالی در بین یاران امام سجاد علیه‌السلام خود نشانگر اهتمام بیش از حد حضرت، به تربیت و آموزش بردگان بوده است. این در حالی است که روش حاکمان اموی، برتری دادن عرب بر غیر عرب و بهره‌مند کردن عرب‌ها از تمام امتیازات اجتماعی و محروم کردن عجم از تمام آن مزایا بود؛ بلکه غیر عرب خوارتر و کوچک‌تر از حیوان به حساب می‌آمد؛ تا حدی که گفته می‌شد: «نماز را قطع نمی‌کند مگر سگ یا الاغ یا برده!» حتی آن‌ها را (چنان که در کتاب مؤطا مالک آمده است) از ارث، بخشش، امر قضا، ولایت، امام جماعت شدن، ایستادن در صف اول و... محروم کرده. و غیر عرب، همتای عرب شمرده نمی‌شد. به بندگی گرفتن عجم جایز بود و این عمل در حق عرب مجاز نبود [۵۳۵]. [صفحه ۲۰۹] امام سجاد علیه‌السلام با این روش، منطق اموی را، که مبتنی بر تبعیض نژادی بود، از نظر اسلام مردود اعلام کرد و ارزش‌های اصیل اسلامی را دوباره زنده نمود.

نمونه‌هایی از رفتارهای تربیتی امام سجاد با بردگان

یکی از مسائلی که در بحث تربیت بندگان توسط امام علیه‌السلام مطرح است، نحوه‌ی رفتارهای فردی حضرت با بردگان است. به عبارت دیگر، امام علیه‌السلام چگونه رفتار می‌کرد که بردگان تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و زمینه برای تربیت آن‌ها فراهم می‌شد؟ برای پاس به این پرسش، مناسب است نمونه‌هایی از این رفتارهای فردی بیان شود: الف) یکی از کنیزان حضرت بر دست ایشان آب می‌ریخت. ناگاه ظرف آب از دستش افتاد و به صورت امام علیه‌السلام خورد و صورتشان را زخمی کرد. هنگامی که حضرت سرش را به طرف او بلند کرد، کنیزک گفت: «خدای تعالی می‌فرماید: و الکاظمین الغیظ» (مؤمنان خشم خود را می‌خورند). - خشم

خود را فروخوردم! - «و العاقین عن الناس» (و بر مردم می‌بخشایند). - خدا تو را بخشید. - «و الله یحب المحسنین» [۵۳۶] (و خدا نیکوکاران را دوست دارد). - برو که در راه خدا آزادی [۵۳۷]. گویی در این گفتگو؛ امام علیه السلام، آن کنیز را امتحان و آزمایش کرده و وقتی کنیز این آیه‌ی شریف را که مناسب موقعیت بود، خواند، حضرت آزادی را به وی، جایزه داد. (ب) یکی از غلامان امام سجاد علیه السلام خلافی مرتکب شد که مستحق تنبیه گشت. امام علیه السلام تازیانه را برداشت و این آیه را تلاوت کرد: «قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله» [۵۳۸]. به مؤمنان بگو از کسانی که به روزهای خدا امید ندارند، عفو و گذشت کنند. [صفحه ۲۱۰] غلام در پاسخ گفت: «و من چنین نیستم؛ بلکه من به رحمت خدا، امید و از عذاب خدا، خوف دارم» امام علیه السلام تازیانه را انداخت و فرمود: «تو آزادی» [۵۳۹]. و باز در این جا، امام علیه السلام می‌خواهد غلامش را امتحان کند که آیا معنا و مفهوم آیه را می‌داند. و وقتی غلام نشان می‌دهد که معنای آیه را می‌داند و از مؤمنان است، امام علیه السلام او را پاداش آزادی می‌دهد. (ج) روزی چند تن مهمان حضرت بودند. خادم وی سیخ کبابی را در دست داشت و با شتاب می‌آمد. ناگاه پایش لغزید و سیخ بر سر فرزندی از امام علیه السلام که زیر پلکان ایستاده بود، افتاد و طفل کشته شد. امام علیه السلام بدو فرمود: «تو در این کار قصد نداشتی. تو در راه خدا آزادی!» سپس حضرت به دفن کودک پرداخت [۵۴۰]. این‌ها نمونه‌هایی بسیار اندک از رفتارهای انسان ساز امام سجاد علیه السلام با بردگان خویش بود و این رفتارها فقط منحصر به بردگان و افراد زیر دست نبود؛ بلکه رفتار حضرت با حیوانات نیز درس آموز است. نقل شده که: حضرت شتری داشت که ۲۲ بار بر پشت آن، حج کرده و هرگز شتر را آزار نرساند [۵۴۱]. ابراهیم بن علی از پدرش روایت می‌کند که با علی بن الحسین علیه السلام به حج مشرف شدم. روزی شتر حضرت در راه ماند. امام علیه السلام چوبدستی را برداشت تا به شتر بزند. سپس فرمود: «آه! اگر قصاصی نبود» و از آن عمل منصرف شد [۵۴۲]. مجموعه‌ی رفتارها و روش‌های تربیتی امام سجاد علیه السلام با بردگان، سبب شد که بسیاری از آنان مراحل بالای از ایمان را طی کنند و خود، برای دیگران الگو و نمونه‌ی انسان کامل شوند. داستان زیر نشان دهنده‌ی درجه‌ی بالای عبودیت و بندگی یکی از غلامان حضرت است؛ سعید بن مسیب گوید: [صفحه ۲۱۱] سالی قحطی شد و مردم همگی در طلب باران بودند؛ ولی دعایشان اجابت نمی‌شد. ناگاه دیدم غلام سیاهی از مردم کناره گرفت و بر بالای تلی رفت و به درگاه خدا دست به دعا برداشت. هنوز دعای او تمام نشده بود که ابری بر آسمان ظاهر شد. غلام خدا را شکر کرد و رفت و باران باریدن گرفت. هنگامی که این کرامت را از او دیدم، تعقیبش کردم و مشاهده کردم داخل خانه‌ی امام سجاد علیه السلام شد. خدمت حضرت رسیدم و از ایشان خواستم که او را به من بفروشد و حضرت قبول کرد. وقتی غلام با خبر شد، علت کارم را پرسید و من نیز گفتم: به خاطر آن چه از تو دیدم مشتاق تو گشته‌ام. در این هنگام وی دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا این رازی بود بین من و تو؛ ولی حال فاش شد. پس مرا بمیران و پیش خود ببر و گریست تا از دنیا رفت [۵۴۳]. [صفحه ۲۱۳]

تربیت اخلاقی و پرورش روحی جامعه‌ی اسلامی

اشاره

«و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» [۵۴۴]. خدای متعال در این آیه‌ی شریف و هم چنین دیگر آیات سوره‌ی فرقان، صفات مؤمنان برگزیده را بیان فرموده است. از آن چه قبلاً نوشتیم و نیز در این فصل خواهیم نوشت، در خواهیم یافت که همه‌ی نشانه‌هایی که برای بندگان کامل پروردگار (عباد الرحمن) معین شده، در امام سجاد علیه السلام آشکار است. حضرت در دوره‌ی تاریک حاکمیت بنی امیه با رفتار و گفتار خود، سیره‌ی فراموش شده‌ی جد و پدر خویش و خاندان رسالت را زنده کرد و مردمی که سال‌ها با عصر رسالت فاصله داشتند، الگو و نمونه‌ی تربیت الهی، و اسلامی را به چشم

خود دیدند: پرستش خدای یکتا، عبادتهای طولانی، محاسبه‌ی نفس تا حد ریاضت، نرمخویی، دستگیری از مستمندان، بخشش و... سیره‌ی امام سجاد علیه‌السلام درس‌های تربیتی - اخلاقی فراوانی برای جامعه‌ی آن روزگار، که در فساد و فحشا غوطه ور بودند، به همراه داشت که، بعضی از آنها را می‌آوریم.

گذشت از خطاکاران

امام زین العابدین علیه‌السلام هم چون پدران بزرگوارش، از کسانی که با وی گفتار یا رفتار ناشایستی داشتند، با بزرگواری گذشت می‌کرد. چنان که روزی بر مردمی می‌گذشت که بدگویی ایشان را می‌کردند، فرمود: «اگر راست می‌گویید، خدا از من بگذرد و اگر دروغ می‌گویید، خدا از شما بگذرد.» [۵۴۵]. [صفحه ۲۱۴] زمانی مردی بیرون خانه، حضرت را دید و بدو ناسزا گفت. خادم آن حضرت بر آن مرد حمله بردند. امام علیه‌السلام فرمود: «او را بگذارید». سپس بدو گفت: «آن چه از ما بر تو پوشیده مانده، بیش تر از آن است که می‌دانی. آیا حاجتی داری؟» مرد شرم‌منده شد و امام علیه‌السلام گلیمی را که بر دوش داشت، بر او افکند که هزار درهم به او بدهند. مرد از آن پس می‌گفت: «گواهی می‌دهم که تو فرزند پیامبری.» [۵۴۶]. هم چنین رفتار بزرگوارانه‌ی حضرت با هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه که ستم‌های زیادی در حق حضرت روا داشته بود، درس خوبی به هشام و امثال وی داد. سیره‌ی امام زین العابدین علیه‌السلام در این باره، تعالیم ارزشمند و درس‌های بزرگی به امت اسلامی می‌آموزد که اگر در آن بنگرند و در مفاهیم آن درست بیندیشند، تندخویی‌ها و کج خلقی‌ها از بین رفته و بردباری و از خودگذشتگی جایگزین آن خواهد شد و ریشه‌ی مهر و محبت در میان مردم، به ویژه کسانی که خود را دارای لغزش و اشتباه می‌دانند، گسترش خواهد یافت.

دستگیری از بیچارگان و تهیدستان

اشاره

یکی از اقدامات بزرگ امام سجاد علیه‌السلام در عصر امامت خویش مساعدت و یاری افراد محروم جامعه‌ی اسلامی بود. حضرت هم، مانند اجداد طاهرینش، به این عمل عشق ورزیده و از خدا، دوستی هم‌نشینی با تهیدستان را طلب می‌فرمود. چنان که در دعای سی‌ام صحیفه‌ی سجاده می‌فرماید: اللهم حبب الی صحبه الفقرآء و اعنی علی صحبتهم بحسن الصبر [۵۴۷] پروردگارا! هم‌نشینی فقرا و تهیدستان را برایم محبوب گردان و مرا به شکیبایی نیکو بر هم‌نشینی ایشان یاری فرما. امام سجاد علیه‌السلام با روش‌های مختلف، به افراد محروم جامعه اسلامی کمک مالی می‌کرد و از این طریق، به امت اسلامی می‌آموخت که مسلمان واقعی، باید از احوال برادر مسلمان خود با خبر باشد و در غم‌ها و شادی‌های وی شریک باشد. این ویژگی متعالی امام علیه‌السلام به صورت‌های مختلفی بروز و نمود داشت: [صفحه ۲۱۵]

صدقات پنهانی

وقتی شب فرا می‌رسید، حضرت انبان پر از غذا یا هیزم یا حاوی کیسه‌های دینار و درهم را بر دوش کشیده و بدون آن که کسی ایشان را بشناسد، بین نیازمندان تقسیم می‌کرد. این افراد، کسانی بودند که امام علیه‌السلام آنان را کاملاً می‌شناخت و برای این که احساس حقارت و خواری نکنند، حضرت با چهره‌ی پوشیده به سراغ آنان رفته و حواجج ایشان را برطرف می‌کرد [۵۴۸] این کمک‌های امام علیه‌السلام چنان مخفیانه بود که پسر عموی مستمند حضرت، از ایشان گله‌مند بود و می‌گفت: علی بن الحسین علیه‌السلام رعایت خویشاوندی را نمی‌کند، خدا او را سزا دهد. امام علیه‌السلام این سخنان را می‌شنید و بردباری می‌کرد و خود را

به وی نمی‌شناساند. هنگامی که حضرت به شهادت رسید و احسان از این مرد بریده شد، دانست که آن مرد نیکوکار، علی بن الحسین علیه السلام بوده است. پس بر سر قبر حضرت رفت و گریه کرد [۵۴۹]. سفیان بن عینه، از زهری روایت کند: شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که آرد و هیزم بر پشت داشت و می‌رفت. گفتم: پسر رسول خدا! این چیست؟ - سفری در پیش دارم و توشه‌ی آن را آماده کرده‌ام تا در جای امنی بگذارم. - اجازه دهید خدمتکار من آن را بیاورد. امام علیه السلام قبول نکرد. - پس اجازه دهید خودم آن را بیاورم؛ چون شأن شما را بالاتر از آن می‌بینم. - ولی من شأن خود را از حمل باری که در سفر از هلاک شدن نجاتم دهد و ورودم به مقصد را نیکو گرداند، برتر نمی‌دانم. از تو می‌خواهم به حق خدا مرا واگذاری و پی کار خود بروی! پس از چند روز، زهری از امام علیه السلام پرسید: از آن سفری که می‌فرمودی، اثری نمی‌بینم. - حضرت فرمودند: «آری ای زهری! چنان که می‌پنداشتی، نیست. منظور من سفر آخرت بود و برای آن آماده می‌شوم. آمادگی برای این سفر، فقط در دوری از حرام‌ها و نهایت کوشش در راه خیر است [۵۵۰]. [صفحه ۲۱۶] این صدقات پنهانی، در طول عمر امام علیه السلام ادامه داشت تا این که به جوار پروردگار رفت. هنگام غسل، آثار کبودی ناشی از حمل غذا برای فقرا، در پشت وی نمایان بود [۵۵۱].

صدقات عمومی

هر جا و در هر زمانی اگر مستمندی چیزی از حضرت درخواست می‌کرد، حاجتش را روا می‌ساخت و می‌فرمود: مرحبا به کسی که زاد و توشه‌ی آخرت مرا حمل می‌کند [۵۵۲]. حضرت دو بار اموال خود را در بین مستمندان قسمت کرد و گفت: خداوند، بنده‌ی مؤمن گناهکار توبه کار را دوست دارد [۵۵۳]. امام سجاد علیه السلام در روزی که روزه می‌گرفت، گوسفندی می‌کشت. هنگام عصر، سر دیگ می‌رفت و می‌گفت: این ظرف را برای فلان خانه و این ظرف را به فلان کس بدهید، تا این که غذا تمام می‌شد. سپس خود با نان و خرما افطار می‌کرد [۵۵۴]. سالی امام علیه السلام قصد حج کرد. خواهرش، سکینه، توشه‌ای به ارزش هزار درهم برای وی آماده ساخت وقتی حضرت به حره رسید، آن توشه را نزد او بردند و امام همه‌ی آن را بین مستمندان تقسیم کرد [۵۵۵].

پرداخت دیون بدهکاران

یکی از مصادیق انفاق‌های امام زین العابدین علیه السلام پرداخت دیون افرادی بود که با فرار سیدن مرگشان، به علت تهیدستی قادر به بازپرداخت بدهی خود نبودند. امام سجاد علیه السلام روزی به دیدن محمد بن اسامه رفت. محمد در بستر مرگ بود و می‌گریست، امام علیه السلام پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» - پانزده هزار دینار وام به گردن دارم و نمی‌توانم آن را بپردازم. [صفحه ۲۱۷] - گریه مکن! وام تو بر عهده‌ی من است و تو چیزی بر ذمه نخواهی داشت [۵۵۶]. هم چنین حضرت بدهکاری پسر عموی خویش، عبدالله بن حسن بن حسن را به عهده گرفت و آن را پرداخت کرد [۵۵۷].

کفالت خانواده‌های بی‌پناه و تهیدست

امام سجاد علیه السلام در واقعه حره و در آن روزهای آشوب و قتل و غارت، چهارصد خانواده از عبدمناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود، هزینه‌ی آنان را می‌پرداخت [۵۵۸]. علاوه بر این، حضرت در طول عمر شریف خود، صد خانواده را در مدینه، تحت کفالت داشت [۵۵۹].

صدقه دادن لباس

وقتی زمستان یا تابستان به پایان می‌رسید، لباس آن فصل را صدقه می‌داد و هیچ وقت لباسی را در دو فصل نمی‌پوشید. چون علت

این کار را پرسیدند، حضرت فرمود: «من از پروردگارم شرم می‌کنم که بهای لباسی را که در آن خدا را عبادت کرده‌ام، صرف خوردن کنم [۵۶۰]. روزی امام علیه‌السلام در حالی که جامه‌ای از خز گرانبها بر تن داشت، با مستمندی روبه‌رو شد. شخص فقیر تا آن لباس را بر تن امام علیه‌السلام مشاهده کرد، از آن خوشش آمد. حضرت بلافاصله لباس را به وی بخشید و از آن جا رفت. [۵۶۱]. بخشش‌ها و انفاق‌های امام سجاد علیه‌السلام گذشته از آن که حاکی از روح متعالی حضرت بود و صفتی از صفات برجسته‌ی انسانی به تمام معنا کامل را نشان می‌داد، وسیله‌ای برای [صفحه ۲۱۸] جذب دل‌های مردم به اهل بیت علیهم‌السلام بود. حضرت افراد زیادی را از این طریق به سوی حق هدایت کرد و به آنان فهماند که اهل بیت علیهم‌السلام شایسته‌ی زعامت و رهبری امت هستند. در جامعه اسلامی آن روز افراد زیادی بودند که از حق اهل بیت علیهم‌السلام شناختی نداشتند؛ از این رو هنگام روبه‌رو شدن با حضرت، در حق وی بی‌مهری خاصی از خود نشان می‌دادند. امام علیه‌السلام همواره با رفتاری بزرگوارانه و نیز بخشش اموال، آنان را متوجه اشتباه خود می‌کرد به طوری که از کرده‌ی خود پشیمان شده و از امام علیه‌السلام درخواست آمرزش می‌کردند. نکته‌ای که در این کمک‌ها و بخشش‌ها، بسیار حائز اهمیت و درس آموز است و باید مورد توجه قرار گیرد، ویژگی‌های منحصر به فردشان است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود: ۱. این کمک‌ها غالباً مخفیانه و پنهانی بود به طوری که حضرت چهره خود را می‌پوشاند تا از یک سو، فرد مستمند احساس خواری و شرمندگی نکند و از سوی دیگر، روحیه‌ی تملق و چاپلوسی در برابر امام علیه‌السلام ایجاد نشود. ۲. امام علیه‌السلام این عمل را به دست خویش انجام می‌دهد و از نزدیک با زندگی تهیدستان آشنا می‌شود؛ به طوری که در موارد زیادی با آنان هم غذا شده، این عمل را یک کار افتخار آمیز می‌داند و حتی هم‌نشین شدن با آن‌ها را از خدا طلب می‌کند. ۳. حضرت با هم‌نشینی و برقراری رابطه‌ی نزدیک با خانواده‌های محروم، علاوه بر این که از آن‌ها دلجویی به عمل می‌آورد، با شناسایی محرومان واقعی، از به وجود آمدن روحیه‌ی رفاه زدگی و تنبلی و در نهایت از گدا پروری جلوگیری می‌کرد؛ نکته‌ای که در عصر حاضر، باید به آن توجه زیادی شود. ۴. امام سجاد علیه‌السلام در امر نفاق، نه تنها از آن چه خود دوست داشت و مورد استفاده قرار می‌داد به محرومان می‌بخشید، بلکه در موارد زیادی، دیگران را بر خود مقدم داشته و با این کار، در حقیقت به فرمایش آیه‌ی شریف «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۵۶۲] عمل می‌کرد. این در حالی بود که طبق نقل نافع بن جبیر، امام علی بن الحسین علیه‌السلام در همی هم از باب خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد استفاده قرار نداد [۵۶۳]. [صفحه ۲۱۹]

بحثی در منابع مالی امام

بحثی که در این جا مطرح است، آن است که با وجود جو خفقان و پراز اختناق اموی و زیر نظر داشتن همه‌ی اعمال و حرکات حضرت، خصوصاً روابط ایشان با افراد، مخارج مالی امام علیه‌السلام چگونه و از چه راه‌هایی تأمین می‌شده است. با توجه به آن که از یک سو، حضرت بخشش‌های زیادی را به افراد می‌کند و حتی بدهی پانزده هزار دیناری محمد بن اسامه را پرداخت می‌کند و از سوی دیگر، بنابر تحقیقی که بعضی از محققان انجام داده‌اند، پدیده‌ی «سازمان و کالت» که مهم‌ترین وظیفه‌اش، جمع آوری حقوق شرعی (خمس و زکات و...) از شیعیان و رساندن آن‌ها به دست امامان معصوم علیهم‌السلام بوده است، هنوز پای نگرفته بود و (زمان شروع کار این نهاد، عصر امام صادق علیه‌السلام بوده و در عصر امام کاظم علیه‌السلام به صورت یک نهاد رسمی انجام وظیفه می‌کرده است) [۵۶۴]. به نظر می‌رسد که در آمد حضرت، از راه‌های گوناگونی تأمین می‌شده است که در ذیل به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود: ۱. چشمه و زمین‌هایی که از پدر بزرگوارش، امام حسین علیه‌السلام به صورت ارث به حضرت منتقل شده بود؛ ۲. سهمی از غنایم، نصیب ایشان می‌شد؛ ۳. راه اندازی تجارت به وسیله‌ی خادمان خویش (که محموله‌های میوه و غلات را به مدینه حمل می‌کردند)؛ ۴. مستمری و حقوقی که از زمان عمر، برای بنی‌هاشم معین شده بود و در دوران‌های بعد نیز ادامه داشت و امام

سجاد علیه السلام هم که از بنی هاشم بود، از این حقوق بهره‌مند بود؛ ۵. صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام؛ ۶. به وسیله‌ی کرامات و امور خارق العاده. عبدالعزیز سید الاهل درباره‌ی درآمدهای امام علیه السلام می‌گوید: «حسین بن علی علیه السلام پیش از آن که به شهادت برسد، وام زیادی بر او هموار شده بود که شاید به هفتاد هزار دینار می‌رسید. او به عنوان وام از مردم می‌گرفت و در امور خیریه و صدقه انفاق می‌کرد و به یتیمان و فقرا اعطا می‌فرمود. حسین علیه السلام مقداری آب و زمین داشت که از آن‌ها غله به [صفحه ۲۲۰] دست می‌آورد و مالیات و خراج می‌پرداخت، از این بالاتر، مستمری و فریضه‌ای (مقرری) بود که از زمان عمر، در بیت المال معین شده بود. آن گاه امام سجاد علیه السلام تصمیم گرفت که از آب و چشمه‌های پدر بزرگوارش، قسمتی را که در نجد «عین جدیه» یا «عین بجنس» نامیده می‌شد، به فروش برساند و نام این چشمه از آن جهت «بجنس» می‌خواندند که غلامی به همین نام بر سر آن کار می‌کرد و برای حسین علیه السلام از آن آب می‌کشید. امام سجاد علیه السلام آن را به ولید بن عتبۀ بن ابوسفیان فروخت و دین پدرش را ادا کرد [۵۶۵]. وی در جای دیگر می‌نویسد: «... امام سجاد علیه السلام اموال بسیاری در این راه (خرید بردگان) صرف کرد و از هیچ گونه کمک و مساعدتی دریغ نکرد و آن چه از پدر بزرگوارش به ارث برده و سهمی که از غنایم گرفته بود، در راه آبادانی زمین و تهیه‌ی آب به کار انداخت و برای تجارت، اشخاصی را استخدام کرد. آن گاه اشتران خود را برای حمل میوه به کشور حجاز و نجد و برای آوردن غلات به شام فرستاد. پس از چندی مستخدمین او با اشتران بازمی‌گشتند در حالی که میوه‌ها و غلات بر دوش آن‌ها سنگینی می‌کرد. سپس به دادن طعام و خیرات پرداخته، با مردم با عطف و مهربانی رفتار می‌کرد و عفو و بخشش می‌نمود [۵۶۶]. یعقوبی درباره‌ی تجارت حضرت می‌نویسد: «(بعضی نقل کرده‌اند که) حضرت شترانی داشت که از شام میوه حمل می‌کردند، پس چون سر عبید الله نزد حضرت آورده شد، دستور داد که آن میوه‌ها را (به میمنت این خبر) بین مردم مدینه پخش کردند.» در مورد مستمری و حقوقی که بنی هاشم از بیت المال دریافت می‌کرده‌اند و امام سجاد علیه السلام نیز از آن بهره‌مند بوده است، شواهدی وجود دارد. چنان که در واقعه‌ی حره (بنابر بعضی از گزارش‌ها) وقتی امام سجاد علیه السلام با مسلم بن عقبه روبه‌رو شد، بعد از برخورد احترام آمیز مسلم با حضرت، وی از طرف یزید به خاطر منع موقت مقرری از حضرت عذرخواهی کرده و بلافاصله هزار درهم به حضرت می‌دهد و وی را روانه [صفحه ۲۲۱] منزلش می‌کند [۵۶۷] هم چنین زمانی که عبدالملک، به امام سجاد علیه السلام نامه‌ای می‌نویسد و از حضرت می‌خواهد که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او ببخشد و امام علیه السلام امتناع می‌ورزد، عبدالملک تهدید می‌کند که اگر امام علیه السلام شمشیر را ندهد، مستمری‌اش را از بیت المال قطع خواهد کرد. حضرت هم با دادن پاسخی قاطعانه به خواسته‌ی او توجهی نمی‌کند [۵۶۸]. صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام از دیگر مجاری درآمد ساز برای امام سجاد علیه السلام بوده است. شیخ مفید می‌نویسد: «هنگامی که عبدالملک زمام خلافت را به دست گرفت، صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام بر گرداند. [۵۶۹]. و در جای دیگر می‌نویسد: «عبدالله و عمر، فرزندان امام سجاد علیه السلام متولی صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بودند و نیز حسین بن زید می‌گوید: «عمویم عمر بن علی، بر کسی که صدقات علی علیه السلام را می‌خرید، شرط می‌کرد که در دیوار سوراخ و رخنه‌ای ایجاد کند و کسی را که از آن استفاده می‌کند، منع نکند [۵۷۰]. از این گزارش‌ها استفاده می‌شود که صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام یکی از منابع قابل توجه و مهم مالی آن حضرت بوده است، به طوری که پسران امام علیه السلام متولی و مأمور جمع آوری آن‌ها بوده‌اند. علاوه بر این، حضرت سجاد علیه السلام گاهی از طریق کرامات و امور خارق العاده، که از ویژگی‌های اولیای خداست، نیازهای مالی شیعیان خویش را برآورده می‌کردند: نقل شده که امام سجاد علیه السلام دو قرص نان به یکی از شیعیان مستمند دادند و او با یکی از آن‌ها، یک ماهی خرید و چون به خانه آورد و شکم آن را باز کرد، درون آن دو مروارید یافت که با آن‌ها همه‌ی بدهی‌هایش را پرداخت کرد و بقیه‌ی عمر را در رفاه و آسایش سپری کرد [۵۷۱]. [صفحه ۲۲۲]

عبادت و راز و نیاز امام سجاد

امام سجاد علیه السلام در امر عبادت و پیشانی ساییدن در محضر معبود خویش، از همگان پیشی گرفته بود، چندان که مورد سؤال و حتی اعتراض خاندان و یاران خویش قرار می گرفت [۵۷۲]. حضرت همچون جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام، که پانصد درخت نخل داشت و کنار هر یک دو رکعت نماز به جای می آورد، در شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می آورد. کنیز وی در وصفش گوید: «هیچ شبی بستری برایش نگستردم و هیچ روزی خوراکی برایش فراهم نیاوردم [۵۷۳]. البته در این مورد آن چه بیش تر باید مورد توجه قرار گیرد، ایمان و یقین حضرت بود که همه‌ی این اعمال را به خاطر آن انجام می داد؛ یعنی چون خدا را شایسته‌ی عبادت می دانست، به عبادت او می پرداخت نه به خاطر ترس و بیم از او یا به خاطر طمع به بهشت و نعمت‌های آن [۵۷۴].

امام سجاد علیه السلام در هنگام ادای فریضه‌ی نماز، چنان ترس و وحشتی سراسر وجودش را فرا می گرفت که تمام اعضای بدنش می لرزید و چون وارد نماز می شد، چنان خشک و بی حرکت می ایستاد که جز آن چه باد از لباسش تکان می داد دیگر حرکتی از او مشاهده نمی شد [۵۷۵] و طوری نماز به پای می داشت که گویی نماز وداع می خواند و آخرین نماز را به جای می آورد [۵۷۶].

روزی حضرت در سجده بود، ناگاه خانه دچار حریق شد. اهل خانه فریاد برآوردند: آتش! فرزند رسول خدا! اما ایشان بدون توجه به آن فریادها، نماز را به پایان رساند. وقتی از او پرسیدند: چه چیز شما را به خود سرگرم کرده بود که به آتش توجه نکردید؟ حضرت فرمود: «آتش بزرگ مرا به خود مشغول کرده بود [۵۷۷]. در روز عرفه‌ای حضرت جمعی را دید که از مردم گدایی می کنند. فرمود: «وای بر [صفحه ۲۲۳] شما! آیا در چنین روزی از غیر خدا حاجت می طلبید؟ در حالی که امید می رود در این روز آن چه در رحم مادران باشد، سعادتمند شوند [۵۷۸]. امام علیه السلام نافله‌هایی را که در روز از او فوت می شد، در شب قضا می کرد و می فرمود: فرزندانم! این نماز بر شما واجب نیست، ولی دوست دارم شما بر کار خیر عادت کنید و آن را ادامه دهید [۵۷۹]. زهری می گوید: «در روز قیامت ندا می دهند که سید عابدان زمان خود، برخیزد. در آن وقت علی بن الحسین علیه السلام برخواهد خاست [۵۸۰]. شیخ مفید از طاووس یمانی نقل می کند که: «شب داخل حجر اسماعیل شدم. علی بن الحسین علیه السلام نیز وارد حجر شد و به نماز ایستاد، وقتی به سجده رفت، با خود گفتم مردی از بهترین اهل بیت علیهم السلام است، گوش کنم چه می گوید. پس شنیدم که در سجده می فرمود: بنده‌ی کوچک تو، نیازمند درگاه تو و گدای تو خواهنده‌ی از تو در پیشگاه توست [۵۸۱]. طاووس گوید: «این دعا را در هیچ اندوهی نخواندم، مگر آن که برطرف شد [۵۸۲]. این گزارش‌ها، تنها گوشه‌ی کوچکی از عبادت‌ها و نیایش‌های امام سجاد علیه السلام بود که بازگو شد. بی شک هیچ قلمی یارای نوشتن، و هیچ زبانی توان توصیف واقعی این ویژگی برجسته‌ی حضرت را ندارد. گذشته از این مطلب که عبادت‌های امام علیه السلام جنبه‌ی فردی داشته و برای کسب بالاترین درجات کمال، که خاصه امامان معصوم علیهم السلام می باشد، بوده است. اما وراى آن، امام سجاد علیه السلام اهداف بزرگ تری را تعقیب می کرد. بدون تردید، تأثیر چنین عبادت‌هایی را در جامعه‌ای که هر روز سردمدارانش، مردم را به امور دنیای و مادی و حیوانی فرامی خوانند، نمی توان انکار کرد. امت اسلامی را با مشاهده‌ی این اعمال از اهل بیت علیهم السلام، که گل سرسبد انسان‌های روی کوه‌ی خاکی هستند، به آنان اقتدا کرده و به صراط مستقیم حق [صفحه ۲۲۴] و حقیقت هدایت شده و به این باور می رسیدند که پیشوا و رهبر واقعی امت اسلامی، باید شخصی چون امام زین العابدین علیه السلام باشد و آنان که اکنون در مصدر کارند، جز حاکمان غاصب و ستمکار نیستند. از این رو، این عمل امام علیه السلام بستر مناسبی را برای مبارزه با حاکمان جبار اموی فراهم می آورد.

با این که امام زین العابدین علیه‌السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و علت وجودی کائنات به شمار می‌رفت و نیز زینت متواضعان و گوهر تابان امامان علیهم‌السلام در بلندای آسمان فضیلت بود، اما در عین حال می‌بینیم آن چنان با قشرهای پایین جامعه می‌جوشید و با آن‌ها هم‌نشینی می‌کرد و بر سر یک سفره می‌نشست، که گویی خود یکی از آنان بود. حضرت با این روش، به جامعه اسلامی یاد می‌داد که کبریایی و بزرگی، جز برای ذات اقدس بی‌همتای باری تعالی شایسته‌ی احدی نخواهد بود. حضرت آن‌چنان با تواضع و فروتنی حرکت می‌کرد که گویی پرنده‌ای بر سرش نشسته است و آن چنان صاف و هموار قدم برمی‌داشت که هرگز طرف راستش برطرف چپ پیشی نمی‌گرفت [۵۸۳]. این در حالی بود که گاهی برای حفظ شخصیت و آموزش دین شناسان، که باید از همه‌ی مظاهر پستی و دنائت اجتناب کنند، در کمال ابهت و عظمت مشاهده می‌شد؛ چنان که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که علی بن الحسین علیه‌السلام گاه حیوان سواری به صد دینار می‌خرید تا بدین وسیله احترام خود را حفظ کند [۵۸۴]. چنان که نوشتیم، برای کمک رسانی به محرومان، حضرت خود شخصا اقدام می‌کرد و اگر افرادی مانند زهری قصد کمک به حضرت را داشتند، امام علیه‌السلام می‌فرمود که این کار را باید فقط خود انجام دهد. هرگاه داماد یا شوهر خواهر حضرت بر او وارد می‌شدند، ایشان عبا‌ی خود را برای آن‌ها می‌گستراند و می‌فرمود: [صفحه ۲۲۵] «آفرین بر کفایت کننده‌ی مشکلات و پوشاننده‌ی عورات [۵۸۵]. امام سجاد وقتی به سفر حج می‌رفت، چون می‌خواست برای مسافران خدمت‌گزاری کند خود را به مسافران دیگر معرفی نمی‌کرد. در یکی از سفرها مردی او را در حین کار شناخت و به دوستانش گفت: آیا می‌دانید این آقا کیست؟ او علی بن الحسین علیه‌السلام است! همین که کاروانیان امام را شناختند، همگی خود را در برابر او به زمین انداختند و برای عذرخواهی، دست و پایش را بوسیدند. وقتی از او پرسیدند: چرا در مسافرت‌ها خود را معرفی نمی‌کنند، حضرت فرمود: «در یکی از سفرها که کاروانیان مرا می‌شناختند، به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت‌هایی به من کردند که سزاوار آن نبودم. لذا تصمیم گرفتم با کسانی مسافرت کنم که مرا نشناسند [۵۸۶]. حضرت روزی از راهی که جذامی‌ها سفره‌ای گسترده بودند و با هم غذا می‌خوردند، گذشت. آنان همین که چشمشان به حضرت افتاد، ایشان را دعوت کردند با آنان غذا بخورد. حضرت فرمود: «اگر روزه دار نبودم حتماً با شما هم‌غذا می‌شدم.» ولی همین که به منزل رسید، دستور داد غذایی آماده کردند، آن‌گاه آنان را دعوت کرد و با آن‌ها غذا خورد [۵۸۷]. امام سجاد علیه‌السلام با کوشش‌های فراوان رسالت بزرگ امامت و رهبری جامعه را، که در این برهه از زمان از جانب خدا به وی واگذار شده بود، به انجام رساند و بی‌شک در این عرصه، دست به جهادی بزرگ زد. اگر چه اوضاع و شرایط عصر امام سجاد علیه‌السلام به وی اجازه‌ی تشکیل حکومت نداد، ولی با این اقدامات، زمینه و شرایط مناسب را برای فعالیت‌های دو امام بعد از خود را فراهم آورد؛ چندان که شرایط و فضای باز برای نشر علم و دانش، که از زمان امامت امام باقر علیه‌السلام شروع شد و در عصر امامت امام صادق علیه‌السلام منجر به تأسیس دانشگاه چهار هزار نفری با فارغ‌التحصیلان متخصص در علوم مختلف شد، مرهون تلاش‌ها و به بیان دقیق‌تر، «جهاد امام سجاد علیه‌السلام» در عرصه‌های مختلف است. [صفحه ۲۲۷]

شهادت امام علیه‌السلام

درباره‌ی سال شهادت امام زین العابدین علیه‌السلام قول‌های فراوانی از مورخان وجود دارد که در بین آن‌ها، سال نود و چهارم [۵۸۸] و نود و پنجم [۵۸۹] شهرت دارد. اما قوت قول مبنی بر شهادت ایشان در سال نود و چهارم بیش‌تر است، با توجه به آن که این سال را «سنه الفقهاء» نامیده‌اند؛ چون گروه بسیاری از فقهای مدینه در این سال از دنیا رفتند. مورخان نقل کرده‌اند که آن بزرگوار به دست ولید بن عبدالملک مسموم شد [۵۹۰]. کفعمی در مصباح می‌نویسد: «روز شنبه بیست و دوم محرم سال نود و پنج هجری در ایام حکومت ولید بن عبدالملک، هشام ایشان را مسموم کرد [۵۹۱]. سید بن طاووس می‌گوید: خداوند عذاب کسی که

حضرت را به قتل رساند، زیاد کند و آن کس ولید بن عبدالملک است [۵۹۲]. شبی که امام سجاد علیه السلام بامداد آن به جوار پروردگار رفت، فرزند خود محمد باقر علیه السلام را فرمود: «آبی برای وضوی من بیاور» و چون آب را آوردند، فرمود: «نمی‌خواهم، در این آب مردار است.» پس از جستجو، معلوم شد موشی در آب مرده است. حضرت به فرزندش محمد باقر علیه السلام فرمود: «پسرم! این همان شبی است که مرا وعده داده‌اند.» چون زمان وفات امام علیه السلام فرا رسید، بی‌هوش شد و چون چشم خود را گشود، [صفحه ۲۲۸] سوره‌های واقعه و فتح را خواند و سپس فرمود: «الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض فنتبوا من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملين [۵۹۳] آن گاه خاموش شد و چیز دیگری نفرمود [۵۹۴]. امام سجاد علیه السلام در بقیع کنار قبر شریف عموی بزرگوارش، امام حسن علیه السلام و در زیر گنبدی که جناب عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدفون بود، به خاک سپرده شد [۵۹۵]. مردم مدینه در عزای حضرت سوگواری کردند و هنگام تشییع و دفن آن بزرگوار، چنان جمعیتی از مردم جمع شده بودند که مدینه مانند آن را کم‌تر دیده بود [۵۹۶]. [صفحه ۲۲۹]

خلاصه و نتیجه گیری

از آن چه تاکنون نگاشتیم، روشن شد که عصر امام سجاد علیه السلام یکی از پر اختناق‌ترین دورانهای تاریخ اسلام برای شیعیان بوده است، دوره‌ای که شیعه، هم از بعد اعتقادی و هم از بعد سیاسی در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد، تشکیلات و انسجام آن فروپاشیده بود و در آستانه‌ی انقراض قرار گرفته بود. امام سجاد علیه السلام با بهره‌گیری از اصل تقیه، هستی و دوام شیعه را حفظ کرد و در پوشش آن، به هدایت و رهبری جامعه پرداخت و با تبیین فرهنگ اصیل اسلامی، در قالب پند و اندرز و دعا و نیایش، معارف متعالی دینی را برای جامعه‌ی آن روزگار به ارمغان آورد. هم‌چنین حضرت با تربیت نیروهای صالح و عالم، زنده و نگه داشتن یاد و خاطره‌ی نهضت عاشورا، موضعگیری‌های متقن و محکم در برابر اعمال و رفتار امویان و شورش‌ها و قیام‌های عصر خویش، دفاع فرهنگی، تربیت اخلاقی و پرورش روحی جامعه‌ی اسلامی از راه ارائه‌ی سیره‌ی عملی خویش و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و فقه امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن زمان فقط نامی از آن باقی مانده بود، به بهترین وجه، رسالت بزرگ هدایت و رهبری شیعه را به انجام رساند و زمینه‌ی انقلاب فرهنگی و علمی را برای دو امام بعدی، یعنی امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آوردند. آن چه در پایان این نوشتار، از این تحقیق باید نتیجه گرفت، به شرح زیر است: ۱. برخلاف اعتقاد بعضی از مورخان و نویسندگان شیعه و سنی، مبنی بر این که امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه کربلا از مردم کناره گرفت و به امور عبادی و فردی خویش پرداخت، این نوشتار با رد این دیدگاه باطل، تبیین کرد که حضرت، نقش فعالانه‌ای در جامعه‌ی اسلامی، به ویژه جامعه‌ی شیعی داشته است و با اهتمام به وضعیت شیعیان، آنان را از خطر انقراض نجات داده است. ۲. اگر چه امام سجاد علیه السلام همچون پدر بزرگوارش به خاطر اوضاع و شرایط حاکم بر [صفحه ۲۳۰] عصر خویش اقدام به مبارزه‌ی مسلحانه نکرد، اما این بدین معنا نبود که حضرت رسالت بزرگ هدایت و رهبری را مهمل گذارد و جامعه اسلامی را به حال خود رها کرد تا امویان هر چه خواهند بر سر آن بیاورند. بلکه حضرت با استفاده از سپر تقیه و با تغییر در روش مبارزه، که شرایط حاکم، آن را می‌طلبید، این مهم را به انجام رساند. ۳. امام زین العابدین علیه السلام در انجام رسالت الهی خویش، نه تنها از روش پند و ارشاد امت و ارائه‌ی معارف بلند دینی در قالب دعا استفاده کرد، بلکه با انواع کمک‌های مالی (با روش‌هایی که بیان گردید) و ارائه‌ی سیره‌ی صحیح زندگی، که سعادت دنیوی و اخروی جامعه را تضمین می‌کرد، به تربیت نیروهای متعهد، و دانا همت گماشت و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. [صفحه ۲۳۱]

۱. لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المہج و خوض اللحج [۵۹۷]. اگر مردم بدانند که در طلب علم چه فوایدی است، آن را می‌طلبند، اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گرداب‌ها باشد. ۲. من کرمت علیہ نفسہ ہانت علیہ الدنیا [۵۹۸]. هر کس خود را گرامی داند، دنیا نزد او خوار است. ۳. یا بنی لا- تصحبن خمسۃ و لا- تحادثہم و لا ترافقہم فی طریق. فقلت جعلت فداک یا ابۃ من ہم؟ قال علیہ السلام ایاک و مصاحبۃ الکذاب، فانہ بمنزلۃ السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب. و ایاک و مصاحبۃ الفاسق فانہ بایعک بأکلۃ او اقل من ذلک. و ایاک و مصاحبۃ البخیل فانہ یخذلک فی مالہ احوج ما تكون الیہ. و ایاک و مصاحبۃ الاحمق فانہ یرید ان ینفعلک فیضرک. و ایاک و مصاحبۃ القاطع لرحمہ. فانی وجدته ملعوناً فی کتاب اللہ فی ثلاثۃ مواضع. [۵۹۹]. از وصایای حضرت سجاد علیه السلام به امام باقر علیه السلام: پسر من! با پنج کس دوستی مکن و سخن مگو و هم سفر مباش. - این پنج کس کیانند؟ ۱. دروغگو، که دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می‌سازد. ۲. فاسق، چون تو را به لقمه‌ای یا کم‌تر از لقمه‌ای می‌فروشد. ۳. بخیل، که بدان چه از مال او سخت نیازمندی، از تو دریغ می‌کند. ۴. احمق، چه او می‌خواهد به تو سود برساند، در حالی که زیان می‌رساند. ۵. کسی که قطع رحم کند، که او را در سه جای کتاب خدا لعنت شده یافتیم. [صفحه ۲۳۲] ۴. من قنع بما قسم اللہ لہ، فهو من اغنی الناس [۶۰۰]. کسی که بدان چه خدا نصیب او کرده قناعت کند، از بی‌نیازترین مردمان است. ۵. قیل لعلی بن الحسین علیہ السلام: من اعظم الناس خطراً؟ فقال: «من لم یر الدنیا خطراً لنفسہ [۶۰۱]. از امام علیه السلام پرسیدند: چه کسی از همه ارجمندتر است؟ گفت: «کسی که دنیا را ارجی ننهد». ۶. اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و ہزل، فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر [۶۰۲]. از دروغ کوچک و بزرگ، جدی و شوخی پرهیزید، چون کسی که دروغ کوچک گفت، کم‌کم به بزرگ هم جرأت می‌کند. ۷. من کتم علماً او اخذ علیہ صفاً، فلا نفعہ ابداً [۶۰۳]. آنکه علمی را نهان دارد (به دیگران نیاموزد) یا بر آموختن آن چیزی بگیرد، هرگز او را سود ندهد. ۸. ان الجسد اذا لم یمرض، اشر و لا خیر فی جسد یأشر [۶۰۴]. تن اگر بیمار نشود، به تبختر در می‌افتد و در تنی که به تبختر درافتد، خیری نیست. ۹. فقد الاحبۃ غربۃً [۶۰۵]. از دست دادن دوستان، غربت است. ۱۰. ایاک و الغیبۃ، فانها ادم کلاب النار [۶۰۶]. (به مردی که بد کسی را می‌گفت فرمود) از غیبت پرهیز که آن، نان خورش آدمیان سگ صفت است. ۱۱. افعل الخیر الی کل من طلبہ منک فان کان اهلہ قد اصبت موضعه و ان لم یکن باهل، کنت انت اهلہ و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و اعتذر الیک، فاقبل عذرہ [۶۰۷]. [صفحه ۲۳۳] (به فرزند خود امام باقر علیه السلام فرمود): هر کس که از تو چیزی بخواهد، بده؛ اگر در خور آن بود، بدان چه باید رسیده‌ای و اگر در خور نبود، تو در خور آن بوده‌ای. و اگر کسی از سمت راست تو، تو را دشنام داد و به جانب چپ تو رفت و از تو پوزش خواست، پوزش او را بپذیر. ۱۲. مجالس الصالحین داعیۃ الی الصلاح و آداب العلماء زیادۃ فی العقل و طاعۃ و لاء الامر تمام العز و استنماء المال تمام المروۃ و ارشاد المستشیر قضاء لحق النعمۃ و کف الادی من کمال العقل و فیہ راحۃ للبدن عاجلاً و آجلاً [۶۰۸]. با صالحان نشستن، صلاح آرد؛ و ادب عالمان را فراگرفتن، خرد افزایش؛ و اطاعت مسؤولان، (حکام الهی) کمال عزت است؛ و به کار انداختن مال از مروت است؛ و راهنمایی آن که از تو مشورتی خواهد، قضای نعمت است؛ و اذیت نرساندن، نشانه‌ی کمال خرد و مایه‌ی آسایش دنیا و آخرت است. ۱۳. هلک من لیس له حکیم یرشدہ و ذل من لیس له سفیہ یعضدہ [۶۰۹]. کسی که دانایی ندارد تا او را راهنما باشد، تباه شد و کسی که سفیہی ندارد تا او را یاری کند، خوار گشت. ۱۴. طلب الحوائج الی الناس، مذللۃ للحیاء و مذهبۃ للحیاء و استخفاف بالوقار، و هو الفقر الحاضر، و قلۃ طلب الحوائج من الناس، هو الغنی الحاضر [۶۱۰]. درخواست از مردم، مایه‌ی ذلت زندگی، بر باد رفتن حیا، کم شدن وقار و فقر حاضر است و کم‌تر خواهش کردن، توانگری نقد است. ۱۵. ان من اخلاق المؤمن، الانفاق علی قدر الاقتار و التوسع علی قدر التوسع و انصاف الناس من نفسہ و ابتدائه ایاہم بالسلام [۶۱۱]. از خوی مؤمن آن است که در تنگدستی، به اندازه‌ی درآمد خرج کند و در رفاه، به قدر گشایش، و درباره‌ی مردم منصف باشد و در سلام به همگان پیشی گیرد. [صفحه ۲۳۴] ۱۶. ثلاث منجیات للمؤمن: کف لسانہ عن الناس و اغتیبہم و اشغاله نفسہ بما ینفعه لآخرتہ و

دنیاه و طول البكاء علی خطیثه [۶۱۲]. سه چیز نجات بخش مؤمن است: زبانش را از غیبت مردم بازدارد، خود را به چیزی مشغول کند که در دنیا و آخرت، او را سود دهد و بر گناهان، بسیار گریه کند. ۱۷. من ضحک ضحکة، مج من عقله مجة [۶۱۳]. کسی که بلند بخندد، اندکی از عقل خود را از دست داده است. ۱۸. نظر المؤمن فی وجه اخیه المؤمن للمودة و المحبة، له عبادة [۶۱۴]. نگاه محبت آمیز مؤمن به صورت برادر ایمانی خود، عبادت است. ۱۹. عجت لمن یحتمی من الطعام لمضرته و لا یحتمی من الذنب لمعرته [۶۱۵]. در شگفتم از آن کس که از طعام به خاطر زیان آن می‌پرهیزد اما از گناه به خاطر زشتی آن نمی‌پرهیزد. ۲۰. ایاک و الابتهاج بالذنب، فان الابتهاج به اعظم من رکوبه [۶۱۶]. مبادا به گناهی که می‌کنی شادمان شوی که شادمانی به گناه، بدتر از ارتکاب آن است. ۲۱. ان المعرفة و کمال دین المسلم، ترکه الکلام فیما لا ینبغیه و قلۀ مرأه و حلمه و صبره و حسن خلقه [۶۱۷]. نشان معرفت (خداشناسی) و کمال دین مسلمان، ترک سخنان بیهوده، کم‌تر جدل کردن، حلم، صبر و خوش خویی است. ۲۲. لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل [۶۱۸]. هیچ کاری با تقوا اندک نیست، چگونه عملی که قبول (درگاه خدا شود)، اندک است. ۲۳. قال بحضرتہ رجل: اللهم اغنی عن خلقک. فقال علیه السلام: «لیس هکذا: انما الناس بالناس، [صفحه ۲۳۵] و لکن قل: اللهم اغنی عن شرار خلقک [۶۱۹]. مردی در حضور حضرت گفت: «خدایا! مرا از خلقت بی‌نیاز کن.» امام علیه السلام فرمود: چنین نیست، مردم به یکدیگر زنده‌اند، بگو: خدایا! مرا از شرار خلقت بی‌نیاز فرما.» ۲۴. بئس القوم، قوم ختلوا الدنیا بالدین، و بئس القوم، قوم عملوا باعمال یطلبون بها الدنیا [۶۲۰]. بد مردمی هستند مردمی که دنیا را به وسیله‌ی دین شکار کرده‌اند و چه بد مردمی هستند مردمی که کارهایی انجام داده و با آن‌ها در پی دنیا هستند. ۲۵. المؤمن من دعائه علی ثلاث: اما ان یدخر له، و اما ان یعجل له و اما ان یدفع عنه بلاء یرید ان یصیبه. [۶۲۱]. دعای مؤمن یکی از سه فایده را داراست: یا برای آخرتش ذخیره می‌شود، یا در دنیا مستجاب می‌گردد و یا بلایی که می‌خواهد به او برسد را از او دفع می‌کند. ۲۶. اربع من کن فیه کمال اسلامه و محصت عنه ذنوبه و لقی ربه و هو عنه راض: من وفی الله عزوجل بما یجعل علی نفسه للناس و صدق لسانه مع الناس و استحی من کل قبیح عندالله و عند الناس و حسن خلقه مع اهله [۶۲۲]. امام باقر علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: هر که چهار چیز در او باشد، دینش کامل و گناهانش زوده خواهد شد و هنگامی که به دیدار خدا می‌رود، خدا از او راضی خواهد بود: ۱. برای خدا به وعده‌ی خود عمل کند؛ ۲. به مردم راست بگوید؛ ۳. از انجام هر کاری که نزد خدا و مردم زشت است، شرم نماید؛ ۴. با خانواده‌اش خوش اخلاق باشد. ۲۷. جاء رجل الی علی بن الحسین علیه السلام، فسئله عن مسائل فاجاب ثم عاد لیستل عن مثلها، فقال علی بن الحسین علیه السلام: «مکتوب فی الانجیل، لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم. [صفحه ۲۳۶] فان العلم اذا لم یعمل به، لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا [۶۲۳]. مردی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و از او مسائلی پرسید و آن حضرت جواب داد. سپس بازگشت تا هم چنان پرسد. آن گاه حضرت فرمود: در انجیل آمده است که تا بدان چه دانسته‌اید عمل نکرده‌اید، از آن چه نمی‌دانید نپرسید. همانا دانشی که به آن عمل نشود، جز کفر (ناسپاسی) داننده و دوری او را از خدا، نیفزاید. ۲۸. ان الله لیغض البخیل السائل الملحف [۶۲۴]. خداوند آدم بخیل گدای سمج را دشمن می‌دارد. ۲۹. قال له رجل: «لاحبک فی الله حبا شدیداً.» فنکس علیه السلام رأسه، ثم قال: «اللهم انی اعوذ بک ان احب فیک و انت لی مبغض.» ثم قال له: «احبک للذی تحبنی فیه [۶۲۵]. مردی به حضرت گفت: من شما را برای خدا سخت دوست دارم. حضرت اندکی سر به زیر افکنده، سپس فرمود: «خداوند! به تو پناه می‌برم که مردم مرا برای تو دوست دارند و تو مرا دشمن داری.» آن گاه فرمود: «من نیز تو را برای همان خدایی دوست دارم که تو در راه او به من محبت داری.» ۳۰. ما من شیء احب الی الله بعد معرفته من عفة بطن و فرج و ما [من] شیء احب الی الله من ان یستل [۶۲۶]. پس از شناخت خدا، هیچ چیز نزد او محبوبتر از عفت شکم و دامن نیست و خدا هیچ چیز را چون حاجت خواستن از او، دوست ندارد. ۳۱. عن ابی حمزة الثمالی قال: سمعت سید العابدین علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السلام یقول لشیعته: «علیکم باداء الامانة. فوالذی بعث محمدا بالحق نبیا، لو ان قاتل ابی الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ائتمنی علی السیف الذی قتل به،

لأدبته إليه». ابو حمزه ثمالی می گوید از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که به شیعیان خود می فرمود: «بر شما باد به ادای امانت. سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری مبعوث کرد، اگر قاتل پدرم حسین همان شمشیری که با آن، وی را کشته به من امانت سپارد، آن [صفحه ۲۳۷] را به وی رد کنم [۶۲۷]. ۳۲. اللجاجة مقرونة بالجهالة [۶۲۸]. لجاجت همراه با جهالت است. ۳۳. اللثیم يأکل ماله الاعداء، و الذی خبث. لا یخرج الا نکدا [۶۲۹]. مال شخص فرومایه را دشمنان می خورند و آن چه ناپاک و پلید شد، جز نتیجه‌ی اندک و بی فایده ندهد. ۳۴. یا بنی اصبر علی النوائب و لا تعرض للحقوق و لا تجب اخاک الی الامر الذی مضرته علیک اکثر من منفعت له [۶۳۰]. پسرک من! بر بلا-شکیبا باش و به حقوق دیگران تجاوز مکن و کسی را در کاری یاری مکن که زیان آن برای تو بیش از سود آن برای اوست. ۳۵. یکتفی اللیب بوحی الحدیث و ینسی الیاب عن قلب الجاهل [۶۳۱]. انسان دانا به سخن رمز و اشاره اکتفا می کند ولی شخص نادان بیان روشن را هم از یاد می برد. ۳۶. کثرة النصح تدعو الی التهمة [۶۳۲]. خیرخواهی و نصیحت زیاد، انسان را در معرض تهمت قرار می دهد. ۳۷. لكل شیء فاکهة و فاکهة السمع، الکلام الحسن [۶۳۳]. برای هر چیزی لذتی است و لذت گوش، در شنیدن سخن زیباست. ۳۸. من رمی الناس بما هم فیه، رموه بما لیس فیه [۶۳۴]. کسی که از مردم، به خاطر آن چه در آن هاست عیب جوئی کند، مردم از او به خاطر عیبی که در او نیست، عیب جوئی می کنند. [صفحه ۲۳۸] الخیر کله صیانة الانسان نفسه [۶۳۵]. همه خیر در این است که انسان خود را (از آلودگی ها) نگه دارد. ۴۰. الشرف فی التواضع و العزف فی التقوی و الغنی فی القناعة [۶۳۶]. شرافت در فروتنی و عزت در پرهیزگاری و بی نیازی در قناعت است.

پاورقی

[۱] متأسفانه این همه آثار در مایه های تاریخی، آن هم مربوط به پیشوایان بزرگ اسلام، نتوانسته در کتاب «تاریخ نگاری در اسلام» که از طرف سازمان سمت تدوین و چاپ شده، جایگاهی پیدا کند! گویا از نظر تدوین کنندگان آن، کتابهایی مانند ارشاد شیخ مفید، کشف الغممه اربلی، اعلام الوری، مناقب آل ابی طالب، در حد کتابهایی همچون تحفه الامراء فی تاریخ الوزراء، آثار الوزراء، طبقات الشافعیة و تاریخ دولت اتابکی (التاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیر) ارزش معرفی نداشته اند! [۲] ابن سعد کاتب واقدی، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۶. [۳] خنجی اصفهانی، فضل الله روزبهان، وسیلة الخادم الی المخدوم، به کوشش رسول جعفریان، ص ۱۷۷. [۴] صبحی، احمد محمود، نظریه الامامة، ص ۳۴۹؛ به نقل از کاظم جواد الحسینی، حیاة الامام علی بن الحسین، ص ۳۲۰ و ناجی حسن، ثورة زید، ص ۳۱-۳۰. [۵] مختار اللیثی، سمیره، جهاد الشیعة، ص ۲۹. [۶] البته باید توجه داشت که این کتاب بحث تاریخی خود را از اسلام آغاز کرده است نه از ابتدای آفرینش. [۷] کتاب «عبدالله بن سبأ» اثر محقق عالی قدر، علامه عسکری، نقد روایات سیف در تاریخ طبری است. [۸] طبرسی، ابومنصور احمد بن ابی طالب، الاحتجاج، تعلیق سید محمد باقر موسوی خراسان، ص ۱۳. [۹] نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۳۷۲. [۱۰] عسکری، مرتضی، نقش ائمه علیه السلام در احیاء دین، ج ۱، ص ۹۰-۸۶. [۱۱] ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۲۷۲. [۱۲] آیت الله خامنه‌ای، علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، ص ۹-۱۰. [۱۳] مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۰. تاریخ های دیگری هم گفته شده است، مانند ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۶، ۲۱ شعبان سال ۳۶، ۳۷، و ۳۸ هجری. جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ج ۱۸، الامام علی بن الحسین علیه السلام، ص ۱۴-۱۲. آقای شهیدی در تاریخ مشهور خدشه کرده و آن را صحیح ندانسته و تاریخ صحیح ولادت را سال ۴۸ هجری دانسته است. ر.ک: شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۳۷-۳۰. آقای جعفریان این قول را مردود دانسته و دلایلی را بر رد آن اقامه کرده است؛ ر.ک: جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹.

[۱۴] شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۱۳۷. [۱۵] اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۶۰. [۱۶] کنیه‌های دیگر آن حضرت ابو محمد، ابوالقاسم، و ابوبکر ذکر شده است، ر.ک: شیخ طبرسی، همان، ج ۱، ص ۴۸۰؛ بحرانی اصفهانی، همان، ج ۱۸، ص ۲۰ - ۱۹. [۱۷] شیخ طبرسی، همان، ج ۱، ص ۴۸۰. [۱۸] شهیدی، پیشین، ص ۸. [۱۹] شیخ مفید، پیشین، ج ۲ ص ۱۳۷؛ شیخ طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۰؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۲۸۵. [۲۰] ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی بن احمد بن محمد، شذرات الذهب، تحقیق: محمود الارناؤوط، ج ۱، ص ۳۷۴. [۲۱] نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۳۲۳. [۲۲] چنان که در زمان و مکان وفات وی نیز اختلاف است. آقای کریمان درباره‌ی وجود مقبره‌ی شهربانو در یکی از کوه‌های شهر ری - که بر اساس شهرتی عامیانه، محل دفن شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام پنداشته می‌شود - ضمن تحقیقی گسترده و ارزشمند، اثبات کرده که این مکان نمی‌تواند مقبره‌ی بی‌بی شهربانو باشد؛ ر.ک: ری باستان، ج ۱، ص ۴۱۶ - ۴۰۳؛ و نیز: ناسخ التواریخ (مشکوٰۃ الادب)، ج ۸، ص ۳۷ - ۳۹. [۲۳] شهیدی، پیشین، ص ۱۱ - ۱۰. [۲۴] کریمان، همان، ص ۴۰۹. [۲۵] دکتر شبیبی می‌نویسد: اصل این عقیده از گوینو در کتاب «دین و فلسفه در آسیای میانه» است که احمد امین و دکتر حسن ابراهیم حسن آن را تکرار کرده‌اند. ر.ک: شبیبی، کامل مصطفی، الصلوة بین التصوف و التشیع، ج ۱، ص ۱۶۳. [۲۶] مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۱ - ۱۰۰. [۲۷] محققان شیعه به این شبهه پاسخ‌های جامع و کاملی داده‌اند، برای نمونه ر.ک: مطهری، مرتضی، همان، ص ۱۱۱ - ۱۰۱؛ جعفریان، رسول، بررسی کوتاه پیرامون رابطه‌ی تشیع و ایران، ص ۷۶ - ۷۲. [۲۸] شهیدی، پیشین، ص ۲۷ - ۱۲. [۲۹] منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، (پیکار صفین)، ترجمه‌ی پرویز اتابکی، تصحیح و شرح عبدالسلام هارون، ص ۲۶. [۳۰] ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن وهب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳. [۳۱] الصفار القمی، محمد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، تصحیح و تعلیق میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، ص ۳۳۵. [۳۲] مطهری، مرتضی، پیشین، ص ۱۰۸. [۳۳] قحطانیان عرب‌های ساکن جنوب عربستان هستند که از دیر زمان معینیان، سبا و حمیریان در آن جا پادشاهی داشته‌اند، در حالی که عدنانیان (عرب‌های شمالی) بیابان نشین بودند. [۳۴] ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی الحسینی، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۷۳. [۳۵] همان، ص ۱۷۲. [۳۶] طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۱۹۸؛ البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج سوم، ص ۳۲۵. [۳۷] صفار القمی، پیشین، ص ۳۳۵. [۳۸] شهیدی، پیشین، ص ۲۴. [۳۹] بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ص ۳۱۱. [۴۰] همان، ص ۲۶۲. [۴۱] همان، ص ۲۶۳. [۴۲] بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲۵. [۴۳] تمانم جمع تمیمه به معنای بازوبندی است که خاندان عرب برای دفع چشم زخم و دفع ارواح پلید، همراه فرزندان خود می‌کردند. به تمیمه از این رو تمیمه گویند که تمام دوا و شفا در آن است. اسلام این اعتقاد فاسد را باطل کرده است. لسان العرب، ج ۲، ص ۵۴. [۴۴] کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹. [۴۵] مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۴. حاشیه ش ۳. [۴۶] شهیدی، پیشین، ص ۲۵. [۴۷] ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۱۸۱. [۴۸] شیخ طبرسی، پیشین، ص ۴۸۰؛ یعقوبی، پیشین، ص ۳۰۳. [۴۹] اربلی، پیشین، ص ۲۸۶؛ و قریب به این مضمون: شیخ مفید، پیشین ص ۱۴۳؛ شیخ طبرسی، پیشین، ص ۴۸۸. [۵۰] ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن ابن هبه الله بن عبدالله الشافعی، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، ج ۴۱، ص ۳۷۸. [۵۱] صدوق، ابوجعفر بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۲؛ ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۵۵. [۵۲] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۰، ص ۱۵۹. [۵۳] اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۳۵؛ اربلی، پیشین، ص ۲۶۴؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۸۰. [۵۴] همان، ص ۱۳۶؛ همان، ص ۲۶۹. [۵۵] همان، ص ۱۳۷. [۵۶] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۳. [۵۷] همان، ص ۱۵۳؛ اربلی، همان، ص ۲۶۹. [۵۸] اصفهانی، همان، ص ۱۳۶؛ اربلی، همان، ص ۲۶۹. [۵۹] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۶. [۶۰] انعام/۱۲۴. [۶۱] ابن سعد، همان، ص ۱۷۰؛ شیخ مفید،

پیشین، ص ۱۴۷؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۷۷؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۸۳. [۶۲] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۴۷؛ طبرسی، پیشین، ص ۴۹۱. [۶۳] ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، اقبال الاعمال (مضممار السبق فی میدان الصدق)، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، ج ۱، ص ۴۴۵ - ۴۴۳. [۶۴] ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۲۳. [۶۵] همان، ص ۱۳۲ - ۱۳۱. [۶۶] همان، ص ۱۳۲. [۶۷] ابن سعد، پیشین، ص ۱۷۲. [۶۸] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۷۴. [۶۹] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۴۴؛ الطبرسی، پیشین، ص ۴۸۸. [۷۰] عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۷؛ ص ۲۶۹؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۸۹. [۷۱] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۲. [۷۲] شیخ صدوق، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۲؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۲، ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۹. [۷۳] الذهبی، پیشین، ص ۳۹۱. [۷۴] ابن عنبه، پیشین، ص ۱۷۴. [۷۵] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۵۳. [۷۶] قدیم ترین مصدر شیعی که متعرض این قصیده با ذکر سند شده است: طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی، اختیار معرفة الرجال معروف به «رجال الکشی»، تصحیح و تعلیق میرداماد استرآبادی، تحقیق سید مهدی رجائی، ج ۱، ص ۳۴۵ - ۳۴۳. کشی ۲۸ بیت از آن قصیده را آورده است. در این که سراینده‌ی این قصیده فرزند است یا شاعر دیگر و این که در مدح چه کسی سروده شده است، آیا ممدوح امام سجاد علیه السلام است یا کسی دیگر؟ تعداد بیت‌های قصیده چقدر است؟ چه کتاب‌های آن را آورده‌اند؟ آیا فرزند است یا اهل بیت علیه السلام داشته است؟ ر.ک: موسوی مفرم، سید عبدالرزاق، زندگانی امام زین العابدین علیه السلام، ترجمه‌ی حبیب روحانی، مشهد، ص ۵۶۶ - ۵۴۸. مقایسه شود با، شهیدی، پیشین، ص ۱۳۲ - ۱۱۳. [۷۷] بیهقی، محمد بن ابراهیم، المحاسن و المساوی، ص ۲۱۳. در این نقل به جای هشام به اشتباه عبدالملک ذکر شده است. [۷۸] طوسی، همان، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ص ۱۹۴ - ۱۹۳. [۷۹] در این باره ر.ک: آیت الله خامنه‌ای، سید علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، ص ۱۴ به بعد. [۸۰] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۲. [۸۱] کلینی رازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الفروع من الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۱۵. [۸۲] ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، تحقیق احمد راتب حموش و محمد ناجی العمر، ج ۱۷، ص ۲۱. [۸۳] همان، ص ۲۵۵. [۸۴] عبدالله بن زبیر از معدود افرادی بود که با یزید بیعت نکرد. از این رو، پس از مرگ معاویه اندکی پیش از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی مکه، به آن شهر گریخت و در آن جا مشغول فعالیت‌های سیاسی شد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام چون رقیبی در حجاز نداشت، پیروانی پیدا کرد و خود را خلیفه خواند. یزید تا آخر عمر خود نتوانست او را شکست دهد. او تا سال ۷۳ هجری همچنان در مکه حاکمیت داشت و بر حجاز، عراق، مصر و قسمتی از شرق اسلامی حکم می‌راند؛ در حالی که قلمرو حکومت امویان تنها به شام و پاره‌ای از مناطق دیگر محدود گشته بود. بنابراین از سال ۶۱ تا سال ۷۳ هجری دو خلیفه بر قلمرو اسلامی حکمرانی می‌کردند، ولی با شکست و کشته شدن عبدالله بن زبیر به دست نیروهای عبدالملک در سال ۷۳ هجری، تمام مناطق اسلامی تحت حکومت مروانیان قرار گرفت و شام از نو مرکزیت یافت. [۸۵] بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۱۸۰. [۸۶] مبرد، ابوالعباس، محمد بن زبید، الکامل فی اللغة و الادب، تحقیق عبدالحمید هندوای، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، ج ۲، ص ۵۰۰؛ زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربيع الابرار و نصوص الاخبار، ج ۳، ص ۴۳. [۸۷] شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۷۸. [۸۸] علائلی، عبدالله، الامام الحسین علیه السلام (سمو المعنی فی سمو الذات)، ص ۵۹ - ۵۸. [۸۹] سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، ص ۲۰۵. [۹۰] نخجوانی، هند و شاه بن سنجر بن عبدالله، تجارب السلف، ص ۶۷؛ معتمد الدولة، فرهاد میرزا، قمقام ذخار و صمصام بتار، ج ۱، ص ۲۲۹. [۹۱] ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، ص ۱۵۴. [۹۲] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۸؛ بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵. [۹۳] همان، ص ۳۸۱؛ همان، ص ۳۴۶؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۵۰. [۹۴] جعفریان، رسول،

تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا) ج ۲، ص ۴۹۰. [۹۵] طبری، همان، ص ۳۷۶. [۹۶] همان، ص ۳۸۲؛ بلاذری، همان، ص ۳۵۷. [۹۷] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۵. [۹۸] ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم الشیبانی، الکامل فی التاریخ، ص ۱۸۲. [۹۹] ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی، الفخری، ص ۱۲۲ و ۱۲۴. [۱۰۰] سیوطی، پیشین، ص ۲۱۷ - ۲۱۶. ابن طباطبا، پیشین، ص ۱۲۲. [۱۰۱] همان، ص ۲۱۸؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۵۲۲. [۱۰۲] همان، ص ۲۱۹ - ۲۱۸. [۱۰۳] شهیدی، پیشین، ص ۹۸. [۱۰۴] ابن طباطبا، پیشین، ص ۱۲۲؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۵۲۱. [۱۰۵] یعقوبی، پیشین، ص ۲۶۶؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۱۷؛ پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۲۴۴. [۱۰۶] مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۹۱. [۱۰۷] سیوطی، پیشین، ص ۲۱۵؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۷۲. [۱۰۸] ابن اثیر، پیشین، ص ۳۵۹. [۱۰۹] از پیشگاه قدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر بیان این سخنان شرم آور که به سبب ضرورت، بیان گردید، پوزش می‌خواهم. [۱۱۰] سپهر، عباسقلی خان، ناسخ التواریخ (مشکوٰۃ الادب)، ج ۶، (حضرت سجاد علیه‌السلام)، ص ۸۷؛ پیشوایی، مهدی، ص ۲۴۵. [۱۱۱] مسعودی، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۳۷۵. [۱۱۲] در این باره ر.ک: ابن عبد ربه الاندلسی، ابوعمر احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۶. [۱۱۳] ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۵ ص ۲۴۲؛ مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۷. [۱۱۴] مسعودی، پیشین، ص ۱۶۷ - ۱۶۶. [۱۱۵] اصفهانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۹؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۲۳؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۴. [۱۱۶] صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، الخصال، ترجمه و تصحیح سید احمد فهری زنجانی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ پیشوایی، پیشین، ص ۲۵۱. [۱۱۷] خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد، مقتل الحسین، تحقیق محمد السماوی، ج ۱، ص ۳۳۷. [۱۱۸] شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی (العصر الاسلامی) ج ۲، ص ۳۴۷. [۱۱۹] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۶۷. [۱۲۰] ابن عبد ربه الاندلسی، پیشین، ج ۶، ص ۱۱. [۱۲۱] اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین، کتاب الاغانی، ج ۸، ص ۳۸۵. [۱۲۲] همان، ج ۶، ص ۳۰۵. [۱۲۳] شوقی ضیف، الشعر و الغناء فی المدینة و مکة لعصر بنی‌امیه، ص ۵۰. [۱۲۴] اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین، پیشین، ج ۸، ص ۳۶۸ - ۳۶۷. [۱۲۵] شهیدی، پیشین، ص ۱۰۴. [۱۲۶] همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۰. [۱۲۷] ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴. [۱۲۸] مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، اثبات الوصیة، ص ۱۶۸. [۱۲۹] شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۴. [۱۳۰] طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۳۲. [۱۳۱] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۲. [۱۳۲] همان، ص ۱۷۰. این روایت در امالی شیخ طوسی، ص ۱۵۴ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۰ به امام باقر نسبت داده شده است. [۱۳۳] ابن خلکان، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۷. [۱۳۴] ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۴. [۱۳۵] همان، ج ۱۱، ص ۴۶. [۱۳۶] مغنیه، محمد جواد، الشیعة و الحاکمون، ص ۹۷ - ۹۵. [۱۳۷] مظفر، محمد حسین، تاریخ الشیعه، ص ۳۶. [۱۳۸] آیه الله خامنه‌ای، علی، پیشوای صادق علیه‌السلام، ص ۲۴. [۱۳۹] ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴. [۱۴۰] محمد جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه‌ی سید محمد تقی آیت‌اللهی، ص ۲۷۸ - ۲۷۷. [۱۴۱] همان ص ۲۸۰. [۱۴۲] طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹. [۱۴۳] همان، ص ۳۳۶. [۱۴۴] مرتضی‌العاملی، سید جعفر، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، مقاله‌ی «الامام السجاد علیه‌السلام باعث الاسلام من جدید»، ص ۸۵ - ۸۴. [۱۴۵] تستری (محقق کاظمی)، اسدالله، کشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع، قم، مؤسسه‌ی آل‌البت علیهم‌السلام، ص ۶۷. [۱۴۶] مرتضی‌العاملی، پیشین، همان صفحه، به نقل از جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۲۴۴. [۱۴۷] همان، ص ۸۱؛ همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۴. [۱۴۸] همان، به نقل از الزهد و الرقائق، ابن مبارک، ص ۶۱. [۱۴۹] ابن شعبه‌ی حرانی، ابومحمد حسن بن علی بن الحسین، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۲۸۸ - ۲۸۴؛ الکلینی الرازی، الروضة من الکافی، ص ۷۶ - ۷۲. [۱۵۰] آیه الله خامنه‌ای، پیشین، ص ۳۸ - ۳۶. [۱۵۱] ابن شعبه‌ی حرانی، پیشین، ص ۲۹۰ - ۲۸۸؛ پیشوایی، پیشین، ص ۲۶۴ - ۲۶۳. [۱۵۲] ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی، معالم العلماء، ص ۱۲۵، (شرح حال متوکل، راوی صحیفه) و ص ۱۳۱ (شرح حال یحیی بن علی بن محمد الحسین رقی)؛ آقا بزرگ تهرانی، شیخ محمد محسن، الذریعة، الی تصانیف الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۸. [۱۵۳] مجلسی،

پیشین، ج ۱۰۷، ص ۴۵ - ۴۳ و ص ۶۳ - ۶۰. [۱۵۴] معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۶۷. [۱۵۵] برای نمونه، ر.ک: مصباح المتعبد، و سلاح المتعبد، ص ۱۴۶، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۸۵، ۳۲۸ که به ترتیب دعاهای سی و دوم، چهل و دوم، چهل و سوم، چهل و پنجم و چهل و ششم در آن آمده است؛ و نیز: اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۴۵۰ که به ترتیب دعاهای چهل و چهارم و چهل و دوم و ج ۲، ص ۸۷ که دعای چهل و هفتم در آن آمده است. [۱۵۶] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۶، ص ۱۸۷ - ۱۷۸؛ ج ۱۱، ص ۱۹۲. [۱۵۷] آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۵۹ - ۳۴۵. [۱۵۸] برای نمونه ر.ک: الصحیفه السجادیة الجامعة، تحقیق محمد باقر موحد ابطحی، ص ۷۲۵ - ۶۲۹؛ حسینی حسنی مدنی شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۳ - ۵۳. [۱۵۹] آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۱ - ۱۸. [۱۶۰] در این که چرا به صحیفه‌ی سجادیه «صحیفه‌ی کامله سجادیه» گفته شده است ر.ک: شهیدی، پیشین، ص ۱۹۱ - ۱۹۰. [۱۶۱] راوی صحیفه، متوکل به هارون می‌گوید: این دعاها ۷۵ باب بوده که یازده باب آن را فراموش کرده و شصت و چند باب آن را حفظ نمودم. مرحوم سید علی خان مدنی پس از نقل بیان متوکل، احتمال می‌دهد که چند باب دیگر نیز توسط راویان بعدی حذف یا فراموش شده و عملاً به ۵۴ باب تقلیل یافته است. ر.ک: ریاض السالکین، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۷. [۱۶۲] ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۳۷. [۱۶۳] برای نمونه ر.ک: حسینی حسنی مدنی شیرازی، ریاض السالکین. [۱۶۴] الصحیفه السجادیة الجامعة، دعای چهل و هفتم، ص ۳۱۹ - ۳۱۶. [۱۶۵] الصحیفه السجادیة الجامعة، پیشین، ص ۴۱۷. [۱۶۶] همان، ۱۸۲. [۱۶۷] همان، دعای چهل و هشتم، ص ۳۵۲. [۱۶۸] همان، دعای دهم، ص ۷۴. [۱۶۹] همان، ص ۸۶. [۱۷۰] همان، دعای چهل و هشتم، ص ۳۵۲. [۱۷۱] همان، ص ۳۵۷. [۱۷۲] همان، ص ۴۱۸. [۱۷۳] همان، دعای چهاردهم، ص ۹۶. [۱۷۴] همان، دعای بیستم، ص ۱۱۴. [۱۷۵] همان، دعای چهل و چهارم، ص ۲۱۱. [۱۷۶] همان، دعای چهل و چهارم، ص ۲۱۰ - ۲۰۹. [۱۷۷] همان، ص ۲۱۱. [۱۷۸] همان، دعای بیست و سوم، ص ۱۲۴. [۱۷۹] همان، دعای چهل و هفتم، ص ۳۳۲. [۱۸۰] «خدایا! آب آشامیدنی آنان را به وبا آلوده فرما» امام علیه السلام در این جمله، به یکی از کشفیات تازه‌ی علم پزشکی، یعنی کشف میکروب وبا که تا عصر پاستور ناشناخته مانده بود، اشاره می‌کند و گوشه‌ی کوچکی از علم و دانش بی‌کران خویش را که ویژه این خاندان است، نمایان می‌سازد. [۱۸۱] همان، دعای بیست و هفتم، ص ۱۳۶ - ۱۳۲. [۱۸۲] توبه/۱۱۱. [۱۸۳] توبه/۱۱۲. [۱۸۴] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۹. [۱۸۵] همان، دعای ششم، ص ۵۷. [۱۸۶] همان، ص ۹۱. [۱۸۷] همان، دعای بیست و پنجم، ص ۱۲۸. [۱۸۸] همان، ص ۲۵۶. [۱۸۹] ابواب الخمسین و مافوقه، ص ۶۸۴ - ۶۷۴. [۱۹۰] مجلس پنجاه و نهم، ص ۲۲۵ - ۲۲۱. [۱۹۱] ج ۲، ص ۳۸۱ - ۳۷۶. [۱۹۲] در مورد سند رساله‌ی حقوق و تعداد حقوق ر.ک: موسوی مقرر، سید عبدالرزاق، الامام زین العابدین ص ۱۳۲ - ۱۱۹؛ حسینی جلالی، سید محمد رضا، جهاد الامام السجاد علیه السلام، ص ۲۹۶ - ۲۵۵. [۱۹۳] بقره / ۱۷۹. و برای شما در قصاص زندگانی است. [۱۹۴] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۹. [۱۹۵] سبأ / ۱۸. و میان آن‌ها و شهرهایی که در آن‌ها پر نعمت گردانیم باز قریه‌هایی (نزدیک به هم) قرار دادیم و منزلهایی برابر معین کردیم. در آن راه‌ها، ایمن از گزند شب‌ها و روزها سفر کنید. [۱۹۶] طلاق / ۸. چه بسا قریه‌هایی که از فرمان پروردگار و پیامبرانشان سرباز زدند. [۱۹۷] کهف / ۹۵. آن قریه‌ها را هلاک کردیم. [۱۹۸] یوسف / ۸۲. از شهری که در آن بوده‌ایم و از کاروانی که همراهش آمده‌ایم، پرس. [۱۹۹] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۳؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۴۲. [۲۰۰] درباره‌ی این خطبه‌ها در فصل پنجم سخن خواهیم گفت. [۲۰۱] خوارزمی، پیشین، ج ۲، ص ۷۸ - ۷۶. [۲۰۲] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۸۴. [۲۰۳] ابن اعثم الکوفی، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۰؛ ابن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳ - ۱۰۲. [۲۰۴] ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۶۵. [۲۰۵] صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۱۹. [۲۰۶] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۷. [۲۰۷] الصحیفه السجادیة الجامعة، دعای چهل و هفتم، ص ۳۲۳ - ۳۲۲. [۲۰۸] همان، دعای چهل و هشتم، ص ۳۵۱. [۲۰۹] حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، تحقیق سید محمد باقر موحد ابطحی، ص ۹۴. [۲۱۰] صدوق، کمال

الدين و تمام النعمة، ص ۳۲۴. [۲۱۱] صدوق، الخصال، ص ۶۳۹ - ۶۳۵؛ اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۲ - ۱۴۱. [۲۱۲] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۶؛ اربلی، پیشین، ص ۳۱۰ - ۳۰۹؛ البته باید توجه داشت که محمد بن حنفیه از مردان بزرگ تاریخ اسلام بوده است و منازعه‌ی وی با امام یک منازعه‌ی صوری بوده تا به کسانی که مردد بوده‌اند یا او را امام می‌دانسته‌اند، بفهماند که امام بر حق علی بن الحسین علیه‌السلام است. [۲۱۳] اربلی، همان، ص ۳۱۰؛ قطب‌الدين راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۸۵. [۲۱۴] مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الهذلی، اثبات الوصیة، ص ۱۷۲ - ۱۷۱؛ اربلی، همان، ص ۳۱۲ - ۳۱۱؛ قطب‌الدين راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۶. [۲۱۵] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۶. [۲۱۶] ابن‌سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۵. [۲۱۷] همان؛ اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۶؛ ابن‌قتیبہ دینوری، محمد، روضة الواعظین، ص ۲۱۸. [۲۱۸] طبری، (عماد‌الدين طبری)، کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۶۲. [۲۱۹] ابن‌قتیبہ دینوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵. [۲۲۰] ابن‌طاووس، پیشین، ص ۹۴. [۲۲۱] طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۱۱. [۲۲۲] شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، التوحید، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی، ص ۳۶۷ - ۳۶۶. [۲۲۳] مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۳؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۴ - ۲۸۳. [۲۲۴] اربلی، همان، ص ۲۹۳. [۲۲۵] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۷ - ۳۱۶. [۲۲۶] برای نمونه ر.ک: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۱؛ ابن‌سعد پیشین، ج ۵، ص ۱۶۶؛ اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴ - ۱۴۳؛ ابن‌ابی‌الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۶۳. [۲۲۷] کلینی، الاصول من الکافی، ج ۳، ص ۱۹۷. [۲۲۸] ابن‌کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۱۲۸. [۲۲۹] آل عمران / ۱۸۷. [۲۳۰] مریم / ۵۹. [۲۳۱] ابن‌شعبه حرانی، پیشین، ص ۳۱۷ - ۳۱۳. بعضی از محققان در انتساب این نامه به امام سجاد علیه‌السلام و اینکه مخاطب نامه زهری باشد، تشکیک کرده و نویسنده نامه را مطابق نقل ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، (ج ۳، ص ۲۴۹ - ۲۴۶) «سلمة بن دینار» دانسته و مخاطب نامه را بنابر بعضی از قرائن مستفاد از نامه، یکی از علویان که به بنی امیه پیوسته است، معرفی می‌کند. ر.ک: حسین غیب‌الهرساوی، مجله‌ی «الفکر الاسلامی» ش ۲۷، مقاله‌ی «خادم الاموین محمد بن شهاب الزهری، ص ۲۰۲، و ۲۰۷ - ۲۰۶. [۲۳۲] طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی‌طالب، پیشین، ص ۳۱۴ - ۳۱۳. [۲۳۳] صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۴۲. [۲۳۴] ابن‌شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۸۴؛ شیخ کلینی، الروضة من الکافی، ص ۷۲. [۲۳۵] ابن‌ابی‌الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴. [۲۳۶] معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۳۲. [۲۳۷] طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۳. [۲۳۸] همان، ص ۳۳۲. [۲۳۹] مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۳۶. [۲۴۰] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۳. [۲۴۱] مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۷۴. [۲۴۲] سلسله‌ی سند این روایات چنین است: «حدثنا زید بن علی عن ابيه عن جده عن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام». [۲۴۳] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۳۸ - ۶۳۵؛ شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۲ - ۱۴۱. [۲۴۴] ابن‌عبدربه‌الاندلسی، العقد الفرید، ج ۴، تحقیق علی شیری، ص ۳۶۲. [۲۴۵] ابن‌ابی‌شبهه، المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۲۴۴. [۲۴۶] اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۵. [۲۴۷] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵ - ۳۱۴. [۲۴۸] همان، ص ۳۱۵. [۲۴۹] الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۱۱. [۲۵۰] همان، ص ۱۲۶۴. [۲۵۱] ابن‌سعد، پیشین، ص ۱۶۹. [۲۵۲] طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۱۳. [۲۵۳] الحر العاملی، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۶. [۲۵۴] شریف قرشی، باقر، حیاة الامام زین‌العابدین علیه‌السلام، ص ۳۰۳، به نقل از من‌لا-یحضره‌الفقیه، ص ۲۴۴. [۲۵۵] طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۰. [۲۵۶] همان، ج ۱۰، ص ۳۲۶ - ۳۲۵؛ ابن‌شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۰. [۲۵۷] ذهبی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی، ج ۱، ص ۴۸۴ - ۴۸۵. [۲۵۸] شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳. [۲۵۹] احادیثی که به عنوان نمونه ذکر شد، اخباری است که بر زبان امام علیه‌السلام جاری شده است. البته اگر در نقل حدیث از امام، تکلم به آن را از جانب امام شرط ندانیم، در این صورت می‌توان احادیث زیادی که از امامان بعد از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است، به امام سجاد علیه‌السلام نسبت داد که لازمه‌ی آن، انتساب حجم زیادی از روایات به آن حضرت می‌باشد. هم‌چنان که از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی احادیثی که بدون

ذکر سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، سؤال شد، حضرت فرمود: «اذا حدثت بالحديث و لم اسنده فسندي فيه ابی زین العابدین، عن ابیه الحسین الشہید علیہ السلام، عن ابیه علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیہ السلام، عن رسول الله صلی الله علیه و آله، عن جبرئیل، عن الله عزوجل؛ (شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۷؛ شیخ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۰۹؛ قطب الدین راوندی، الخرائج و الحرائج، ج ۲، ص ۸۹۳. وقتی حدیثی را نقل می‌کنم و سند آن را ذکر نمی‌کنم، سند من در چنین مواردی پدرم زین العابدین از پدرش حسین شهید علیہ السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیہ السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدا است. [۲۶۰] العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹؛ الذہبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹. [۲۶۱] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۲. [۲۶۲] ابن سعد، پیشین، ص ۱۷۲. [۲۶۳] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، کتاب الغیبة، تحقیق عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، ص ۲۳۰. [۲۶۴] قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۴۰۱ - ۴۰۰. [۲۶۵] ابن طاووس، اللہوف فی قتلی الطفوف، ص ۸۶؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۱ و نزدیک به این مضمون طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، الامالی، ص ۹۱. [۲۶۶] ابن طاووس، همان، ص ۹۱. [۲۶۷] ابن طاووس، پیشین، ص ۹۳ - ۹۲. [۲۶۸] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ ابن طاووس، پیشین، ص ۹۴ - ۹۳. [۲۶۹] زمر / ۴۲. [۲۷۰] شیخ مفید، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۵۰؛ ابن طاووس، ص ۹۵ - ۹۴. [۲۷۱] طبری، پیشین، ص ۳۵۷. [۲۷۲] ابن طاووس، پیشین، ص ۹۹. [۲۷۳] شہیدی، پیشین، ص ۶۵. [۲۷۴] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳. [۲۷۵] همان، ص ۳۲ - ۳۱. [۲۷۶] شوری / ۲۳. [۲۷۷] اسراء / ۲۶. [۲۷۸] انفال / ۴۱. [۲۷۹] احزاب / ۳۳. [۲۸۰] ابن اعثم، پیشین، ص ۱۳۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷ - ۳۰۶؛ ابن طاووس، پیشین، ص ۱۰۳ - ۱۰۲. [۲۸۱] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۰۴. [۲۸۲] طبری، پیشین، ص ۳۵۶؛ همان، ص ۱۰۵ - ۱۰۴. [۲۸۳] حدید / ۲۲: هیچ واقعه‌ی ناخوشایندی در زمین و نه در نغستان به شما نمی‌رسد مگر این که قبل از حتمی و عملی کردن آن، در کتابی نوشته شده بود. این بر خدا آسان است. [۲۸۴] پیشین، ص ۳۵۲؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰. [۲۸۵] شوری / ۳۰: هر مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر اعمال (بد) خود شماست و خدا از خیلی (اعمال ناشایست) می‌گذرد. [۲۸۶] امام علیہ السلام آنرا منبر نخواند؛ زیرا که منبر جایی است که در آن سخن از حق رانده شود نه سخن از باطل. [۲۸۷] خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۷۸ - ۷۶؛ قمی، شیخ عباس، پیشین، ص ۴۵۱ - ۴۴۹. [۲۸۸] همان، ص ۷۸. [۲۸۹] قمی، پیشین، ص ۴۵۱. [۲۹۰] خوارزمی، پیشین، ج ۲، ص ۶۹؛ طبری، حسن بن علی بن محمد بن علی بن الحسن و عماد الدین طبری، کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶. [۲۹۱] طبری، همان، ص ۳۰۲؛ قمی، پیشین، ص ۴۵۱. [۲۹۲] ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۳. [۲۹۳] طبری، همان، ص ۳۰۲. [۲۹۴] مفید، پیشین، ص ۱۲۲. [۲۹۵] سبط ابن الجوزی، یوسف بن فرغلی بن عبدالله، تذکرۃ الخواص، ص ۲۶۰. [۲۹۶] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۱۳. [۲۹۷] خوارزمی، پیشین، ص ۸۲. [۲۹۸] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۲۲. [۲۹۹] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۱۴. [۳۰۰] بعضی از محققان این رخداد را موافق با واقعیات تاریخی نمی‌دانند به ویژه آن‌که، مقدار مسافت طولانی مسیر کاروان را نمی‌شود تا بیستم صفر ۶۱ طی کرد. اما به نظر می‌رسد که با توجه به نقشه‌هایی که برخی از پژوهشگران ترسیم کرده‌اند، وقوع چنین حادثه‌ای چندان استبعادی نداشته باشد. محقق عالیقدر حضرت آیة الله شهید قاضی طباطبایی (ره) در تحقیقی گسترده، ضمن ارائه اسناد و مدارک، کوشیده تا ثابت نماید که این ملاقات و مجلس سوگواری، در نخستین اربعین شهادت رخ داده و کاملاً با حقایق تاریخی و موقعیت جغرافیایی سازگار است. ر.ک: تحقیق درباره‌ی اول اربعین حضرت سید الشهداء علیہ السلام. [۳۰۱] شیخ مفید، پیشین، ص ۳۴. [۳۰۲] «یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار» «الجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس منه علی القنأ یدار». [۳۰۳] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۱۶ - ۱۱۵. [۳۰۴] همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۶. [۳۰۵] همان، ص ۱۱۸. [۳۰۶] طوسی، الامالی، ص ۶۷۷. [۳۰۷] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۲۱. [۳۰۸] اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۸؛ همان، ص ۱۲۲، شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۸، اربلی، پیشین، ص ۳۱۴. [۳۰۹] گریه کنندگان پنج نفرند، حضرت آدم علیہ السلام، حضرت یعقوب علیہ السلام، حضرت یوسف علیہ السلام، حضرت زهرا علیها السلام و

حضرت سجاد علیه‌السلام. [۳۱۰] یوسف / ۸۶. [۳۱۱] شیخ صدوق، همان، ص ۳۰۳ - ۳۰۲؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

[۳۱۲] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۱۱ - ۱۱۰. [۳۱۳] حسینی جلالی، سید محمد رضا، جهاد الامام السجاد علیه‌السلام، صفحه ۱۸۴. [۳۱۴] مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۹ به نقل از مصباح المتهجد. [۳۱۵] همان، ص ۷. [۳۱۶] الکلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۴۷۴. [۳۱۷] ابن طاووس، ص ۸۸ - ۸۷. [۳۱۸] الطبری، کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ قمی، پیشین، ص ۴۵۱. [۳۱۹] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۰؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۸. [۳۲۰] همان، ص ۳۳۸ - ۳۳۷، همان، همان صفحه. [۳۲۱] صوفی اراضی کشاورزی و نخلستان‌های متعلق به انصار بود که با بهای بسیار اندک، اموی‌ها از آن‌ها خریداری کرده بودند و هر سال عواید آن به خزانه‌ی اموی‌ها واریز می‌شد. ابن قتیبه‌ی دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۲۸ - ۲۲۷. جهت آشنایی بیشتر با این واژه و موارد استعمال آن، ر.ک: لسان العرب، ابن منظور، ج ۷، ص ۳۷۰، واژه‌ی «صفا»؛ زمین در فقه اسلامی، حسین مدرسی طباطبایی، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۱.

[۳۲۲] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۰؛ ابن قتیبه نیز شبیه این روایت را نقل کرده است: ابن قتیبه دینوری، پیشین، ص ۲۲۸ - ۲۲۷.

[۳۲۳] بلاذری، پیشین، ص ۳۳۷؛ طبری، پیشین، ص ۳۷۴. [۳۲۴] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۶۹؛ طبری، پیشین، ص ۴۱۰. [۳۲۵] ابن اعمش کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷. [۳۲۶] ابن قتیبه‌ی دینوری، پیشین، ص ۲۳۰؛ طبری، پیشین، ص ۳۷۰. [۳۲۷] دینوری، همان ص ۲۳۰؛ ابن سعد پیشین، ج ۵، ص ۲۹ - ۲۸؛ طبری، ص ۳۷۲. [۳۲۸] یعقوبی، پیشین، ص ۲۵۰. [۳۲۹] ابن قتیبه‌ی دینوری، همان ص ۲۳۲؛ طبری، همان، ص ۳۷۲؛ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، ص ۳۶۴؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۴۱ - ۳۴۰. [۳۳۰] یعقوبی، همان، ص ۲۵۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۴۶؛ مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۷۰؛ ابن قتیبه‌ی دینوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۶. [۳۳۱] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۸. [۳۳۲] ابن قتیبه‌ی دینوری، پیشین، ص ۲۳۱. [۳۳۳] بلاذری، پیشین، ص ۳۵۱؛ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، پیشین، ص ۲۶۷. [۳۳۴] چشمه ساری است نزدیک مدینه در سمت راست کوه رضوی: حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۵۰. [۳۳۵] شهیدی، پیشین، ص ۸۳. [۳۳۶] طبری، پیشین، ص ۳۷۲.

[۳۳۷] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۴. [۳۳۸] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۹. [۳۳۹] ابن اعمش، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۳. [۳۴۰] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۷۹. [۳۴۱] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۳. [۳۴۲] ابن ابی‌الحدید، پیشین، ص ۲۵۹. [۳۴۳] شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۵۲.

[۳۴۴] ابن اثیر، پیشین، ص ۵۵۹. [۳۴۵] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۱. [۳۴۶] اگر چه این خبر مربوط به واقعه‌ی حره نیست اما به هر حال چون بحث بیعت امام علیه‌السلام را دربر دارد، در این جا به بیان و نقد آن پرداخته شد. [۳۴۷] کلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الروضة من الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ص ۲۳۵؛ مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۳۸؛ الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، تحقیق و تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج ۱۱، (باب ۳۵؛ جواز اقرار الحر بالرقیة مع التقیه و ان کان سیدا) ص ۴۹۸ - ۴۹۷. [۳۴۸] شهیدی، پیشین، ص ۸۵. [۳۴۹] استادی رضا، ده رساله، ج ۱، مقاله‌ی «امام سجاد علیه‌السلام و داستان حره»، ص ۳۷۲. [۳۵۰] شهیدی، پیشین، ص ۹۱. [۳۵۱] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰. [۳۵۲] نحل: ۱۰۶: «الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان»، به تفسیر آیه‌ی شریفه مراجعه شود. [۳۵۳] استادی، همان، ص ۳۵۹ - ۳۵۸. [۳۵۴] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۶؛ بلاذری پیشین، ج ۶، ص ۳۶۴. [۳۵۵] همان، ص ۴۲۷؛ همان، ص ۳۶۴. [۳۵۶] همان، ص ۴۲۸ - ۴۲۷؛ همان، ص ۳۶۵.

[۳۵۷] همان، ص ۴۲۷. دینوری، پیشین، ص ۱۷۱. [۳۵۸] طبری، پیشین، ص ۴۲۸؛ بلاذری، ص ۳۶۶ - ۳۶۵. [۳۵۹] همان، ص ۴۷۰.

[۳۶۰] همان، ص ۴۳۵؛ ص ۳۶۸ - ۳۶۷. [۳۶۱] همان، همان صفحه، همان، صفحه ۳۶۹. [۳۶۲] همان، ص ۴۵۲؛ همان، ص ۳۶۹.

[۳۶۳] همان، ص ۳۳۴ و ۳۴۹؛ همان، ص ۳۶۷. [۳۶۴] طبری، پیشین، ص ۴۳۲. [۳۶۵] بلاذری، پیشین، ص ۳۶۷. [۳۶۶] همان، ص ۳۶۹؛ طبری، پیشین، ص ۴۵۵. [۳۶۷] همان، ص ۳۶۸؛ همان، ص ۴۵۲ - ۴۵۱. [۳۶۸] همان، ص ۳۶۹؛ همان، ص ۴۵۳. [۳۶۹] همان، ص ۳۷۰؛ همان، ص ۴۵۶. [۳۷۰] طبری، پیشین، ص ۴۶۲. [۳۷۱] همان، ص ۴۶۱ - ۴۶۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۷۰. [۳۷۲] همان،

ص ۳۷۱؛ همان، ص ۴۶۴. [۳۷۳] همان، ص ۴۶۵ - ۴۶۴. [۳۷۴] همان، ص ۴۷۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۷۳. [۳۷۵] محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶. [۳۷۶] طبری، پیشین، ص ۴۳۳. [۳۷۷] همان، ص ۴۶۴؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۷۱. [۳۷۸] طبری، پیشین، ج ۴ ص ۴۴۱؛ بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۳۷۶. [۳۷۹] همان، ص ۴۴۲ - ۴۴۱ و ۳۷۷؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸. [۳۸۰] همان، ص ۴۴۵؛ همان، ص ۳۷۹. [۳۸۱] همان، ص ۴۴۶. [۳۸۲] همان، ص ۴۳۴ و ۴۴۹؛ همان، ص ۳۶۷. [۳۸۳] همان، ص ۴۷۱. [۳۸۴] ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۶، ص ۲۲۶؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۸۳. [۳۸۵] بلاذری، همان، ص ۳۸۴. [۳۸۶] مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۳۶۵ به نقل از رساله‌ی «شرح الثار» ابن نما. [۳۸۷] بلاذری، همان، ص ۳۸۶. [۳۸۸] طبری، پیشین، ص ۵۱۶-۵۱۷؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۷. [۳۸۹] همان، ص ۵۲۴. [۳۹۰] بلاذری، همان، ص ۴۰۵. قریب به این مضمون: ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، پیشین، ص ۲۴۳. [۳۹۱] همان، ص ۴۱۰ - ۴۰۶، همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۴؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۳۷۷ - ۳۷۴. [۳۹۲] همان، ص ۴۲۶ - ۴۲۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۹. [۳۹۳] همان یعقوبی پیشین، ج ۲، ص ۲۵۹. [۳۹۴] طبری، پیشین، ص ۵۵۹؛ بلاذری، پیشین، ص ۴۲۹. [۳۹۵] همان، ص ۵۶۰. [۳۹۶] همان، ص ۵۷۲ - ۵۷۰؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۶۴ - ۲۶۳. [۳۹۷] دینوری، پیشین، ص ۲۹۳. [۳۹۸] طبری، پیشین، ص ۵۱۶. [۳۹۹] همان، ص ۵۱۸. [۴۰۰] همان. [۴۰۱] ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۲۰. [۴۰۲] همان، ص ۳۲۲ - ۳۲۱. [۴۰۳] طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۴۲. [۴۰۴] مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۳۳۹. [۴۰۵] مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۳؛ ص ۲۰۵. [۴۰۶] مجلسی، پیشین، همان، ص ۳۴۱ - ۳۴۰؛ مامقانی، پیشین، ص ۲۰۵. [۴۰۷] همان، ص ۳۳۹. [۴۰۸] همان، ص ۳۴۴. [۴۰۹] همان، ص ۳۴۳. [۴۱۰] همان، ص ۳۴۳. [۴۱۱] مامقانی، پیشین، ص ۲۰۵ - ۲۰۳. [۴۱۲] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۰ - ۹۹. قریب به این مضمون: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۴؛ طبری، پیشین، ص ۵۷۴. [۴۱۳] احمد امینی نجفی، عبدالحسین، الغدير، ج ۲، ص ۳۴۸ - ۳۴۳. [۴۱۴] رضوی اردکانی، پیشین، ص ۹۶ - ۸۴؛ افتخار زاده، پیشین، ص ۶۴ - ۶۱. [۴۱۵] موسوی خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۰۵. [۴۱۶] همان، ص ۱۰۸. [۴۱۷] حسینی جلالی، جهاد الامام السجاد علیه السلام، ص ۲۳۸. [۴۱۸] طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۱. [۴۱۹] مجلسی، پیشین، ص ۳۶۵. [۴۲۰] طوسی، همان، ص ۳۴۱. [۴۲۱] همان، ص ۳۴۰. [۴۲۲] همان. [۴۲۳] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۴. [۴۲۴] دینوری، پیشین، ص ۲۲۶؛ الطبری، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۹. [۴۲۵] همان، ج ۴، ص ۲۸۸؛ البلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۵. [۴۲۶] بلاذری، همان، ج ۵، ص ۳۲۰. [۴۲۷] همان، ص ۳۱۹. [۴۲۸] دینوری، پیشین، ص ۲۶۸ - ۲۶۷؛ مسعودی پیشین، ج ۳، ص ۸۲. [۴۲۹] همان، ص ۲۶۸. [۴۳۰] سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۲. [۴۳۱] دینوری، پیشین، ص ۳۱۳ - ۳۱۱. [۴۳۲] همان، ص ۳۱۵ - ۳۱۴؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۱۲. [۴۳۳] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۰۲. [۴۳۴] همان، ص ۱۰۷. [۴۳۵] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰. [۴۳۶] یعقوبی، پیشین، ج ۲ ص ۲۶۱؛ بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۳. [۴۳۷] همان، ص ۲۶۱. [۴۳۸] مسعودی، پیشین، ص ۹۸؛ یعقوبی، همان، ص ۲۶۴. [۴۳۹] دینوری، پیشین، ص ۳۰۹؛ یعقوبی، همان، ص ۲۶۲. [۴۴۰] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۹؛ اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۴. [۴۴۱] بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۲۲. [۴۴۲] ابن قتیبه دینوری، پیشین، ج ۲، ص ۲۵. [۴۴۳] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۳. [۴۴۴] بلاذری، پیشین، ص ۴۲۳ و ۴۳۷. [۴۴۵] همان، پیشین، ص ۴۲۴. [۴۴۶] همان، ص ۴۲۵ - ۴۲۴. [۴۴۷] طبری، پیشین، ص ۵۹۵؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۳. [۴۴۸] ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۶۵۲ - ۶۴۸. [۴۴۹] همان، ج ۳، ص ۱۳۲ - ۱۲۸؛ یعقوبی، همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۵؛ همان، ج ۴، ص ۴۷۷. [۴۵۰] طبری، پیشین، ج ۵، ص ۸۵؛ یعقوبی، همان، ص ۲۷۴. [۴۵۱] جعفریان، تاریخ خلفاء، ص ۶۱۳ به نقل از: الحيوان، ص ۴۱ به بعد. [۴۵۲] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۴۱۹. [۴۵۳] جعفریان، همان، ص ۶۱۴ به نقل از الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۷۳. [۴۵۴] راوی، ثابت اسماعیل، العراق فی العصر الاموی، ص ۲۴۳. [۴۵۵] شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد، الملل و النحل، ج ۱، تحقیق محمد سید کیلانی، ص ۱۱۵ و ۱۲۲. [۴۵۶] صبحی صالح، پیشین، خ ۶۱، ص ۹۴. [۴۵۷] مرتضی‌العاملی، دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام، ج ۱، مقاله‌ی «لماذا نهی امیرالمؤمنین عن

قتال الخوارج»، ص ۳۷. [۴۵۸] طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۳ - ۱۴۲. [۴۵۹] ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۹. [۴۶۰] طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۰ تا ۱۴۷. [۴۶۱] ولهاوزن، تاریخ الدولة العربیة، ص ۲۲۵. به نقل از تاریخ خلفا (تاریخ سیاسی اسلام) ج ۲، ص ۵۸۶. [۴۶۲] طبری، همان، ج ۵، ص ۱۸۲. [۴۶۳] ابن عبدربه الاندلسی، العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۶. [۴۶۴] طبری، پیشین، ص ۱۵۱. [۴۶۵] همان، ص ۱۵۵. [۴۶۶] همان، ۱۶۳. [۴۶۷] ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۸. [۴۶۸] طبری، همان، ص ۱۵۸. [۴۶۹] همان، ص ۱۵۷. [۴۷۰] همان، ص ۱۶۳. [۴۷۱] همان، ص ۱۶۹. [۴۷۲] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴. [۴۷۳] همان، ص ۱۶۴؛ ابن قتیبه دینوری، پیشین، ج ۲، ص ۶۳ - ۶۰. [۴۷۴] طبری، پیشین، ص ۱۸۸. [۴۷۵] شیخ کلینی، روضه کافی، ص ۱۶۷. [۴۷۶] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۷۵. [۴۷۷] ابن طاووس، غیث الدین السید عبدالکریم، فرحة الغری، ص ۴۳. [۴۷۸] نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبة تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۵۳. [۴۷۹] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۵. [۴۸۰] طوسی، ابوجعفر، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۳۸. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۴. [۴۸۱] قطب راوندی، ابوالحسن سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۶. [۴۸۲] انعام / ۱۲۴. [۴۸۳] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۰؛ الطبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۷. [۴۸۴] کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۴۵ - ۳۴۴. [۴۸۵] مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۷۲ - ۱۷۱؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۱ - ۳۱۲؛ قطب راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۶. [۴۸۶] قطب راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۵. [۴۸۷] اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۲. [۴۸۸] حج / ۳۲. [۴۸۹] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۵. [۴۹۰] مکی العاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، بیان، ص ۱۸۵؛ ابن کثیر پیشین، ج ۹، ص ۱۲۲؛ جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مرتضی العاملی، پیشین، مقاله‌ی «ضرب النقود فی الاسلام» ص ۱۵۴ - ۱۴۱؛ دکتر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۱۰ - ۲۰۸. آقای دکتر شهیدی مبعداتی را برای این قضیه ذکر کرده است؛ علامه جعفر مرتضی در مقاله یاد شده با رد آن مبعدات و اشکالاتی که در اصل این قضیه است، اصل آن را برای امام سجاد علیه السلام اثبات کرده است. [۴۹۱] قطب راوندی، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۵ - ۵۸۴؛ الصفار القمی، بصائر الدرجات، ص ۱۷۰؛ الطبری الصغیر، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامة، ص ۲۰۴؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۴۳. هم چنین قریب به این مضمون، ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: قطب راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۶؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۲۵۱. در ادامه‌ی این خبر، ابوبصیر از چنین داوری از سوی امام درباره‌ی عمر بن عبدالعزیز تعجب کرده و از امام علیه السلام سؤال می کند که: ای پسر رسول خدا مگر شما از عدل و انصاف عمر سخن به میان نیاوردید (پس چگونه است که او را چنین مذمت می کنید؟) اما در جواب می فرماید: در جای ما نشسته است در حالی که برای او در آن (حکومت) هیچ گونه حقی نیست. [۴۹۲] طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۷ - ۲۱۶. [۴۹۳] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۶. [۴۹۴] وی در سال سوم هجری به دنیا آمده و هشت سال از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله را درک و اوصاف آن حضرت را بیان کرده است: ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۰. [۴۹۵] یعقوبی، پیشین، ص ۳۰۷. [۴۹۶] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۰ - ۱۹۹. [۴۹۷] ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۰ - ۲۸۸. [۴۹۸] همان، ص ۳۱۰. [۴۹۹] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی، مصباح المتعبد، تصحیح اسماعیل انصاری زنجان، ص ۵۳۱. [۵۰۰] پیشین، ج ۲، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ و ۱۷۴؛ طبرسی، ج ۱، ص ۴۹۵. [۵۰۱] نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۰۴. [۵۰۲] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، رجال الطوسی؛ تحقیق سید محمد صادق آل بحر العلوم، ص ۱۰۲ - ۸۱. [۵۰۳] شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال؛ ج ۲، ص ۴۵۸. [۵۰۴] همان، ج ۱، ص ۳۳۶. [۵۰۵] همان، ج ۱، ص ۴۳؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۱. [۵۰۶] مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۱۲. [۵۰۷] شیخ مفید، همان، ص ۶۴. [۵۰۸] ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۶. [۵۰۹] طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۶ - ۳۳۵؛ شیخ مفید، پیشین، ص ۲۰۵. [۵۱۰] همان، ص ۳۳۵. [۵۱۱] همان، ص ۲۱۸ و ۲۲۳. [۵۱۲] شیخ مفید، پیشین، ص ۸۳. [۵۱۳] طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۰۲ - ۸۱؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۷۷ - ۱۷۶. [۵۱۴] عادل ادیب، پیشوایان ما، ترجمه‌ی اسد الله مبشری، ص ۱۵۸. [۵۱۵] ابن سعد، پیشین، ص ۱۶۷؛ اصفهانی، حلیة الاولیاء، ص ۱۳۸. [۵۱۶] ابن سعد،

همان صفحه. [۵۱۷] طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۳. [۵۱۸] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۷. [۵۱۹] حسن، حسن ابراهیم، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۹. [۵۲۰] همان، ص ۲۲۲. [۵۲۱] ابن منظور، محمد بن مکرّم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۸۴. [۵۲۲] کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲. [۵۲۳] اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین، الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۶. [۵۲۴] مصری، احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۷. [۵۲۵] مرتضی العاملی، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ص ۸۹ - ۸۷. [۵۲۶] ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۴. [۵۲۷] سید الاهل، عبدالعزيز، زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام، ترجمه‌ی حسین وجدانی، ص ۴۹؛ هر چند این رقم اغراق آمیز است ولی به هر روی نشانه‌ی زیادی آن‌هاست. [۵۲۸] ابن طاووس، همان، ص ۴۴۵. [۵۲۹] مرتضی العاملی، پیشین، ص ۸۹. [۵۳۰] بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۸۸. [۵۳۱] شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۷. [۵۳۲] شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۸۲. [۵۳۳] همان، ج ۱، ص ۳۴۲. [۵۳۴] جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۳۰. [۵۳۵] مرتضی العاملی، پیشین، ص ۸۹. [۵۳۶] آل عمران / ۱۳۴. [۵۳۷] مفید، پیشین، ص ۱۴۷ - ۱۴۶؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۷. [۵۳۸] جائیه / ۱۴. [۵۳۹] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۶. [۵۴۰] ابن الجوزی، جمال الدین ابوالفرج، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۴۵۲ - ۴۵۱؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۳. [۵۴۱] کلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی، ص ۳۷۰؛ اصفهانی، حلیه الاولیاء، ص ۱۳۳. [۵۴۲] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۵؛ اربلی، همان، ص ۲۸۰. [۵۴۳] مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۷۵ - ۱۷۴. [۵۴۴] فرقان / ۶۳. بندگان خدای بخشنده، آنانند که در زمین آرام راه می‌روند و چون نادانان با آنان نابخردانه سخن گویند، به نیکویی بدان‌ها پاسخ دهند. [۵۴۵] ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۸. [۵۴۶] اربلی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۶. [۵۴۷] موحد ابطحی، سید محمد باقر، الصحیفة السجادیة الجامعة، پیشین، دعای سی ام، ص ۱۵۱. [۵۴۸] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۶. [۵۴۹] اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۰؛ اربلی، پیشین، ص ۳۰۳. [۵۵۰] شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۳. [۵۵۱] همان، الخصال، ص ۶۱۶؛ اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۶. [۵۵۲] همان، همان صفحه؛ ابن شهر آشوب، ص ۱۵۴. [۵۵۳] همان، همان صفحه؛ ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۹. [۵۵۴] ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۵۵. [۵۵۵] اربلی، پیشین، ص ۲۶۶؛ ابن الجوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۴۴۹. [۵۵۶] شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۱؛ اربلی، پیشین، ص ۲۸۱. [۵۵۷] شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۹۷. [۵۵۸] اربلی، همان، ص ۳۰۴. [۵۵۹] شیخ صدوق، پیشین، ص ۶۱۷؛ ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۲. [۵۶۰] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی، تهذیب الاحکام، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۳۹۷. [۵۶۱] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۶. [۵۶۲] آل عمران / ۹۲. هرگز به نیکی دست نخواهید یافت تا (زمانی که) انفاق کنید از آن چه دوست می‌دارید. [۵۶۳] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱. [۵۶۴] جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه‌ی سید محمد تقی آیه اللهی، ص ۱۳۵ - ۱۳۴. [۵۶۵] سید الاهل، پیشین، ص ۳۲ - ۳۱؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۴۴ - ۱۴۳. [۵۶۶] همان، ص ۴۷. [۵۶۷] ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۳. [۵۶۸] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۵. [۵۶۹] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۰. [۵۷۰] همان، ص ۱۷۱ - ۱۶۹. [۵۷۱] شیخ صدوق، الامالی، ترجمه‌ی آیه الله کمره‌ای، مجلس شصت و نهم، ص ۴۵۵ - ۴۵۳؛ ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۴۶؛ ابن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۱۷. [۵۷۲] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۱؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۵ - ۲۹۴ و ۳۰۶ - ۳۰۵. [۵۷۳] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۷ - ۶۱۶. [۵۷۴] اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۴؛ ابن الجوزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۸. [۵۷۵] شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، ص ۳۰۰. [۵۷۶] شیخ صدوق، همان، ص ۶۱۶. [۵۷۷] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۰؛ ابن الجوزی، پیشین، ص ۴۴۷. [۵۷۸] شیخ صدوق، همان، ص ۶۱۷. [۵۷۹] اربلی، پیشین، ص ۲۶۳؛ ابن الجوزی، پیشین، ص ۴۴۸. [۵۸۰] همان، ص ۳۰۳. [۵۸۱] عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک. [۵۸۲] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۴۴ - ۱۴۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۹. [۵۸۳] ابن شهر آشوب، پیشین، ص

۱۶۳ - ۱۶۲. [۵۸۴] برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، کتاب المحاسن، تحقیق سید جلال الدین حسینی، ص ۶۳۹. [۵۸۵] کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۳۸. [۵۸۶] مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۶۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۵). [۵۸۷] شیخ کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۷؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۳. [۵۸۸] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ ابن سعد، پیشین، ص ۱۷۱؛ شبراوی، عبدالله بن محمد بن عامر، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۲؛ اربلی، پیشین، ص ۳۰۲؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۳. [۵۸۹] شیخ مفید، پیشین. ص ۱۳۷؛ شیخ کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۷۵؛ الطبری الصغیر، دلائل الامامه، ص ۱۹۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸. [۵۹۰] ابن صباغ مالکی، علی بن محمد ابن احمد، الفصول المهمه، ص ۲۰۹ - ۲۰۸؛ ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۷۶؛ الطبری الصغیر، همان، ص ۱۹۲. [۵۹۱] مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۵۳ - ۱۵۲. [۵۹۲] همان، ص ۱۵۳. [۵۹۳] الزمر / ۷۴. سپاس خدایی را که وعده‌ی خویش را درباره‌ی ما راست فرمود و بهشت را میراث ما کرد تا هر جا که خواهیم جای گیریم. پس چه نیک است پاداش عاملان. [۵۹۴] شیخ کلینی، همان، ص ۳۷۲ - ۳۷۱. [۵۹۵] شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸؛ طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۱؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۵؛ اربلی، پیشین، ص ۲۷۵. [۵۹۶] شهیدی، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۲۰۲. [۵۹۷] شیخ کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۳. [۵۹۸] ابن شعبه‌ی حرانی، تحف العقول، ص ۳۱۸. [۵۹۹] همان، ص ۳۱۹. [۶۰۰] همان، ص ۳۱۸؛ ابونعیم اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۵. [۶۰۱] همان، ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۳. [۶۰۲] همان. [۶۰۳] ابونعیم اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۰؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۹. [۶۰۴] همان، ص ۱۳۴؛ همان، ص ۲۹۶. [۶۰۵] همان، ص ۱۳۴؛ همان، ص ۲۹۶. [۶۰۶] اربلی؛ همان، ص ۳۰۶؛ ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۹، ص ۶۲. [۶۰۷] ابن شعبه، حرانی، ص ۳۲۴. [۶۰۸] همان. [۶۰۹] اربلی، پیشین، ص ۳۱۳. [۶۱۰] ابن شعبه‌ی حرانی، پیشین، ص ۳۱۹. [۶۱۱] همان، ص ۳۲۳. [۶۱۲] همان، همان صفحه. [۶۱۳] ابونعیم اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۴؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۸ - ۲۹۷. [۶۱۴] ابن شعبه حرانی، همان، ص ۳۲۳. [۶۱۵] ابن صباغ مالکی، پیشین، ص ۲۰۲. [۶۱۶] اربلی، پیشین، ص ۳۰۶. [۶۱۷] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۳۲۰؛ یعقوبی، پیشین، ص ۳۰۴. [۶۱۸] همان، ص ۳۱۸. [۶۱۹] یعقوبی، ص ۳۰۴. [۶۲۰] همان. [۶۲۱] ابن شعبه‌ی حرانی، همان، ص ۳۲۰. [۶۲۲] شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، باب الاربعه، ص ۲۴۶. [۶۲۳] شیخ کلینی، پیشین، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۵۶. [۶۲۴] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۳۲۲. [۶۲۵] همان، ص ۳۲۳. [۶۲۶] همان، ص ۳۲۴ - ۳۲۳. [۶۲۷] شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۴۶. [۶۲۸] حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه خاطر، ص ۹۱. [۶۲۹] همان، ص ۹۲. [۶۳۰] ابونعیم اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۸. [۶۳۱] حلوانی، پیشین، ص ۹۳. [۶۳۲] همان. [۶۳۳] همان، ص ۹۱. [۶۳۴] همان. [۶۳۵] ابن شعبه حرانی، ص ۳۱۸. [۶۳۶] حلوانی، پیشین، ص ۹۲.